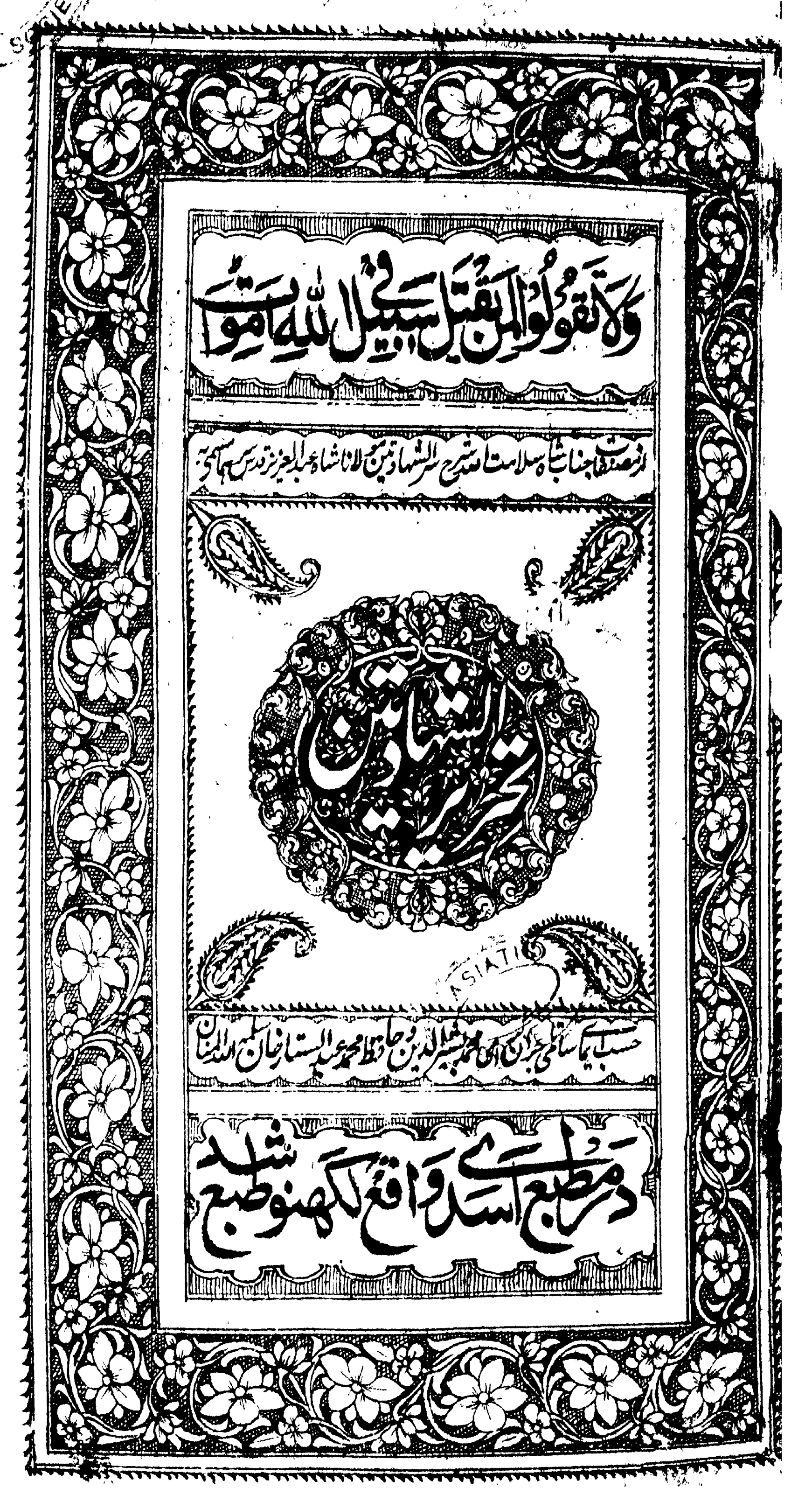


ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات

از مصنفات جناب شاه سلامت اللہ شرح سر الشهادتین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره السامی

تحریر الشهادتین

حسب ایمای سامی برادران ابی محمد بشیر الدین و حافظ محمد عبد الستار خان سلمه الله المنان

در مطبع اسدی واقع لکھنو طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمن أفاض على الشهداء سحاب الرحمة من السماء، وأعطاهم نعيم الجنان فلهم روح
وريحان، وأحياهم حيوة لا يعتريها فناء ولا زوال ولا نقصان، فهم في عيشة
من الرضوان، والصلوة والسلام على خير من شهد لدعوة الخلق الى الحق
بصدق البيان، فهو الذي ليس كمثله شيء من الملك والانس والجان، وهو
علم الاعيان، وعلى آله واصحابه الذين جاهدوا في سبيل الله وبذلوا اموالهم
وانفسهم ابتغاء وجه الرحمن، فاولئك عليهم الصلوات من ربهم ورحمة وغفران
وهم هداة سبيل الايمان والعرفان **اما بعد** بر کسانیکه سلوک طریق هدایت برگزیده
و دامن فکر از خس وخاشاک ضلالت برچیده اند مخفی و مستتر نخواهد بود که ماجرای
شهادت جناب سبطین طیبین حضرت حسنین علیهما التسلیمات والتحیات که الحسن
والحسین سیدا شباب اهل الجنة طغرای فرمان مناقب شان است، وهذان
ابنای وهما ریحانتای من الدنیا گلی از گلستان فضائل این هر دو منیع الشان
خاصة سانحه کربلا و واقعه شهادت جناب سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثناء است
که عقول عقلا دران متحیر و هر کسی از اهل خرد در اکتناه آن گم کرده پا از سر است که

نه بلکه آن دوش نبی باشان محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا
علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند روی اینهمه مصیبت بلا دیدند
تجشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه
یکسر ست و حالات معشوقانه دیگر **شعر** گل را چه غم که بر سر تخت تجمل ست ❊
هر جا غمیست بر دل مجروح بلبل ست ❊ پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها
درین باب گفته و در تحقیق در سلک بیان سفته اند لیکن سخنی که ره بجای رساند
و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة المفسرین
زبدة الاصولیین والفقهاء والمتکلمین مولانا واستاذنا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی تغمده الله بالرحمة والغفران واسکنه فی اعلی فرادیس الجنان که ذات ملکی
صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
از توصیف افتاده قرع صماخ نکرده که در رساله سر الشهادتین پرده از روی این راز
سربسته کشوده و این سر مکتوم را چنان وانموده اند که کتب متداوله علما ازان
عاری و اسفار متطاوله فضلا ازان خالی ست و رساله مزبوره باکمال بلاغتی که دارد
هر چند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی ست لیکن چون شاهد
تعبیه بحجله عبارات عربی جاگزین و تالیفش بعنوان متین همقرین گشته منفعت
عامه و افادت تامه داعی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد تا نفعش عام و فائده
آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بفحوای این شعر **شعر**
فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا   بلبل همین که قافیه گل شود بس ست
روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه مانده گلهای تدقیق در ریاض
تحقیق چیده خواست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره باستحصال نسبتی که ذره را
با آفتاب ست پردازد و به اکتساب این سعادت علم افتخار برافرازد چنانچه باوجود

ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت بانصرام این مهم در ساخته و در بعضی
از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجائیکه مناسب بوده باب تفصیل
بر روی جمال الشاهد این ترجمه را موسوم به تحریر الشهادتین نمود تا آنکه شروع
فی المقصود متوکلا علی مفیض الخیر والجود دائمه وولی التوفیق والهدایة وعلیه
التوکل فی البدایة والنهایة قال الاستاذ العلامة انار الله برهانه وافاض
علینا فیضانه اعلم رحمك الله تعالى ان الكمالات التي افترقت
في الانبياء عليهم السلام قد اجتمعت في نبينا صلى الله
عليه وسلم بدان رحم کناد بر تو خدا تعالی البته کمالاتی که متفرق و
منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیه السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند
در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة والثنا و تفصیل این اجمال است که ارشاد میشود
فقد اعطي الخلافة كما اعطي آدم وداؤد عليهما السلام
واعطي الملك كما اعطي سليمان عليه السلام واعطي الحسن
كما اعطي يوسف عليه السلام واعطي الخلة كما اعطي
ابراهيم عليه السلام واعطي الكلام كما اعطي موسى
عليه السلام واعطي العبادة كما اعطي يونس عليه
السلام واعطي الشكر كما اعطي نوح عليه السلام
پس بتحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داود علیهما السلام
و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد
حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلت و اتحاد را
چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را چنانکه داده شد
موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را چنانکه داده شد یونس علیه السلام

و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که بعضی را از
انبیای کرام وصفی و لقبی خاص ست که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از
دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شرع
و ترویج امور دینیه و سیاست است و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال
بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاد بندگان خداست و وصف ملک
و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه ست و وصف حسن و جمال
که عبارت ست از تناسب اعضا و صباحت خد و رشاقت قد و ملاحت نمک و لطافت
بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه در قیاس تخمین
عقل و دانش گنجد و نه به میزان اندازه وهم و گمان سنجد و وصف خلت که عبارت
از یار جانی و دوست روحانیست که تعبیرش یکجان و دو قالب کرده اند
و این معنی شانی از شیونات خلت انسانی ست اما نسبت بحضرت حق جل و علا
این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند
که این معنی بحت و کیفیت صرف ست که تعبیر و عنوانش از لوث تعلق با قوالب
الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که مبنی از تشریف همکلامی با عالم ست
و وصف عبادت که بظاهر مشعر از اظهار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمت
و جبروت معبود ست و حقیقت استهلاک هستی عبد در هستی حق ست که نقش
ما سوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هم در میان نباشد
و وصف شکر که مراد از قضای حق ست بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و
روح در امریکه مخلوق برای آن شده حاصل نشود بلکه اگر تعبیرش بفنای شاکر
در بقای منعم نمایند اولی و انسب باشد بالجمله وصف خلافت که موصوف بآن
آدم و داود بودند چندانکه ملقب به خلیفة الله گشتند و ملک و سلطنت که از اوصاف

غالب حضرت سلیمان ست وحسن وجمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند خلت
واتحاد که مشتهر باتصاف آن ابراهیم خلیل الله گشتند وکلام که لقب کلیم الله کاشف
از سر محبوبیت موسی با آنست وعبادت وطاعت که یونس باتصاف آن مشهور اند
وشکر که آنرا نام نوح کرده اند مجموعهٔ این صفات وگلدستهٔ این کمالات ذات
معدن حسنات آن سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات ست خوش گفت
آنکه گفت **شعر** حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری * آنچه خوبان همه دارند تو
تنها داری * بلکه اگر دیدهٔ بصیرت واشود ونظر بغور وامعان رود حضرت
ختم المرسلین علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده
علم قصب السبق ربانی درین میدان برافراشته قدم اعجاز توام را از سائر انبیا
فراتر گذاشته اند یعنی آدم وداود اگر ملقب بخلیفة الله ساختند نوبت
خمار رسول الله پنجگانه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان
حاضر نمود حق جل وعلا بخطاب سرور انبیا در مقدمهٔ حضرت زینب زَوَّجْنَاكَهَا
فرمود زنان مصر بمشاهدهٔ جمال یوسف اگر دست بجای ترنج بریدند مردان عرب
در آینهٔ کمال مطلق صورت مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ دیدند ابراهیم اگر لباس
خلت پوشید محمد قبای محبوبیت دربر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور
شنید خیر البشر حق را بر عرش از نزدیک بدیدهٔ سر دید مشتهر بعبادت اگر
یونس بن متی ست فَاِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر
مشهور ست احمد در صبر وشکر هر دو مشکور المختصر هر جمالی وکمالی که بسائر انبیا داده اند
همان وبهتر از ان بسرور انبیا داده اند چنانچه صفات مذکوره که فرادی فرادی در
ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع وازدواج آنها در یک ذات
پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم جلوهٔ دیگر وکمالی آخر پیدا کرد

لیکن چون اشتراک دیگران عائق از تفرد وامتیاز کلی واختصاص جملگی ست
آن حضرت خاتم نبوت ورسالت صلی الله علیه وآله وسلم را مخصوص وممتاز بدیگر
اوصاف وکمالات ساختند تا شاهد افضلیت بی پرده بر منصهٔ ظهور جلوه گر شوند
ونقش اشرفیت بی شائبهٔ خفا واختفا بر نگین شهود نشینند لهذا اضافه می شود وقد
زیدت لهٗ کمالاتٌ اُخرُ مِنْ اَنْوَاعِ الْوِلَایَاتِ وَالْمَحْبُوْبِیَّةِ الْمُطْلَقَةِ
وَالْاِصْطِفَاءِ الْمُطْلَقِ وَالرُّؤْیَةِ وَالْقُرْبِ الْاَتَمِّ وَالشَّفَاعَةِ الْعُظْمٰی
وَالْجِهَادِ مَعَ اَعْدَاءِ اللّٰهِ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْکَمَالَاتِ کَالْعِلْمِ الْوَسِیْعِ
وَالْعِرْفَانِ الْاَتَمِّ وَالْقَضَاءِ وَالْفُتْیَا وَالْاِجْتِهَادِ وَالْاِحْتِسَابِ وَالْقِرَاءَةِ
وَغَیْرِهَا وبتحقیق زیاده کرده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کمالات دیگر از اقسام ولایات وتصرفات ومحبوبیت مطلقه وبرگزیدگی مطلق
ودیدار حق وقرب تمامتر وشفاعت عظمی وجهاد ومحاربه با دشمنان خدا وغیر این
کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد همچو علم وسیع وعرفان اتم وقضا وفتوی
واجتهاد واحتساب وقرائت قرآن وغیر آن باید دانست که ولایت عبارت
ست از تصرف در ثقلین وقرب ومنزلت نزد رب المشرقین رب المغربین
واین تصرف عام وقرب تمام متنوع بانواع کثیره ومنقسم باقسام عدیده است
که بیان تفصیلی آن بر صفحهٔ این صحیفهٔ کونین هم ثبت نمی تواند شد واز ینجاست
که الولایة افضل من النبوة گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارت از معامله
راز دنیا زبا خدا وقرب تمام با مولی ست افضل از جهت نبوت ست که مراد از
مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الٰهی ست ومحبوبیت مطلقه تعبیر از ان ست
که جمله اقوال وافعال واعمال واحوال در ظاهر وباطن محبوب ومرغوب حق باشد
وتمامی امور متعلقه با دین ودنیا بلکه خود ش سرتاسر مقصود ومطلوب حضرت مطلق گردد

و اصطفای مطلق که بظاهر تفسیر محبوبیت مطلقه است در واقع بمثابه بینه و برهان
آنست که چه محبوبیت ملازم مقبولیت ست پس مقبول مطلق البته محبوب مطلق
باشد فلهذا تقدیم محبوبیت بر اصطفا اختیار افتاده تا ترتیب وضعی میانه دعوی
و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بینهما هیچگونه از
دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق ست تحقیق همین ست که در شب
معراج بدیده سر ست داده و قرب اتم که کریمه دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی تفسیر آنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که
باهم پیوسته باشد و اضافه بر تعانق دو کس متعانق که هر یکی هم آغوش بدیگری
گردد قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی باشد نسبت بذات
منیعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی ست که بپای
عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاهد این مرتبه را بهزار طلاقت و ذلاقت
در آغوش نباید کشید جائیکه مثل روح الامین بقرب و منزلتی که دارد مضمون
این شعر اگر یکسر موی برتر پرم ٭ فروغ تجلی بسوزد پرم ٭ زبان کشاید
طائر افهام و اوهام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یارا که آنجا پر پرواز کشاید
و شفاعت عظمی که مقدمه آن نجات از تجلی دخانی که جمله انبیای کرام درین
ضغیطه بحر استظلال بحمایت خاتم نبوت مفرے ندیده اند و خاتمه آن استخلاص
سائر عصابت مومنین از نار جهنم ست که رضای شفیع المذنبین بمنطوق و لسوف
یعطیک ربک فترضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر ست و بر همگنان باهر و
جهاد با دشمنان خدا اختصاصی ست که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلوة
والسلام بنفس نفیس خود بآن مامور نشد و این کمالی ست که مشعر از منتهای شجاعت

که کلام معجز نظام انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بجز افیره بران گواه است
و علم وسیع که بفحوای علمت علم الاولین والآخرین گلی ازین گلستان ست و ندای
فاوحی الی عبده ما اوحی شمیمی ازین بوستان خارج از نطاق ناطقه انسان و حال
عرفان اتم از تقدمهٔ قرب اتم ظاهر چه هر قدر که مقاربت بیشتر معرفت زیاده تر و
چون قرب اتم بجایی رسید که کنه آنرا بدیدهٔ عقل دوربین نتوان دید پس عرفان
اتم هم بمرتبه فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت
از رفع قضایا و قطع تنازع میانهٔ بندگان خداست از ملاحظهٔ خلق کریم و لطف
عمیم آن مصلح کل و هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و
باطل بجز صورت رضا در مرآت دل نمی دیدند و غیر از آمنا و صدقنا شاهد قال
را در آغوش بیان نمی کشیدند و قانون فتوی از نظارهٔ شواهد کتب احادیث
و سیر نضارت بخش ابصار ناظران است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان
و اجتهاد هدایت بنیاد که وحی باطنی عبارت از آن ست بعد انتظار وحی بضرورت
فوت حادثه عمل بارای بیضا ضیای مبتنی بر آن و قاعدهٔ کلیه برای جزئیات اجتهاد
جماعه مجتهدان و احتساب که معاملهٔ محاسبه بندگان بندگان و جزا و سزا مبتنی بر آنست
ابواب حدود و قصاص و خبایات و تعزیرات منادی بآن و کمال قرأت
که مشتمل بر صورت تجوید و وجوه اختلاف کلمات و حروف قرآن ست به تفاصیل
قرأت جه و غیر آن مستغنی از بیان اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذات
آن مجمع کمالات اتبیه کرده اند پس منجمله آنچه متعلق بجسم شریف ست این است
که از پس پشت همچو پیش رو و در شب تاریک مانند روز روشن میدیدند و
این تسویه دلیلی ست روشن بر آنکه بدن لطیف عنصر لطیف گوئیا روح مجسم
بوده که کار فرمائی قضا از شیرهٔ ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روی آن گشاده تر قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینهٔ منوره کعبهٔ
معظمه را بچشم سر دیده سمت قبله راست فرمودند و بازو دستارهٔ عقد ثریا بی شائبهٔ
تکلف بدیدهٔ ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی ست که نگاه معجز انتباه
درحقیقت دوربین حق بینی بوده که هرکجا که میرسید کار خود میکرد و کمال سماعت
بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرما بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه دوخته
ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح
نگشته بگوش من رسید و ازان باب هفتاد هزار ملائک برای متابعت سورهٔ
انعام جهت نزول از آسمان بسوی زمین کشید ازین حدیث قوت شنوائی و
بینائی هردو یافتنی ست که هر قدر که بآن حضرت علیه الصلوة والتحیة عنایت شده
نصیب دگری نگشت و کمالاتی که مخلوط بلعاب دهن بوده خود مشهور ست چنانچه
شفای درد چشم حیدر صفدر بروز خیبر از تطلیه بزاق شریف دست داده و در رفع
تشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیسیدن لسان اعجاز بیان اتفاق
مالیدن آب دهن ۱۲
افتاده که تمام روز از سیرابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعهٔ کربلا اطفال
اهلبیت عظام همین معجزه را در سلک تجربه علی الدوام میکشیدند و حلاوت آب دهن
که شان عسل شکسته و آب حسرت را در گلوی قند مکرر گره بسته چنان بود که یکقطره
ازان آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن و جمال
و براقت و لمعان نور کمال چگویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه
روایت براء بن عازب بران گواه هست که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوة
والسلام را حلهٔ سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب
ازاره و ردا ۱۲
ماه میکردم سنجیدم که لمعان نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که
شعر تو بدین جمال و خوبی بر طور اگر خرامی + ارنی بگوید آن کس که بگفت لن ترانی

و حال لطافت و نظافت کف و عطر بیزی و عنبر نشانی شمیم بدن از حدیث انس
بن مالک حالی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت ست که و ما مسست دیباجة
ولا حریرا الین من کف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا شممت مسکا
ولا عنبرا اطیب من رایحة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی نرمی کف آنحضرت
علیه الصلوة والسلام زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم خلد نسیم بدن مبارک
باب تفضیل بر روی مشک و عنبر کشوده و ازینجاست که از هر کوچه و کو که میگذشتند
رهگذر تمام معنبر و معطر میگشت حتی که همین علامت و نشان پس ماندگان تا حضور
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرسیدند و علی هذا القیاس دیگر کمالات بدنی که
بیانش بسطی در کلام خواهد اما درورای این قسم کمالات پس کمال شق قمر خود
اظهر من الشمس ست که از عرب تا هند اشتهار یافته چنانکه راجه سراندیپ کار بند
تصدیق این سانحه غریبه از برهمنان شاستر دان شده مشرف باسلام گردید
و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خودش این معجزه را بچشم سر دید و کمال سیر
معراجی و سواری براق و گذشتن از سدرة المنتهی و رسیدن تا قاب قوسین
او ادنی بمنطوق سورهٔ اسری عیان ست و عیان را چه بیان و کمال اول
برآوردن سر از قبر بروز محشر و حصول افاقه از بیهوشی از همه پیشتر و سواری
براق و بودن هفتاد هزار ملائک در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی نشستن
و بمقام محمود مشرف گشتن و لوای الحمد بدست دادن و حضرت آدم را با
ذریت در ظل آن لوا گذاشتن و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر
همه در بهشت کشودن و بمرتبه وسیله که فوق آن هیچ مرتبه متصور نیست
اعزاز یافتن و در مقام شفاعت مخلی بالطبع شتافتن همه مخصوص بسرور انبیا
علیه الصلوة والثنا ست مجملا استیفای کمالاتی که از دایره تخمین و تجویز بیرون ست

واحصای صفاتی که از دورهٔ تحریر و تقریر افزون ست کار قلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که علم اختصار درین فضای ناپیداکنار برافراخته دهان بیان را بمضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت یعنی ع
بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * متوهم نشود که اتصاف ذات سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم بجمله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که بفحوای خبر صدق اثر وددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل باین قدر اهتمام از روی حصول و انصرام آن میداشتند بمعرض التوای ماند زیرا که استدراک همین سخن ست که بقلم براعت رقم میرولکن بقی له کمال لم یحصل له بنفسه وهی الشهادة لیکن باقی ماند آن حضرت را کمالی که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود و آن شهادت ست وچون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس نفیس بی چیزی نباشد سخن در کشف این راز میرود والسر فی عدم حصولها له بنفسه صلی الله علیه وسلم انه لو استشهد فی الحرب ادی ذلک الی کسر شوکة الاسلام واختلال الدین وسر در عدم حصول شهادت بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینست که اگر شهادت می یافت در معرکه جنگ میرسانید آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال دین متین نمیدانی که در غزوهٔ احد از تمثل شیطان بتمثال جعال بن سراقه وتفوه او بهجر کذب اثر الا ان محمدا قد قتل چه اچها از حیص وبیص که در لشکر اسلام نیفتاد و کدام کدام تفرق وانتشار که در جنود نصرت وفود رونداد و هرگاه چنین مضمون کذب مقرون در انداک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت [illegible] س بانهزام و هزیمت شود رود ادمطابق واقع را معاذ الله قیاس باید کرد

که کار تا کجا رساند و حال شهادت دفعی و سری غیر ازین نیست که ارشاد می شود
وَلَوِ اسْتُشْهِدَ غِيلَةً وَسِرًّا كَمَا وَقَعَ لِبَعْضِ خُلَفَائِهِ لَمْ يَشْتَهِرْ أَمْرُ
شَهَادَتِهِ اگر شهید میگشت ناگهان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای
او اشتهار نمی یافت امر شهادت وی ماجرای شهادت بعض خلفا که مراد ازان
حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشته اند بسبیل اختصار اینست
که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه طیبه [illegible] مسجد نبوی اشتغال
بامامت نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را ابو لولو می گفتند از
مدتی در کمین بوده انتظار فرصت وقت میداشت درین [illegible] مشغولی نماز قابو
یافته از کارد دو سر دو سه ضربه بر شکم آنحضرت زده اولین رخنه در بنیاد
اسلام انداخته روی خود را بدوده جهنم تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت
زخمهای کاری خورده همانجا بصبر و تحمل نشستند عقد استخلاف امامت نماز
را در همان حالت بگردن عبد الرحمن بن عوف بستند بعد ازانکه آنجناب را
بخانه آوردند بادیه وصایا و تکمیل شوری پرداخته روز سوم که یکشنبه غره
محرم الحرام سنه بست و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده
بفردوس اعلی شتافتند اما قصه شهادت حضرت ذو النورین رضی الله عنه پس آن
سانحه در حقیقت مقدمة الجیش واقعه کربلا و نموذج آن در وقوع مصیبت
و بلاست که انچه از جوش مصائب بر سر وقت خلیفه عصر ریختند صبر و تحمل بر آن
که محض بداعیه حقن دمای کلمه گویان بوده خارج از طوق انسان ست خلاصه
بعد نماز جمعه هیژدهم ذیحجه چند کس از شوربختان بلوائیان مصر از بام همسایه
در منزل شریف رسیده در حین مشغولی بتلاوت قرآن شربت شهادت با آب
شمشیر در گلوی تشنه آن مظلوم ریخته دست خود را بدامان دوزخ آویختند

چنانچه سرخی خون آنحضرت شنجرفی کرده فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم که دم
شهادت نوبت تلاوت بآن وهمان آیه آنوقت جاری بزبان بوده گردید وهنوز
باوجود انقراض زمان ومرور دهور سنین همان اثر خون دران مصحف که مشهور بمصحف
امام ست موجود وبود بنظر خواص وعوام مشهود واین سانحه یعنی افتادن خون
حضرت عثمان بر آیه مذکوره ورنگین شدن آن آیتی ست از آیات الهی که تفسیرش
محتاج شرح وبیان نیست ومختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا یعنی جناب علی
مرتضی علیه التحیة والثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی
شب برای ادای نماز فجر از خلافت سرا بمسجد کوفه تشریف آورده مردم خوابیده را
بصدای تکبیر شبانه میفرمودند تا بیدار شده بسر انجام وضو وطهارت پردازند روزی
بهمین عادت از در مسجد درآمدند که از عقب ستون ابن ملجم ملعون یک ضربه شمشیر
زهرآگین بر سر مبارک ایشان زد هرچند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود
نموده واین ماجرا نوزدهم رمضان سال چهلم از هجرت که زمان انقطاع خلافت
نبوت بوده اتفاق افتاده ودر روز سوم بست ویکم آنماه هم جلیس شهدا علیین
وهم سفر عظمای خلد برین گشتند انا لله وانا الیه راجعون بالجمله حصول شهادت
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منحصر درهمین دو صورت بوده
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان واشتهار خلعت شهادت می پوشیدند
یا ناگهان وپوشیده بصورت استشهاد در آئینه اختفا میدیدند بر تقدیر اول
شان وشوکت اسلام می شکست وانتظام دین وملت درهم وبرهم میگشت
وبر تقدیر ثانی امر شهادت بحد شهرت واشتهار نمیرسید بلکه شاهد شهادت حله
تمام وکمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند مل ولا تمت الشهادة لان
تمام الشهادة ان یقتل الرجل فی الغربة والکربة وان یقهر

جَوَادُهُ وَيُلْقَى جُثَّتُهُ مَطْرُوحَةً وَيُقْتَلَ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنْ أَعِزَّةِ أَصْحَابِهِ
وَأَقَارِبِهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤْسَرَ نِسَائُهُ وَأَيْتَامُهُ كُلُّ ذَالِكَ
فِي ذَاتِ اللهِ تَعَالَى بلکه شهادت باتمام نرسید زیرا که تمامی شهادت آنست که کشته شود
مردی در حالت غربت و کربت وپی کرده شود اسپ مرکب او و انداخته شود بدن
او بر زمین و کشته شود گرد اگرد او جماعت کثیره از عزیزترین یاران و قریبان
او و غارت کرده شود مال او و اسیر شوند زنان او و در بدر روند یتیمان او و همه
این صدمات محض برای خدا یتعالی باشد و آنکس فی سبیل الله این جمله مصائب ا
بر خود گوارا سازد و چون حصول چنین شهادت که فائز بدرجهٔ تمام و کمال باشد
به نفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بلا واسطه ممکن نبود فَاقْتَضَتْ حِكْمَةُ
اللهِ تَعَالَى أَنْ تَلْحَقَ هٰذَا الْكَمَالُ الْعَظِيمُ بِسَائِرِ كَمَالَاتِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ أَوْ
أَيَّامِ خِلَافَتِهِ الَّتِي تُنَافِي الْمَغْلُوبِيَّةَ وَالْمَظْلُومِيَّةَ بِرِجَالٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ
بَلْ بِأَقْرَبِ أَقَارِبِهِ وَأَعَزِّ أَوْلَادِهِ وَمَنْ يَكُونُ فِي حُكْمِ أَبْنَائِهِ
حَتّٰى تَلْحَقَ حَالُهُمْ بِحَالِهِ وَيَنْدَرِجَ كَمَالُهُمْ فِي كَمَالِهِ پس تقاضا کرد
حکمت و کارسازی خدا یتعالی که لاحق شود و منضم گردد این کمال بزرگ که همواره
محبوب و مرغوب بوده بسائر کمالات او بعد وفات او و عقب انقضای ایام خلافت
نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت ست بوساطت مردان از اهل بیت
او بلکه بواسطهٔ نزدیک ترین اقربای او و عزیزترین اولاد او و شخصی که باشد
در حکم پسران او تا حال ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان در ضمن
کمال او مندرج گردد فَتَوَجَّهَتْ عِنَايَةُ اللهِ تَعَالَى بَعْدَ انْقِضَاءِ أَيَّامِ
الْخِلَافَةِ إِلَى هٰذَا الْإِلْحَاقِ پس متوجه شد عنایت خدا یتعالی و اراده
او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف این الحاق تا این کمال هم ملحق و منضم بسائر

کمالات آن حضرت گردد وحالت منتظره برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند
فاستنابت الحسنین علیهما السلام مناب جدهما علیه
افضل الصلوات والتحیات وجعلتهما مرآتین لملاحظته وخدین
لجماله پس نائب وقایم ساخت آن عنایت وارادهٔ الٰهی حضرت امام حسن و
امام حسین علیهما السلام را مقام جد امجد ایشان وگردانید این هردو قرة العینین را
دو آینه برای ملاحظهٔ کمال او ودو رخساره برای مشاهدهٔ جمال او تا صورت
کمال شهادت درین مرات رسول تمام مرئی شود وصفای طینت حسنین علیهما
شهادت رسول الثقلین گردد وچون شهادت درنفس الامر انحصار در دو
قسم از سریه وعلانیه داشت وهریکی را ازینها لوازم وآثار مخصوص ست کما
در تقسیم وتفصیل آن سیرود ولما کانت الشهادة علی قسمین شهادة
سریة وشهادة علانیة قسمت علیهما وهرگاه بود شهادت بدو قسم
یکی شهادت سری ودیگر عیانی واجتماع این قسمین متضادین در محل واحد
از محالات ست قسمت کرده شد بران هردو یعنی یکی را از سبطین طیبین
شهادت سریه داد که در جلباب خفا واختفا شاهد حالش مستور ومحجوب ماند
ودیگری را شربت شهادت علانیه چشانند تا صورت این ماجرا چون آفتاب
نیمروز از ارض تا سما آشکارا وهویدا باشد واز آنجا که غیب را بر شهادت وسر را
بر علانیه تقدم مشابه بتقدم طبع بر وضع ست ونیز سر مثل اجمالست وعلانیه
همچو تفصیل وتفصیل بعد از اجمال اوقع وابلغ فرزند اکبر را مختص بقسم اول فرمودند
وفرزند اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدم وتاخر رتبی میانه
سبطین از دست نرود وظهور شهادت بعد مرتبهٔ غیب ووقوع تفصیل بعد
اجمال صورت پذیرد واجمال همین تفصیل ست که ارشاد می شود فاختص السبط

جلباب بالکسر چادر ۱۲

الاکبر بالقسم الاول پس مختص گشت فرزند اکبر باقسم اول یعنی شهادت
سریه بالاشرع در لوازم وآثار میرددو ولما کان امرها مستورا الم
یظهر لها ذکر فی الوحی وابهم امرها عند الوقوع ایضا حتی
وقعت علی یدی زوجته والزوجیة من علائق المحبة دون
العداوة وکل ذلک لانه مبنی علی الستر والاخفاء ولذلک
لم یخبر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم ولا امیر المؤمنین
علیه التحیة والثناء ولا غیرهما وهرگاه بود حال شهادت سریه پوشیده
و پنهان از نظر مردمان ظاهر نگشت ذکر آن در وحی وشتبه ماند حالش نزد
وقوع نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او وحال آنکه زوجیت از علاقه های
محبت است نه عداوت وانهمه برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر ستر اخفا
است ولهذا خبر نداد بوقوع آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ونه امیر المؤمنین
علی علیه السلام ونه غیر ایشان یعنی هرگاه مبنای این قسم شهادت بر ستر واخفا
بوده از کتمان این راز ناگزیر افتاد لهذا وقوع آن از دست زوجه که از
همچو اینچنین کار نباید برای اشتباه واستتار صورت بست وبیانش در وحی
سماوی وهم در خبر خیر البشر ونیز در اثر جناب حیدر صفدر وارد نگشت تا این سر
مکتوب قبل از وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که مبنای او بر شهرت
واعلان است چنانکه حالش بیان میشود واختص السبط الاصغر
بالقسم الثانی ولما کان مبنی امره علی الشهرة والاعلان انزل
اولا فی الوحی علی لسان جبرئیل وغیره من الملائکة ثم
بتعیین المکان وتسمیته وتعیین الزمان وهو راس الستین
ثم اشتهر امره واعلن ذکره علی لسان امیر المؤمنین

كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ فِي سَفَرِهِ اِلَى صِفِّيْنَ واختصاص یافت فرزند اصغر قسم
دوم از شهادت وهرگاه بود مبنای امر آن بر شهرت واعلان نازل کرده شد
اول در وحی بزبان جبرئیل وغیر آن از ملائکه بعد ازان بتعیین مکان و
تسمیه آن که مشهور بکربلاست وتعیین زمان آن که شروع سال شصت ویکم
از هجرت بوده بستر اشتهار یافت امر آن ونظر کرده شد ذکر آن بزبان
جناب امیر المومنین علی کرم الله وجهه در سفر او بطرف صفین که نام موضعے
در حدود عراق ست و بیانش بیاید یعنی چون مبنای شهادت که مرتبه
کمال شهادت ست بر اشتهار و اعلان وشهرت ترتیب لوازم وآثار که مقتضے
کمال ظهور واظهار باشد ضرور بود لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در وحی سماوی
بالتعیین مکان وزمان وارد گشت ونیز بیانش از زبان ولایت ترجمان
حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح سانحه صورت بست اما امور یکه
بعد از وقوع واقعه موجب اشتهار واظهار باشد پس بیانش میرود ثُمَّ لَمَّا
وَقَعَتْ وَاقِعَةُ الشَّهَادَةِ اِشْتَهَرَ اَمْرُهَا بِانْقِلَابِ التُّرْبَةِ
دَمًا وَاِمْطَارِ الدَّمِ مِنَ السَّمَاءِ وَهَتْفِ الْهَوَاتِفِ بِالْمَرَاثِيْ وَنَوْحِ
الْجِنِّ وَبُكَائِهِمْ وَطَوَافِ السِّبَاعِ حَافِظَاتٍ لِجُثَّتِهِ وَدُخُوْلِ
الْحَيَّاتِ فِيْ مَنَاخِرِ قَاتِلِيْهِ اِلَى غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ اَسْبَابِ الشُّهْرَةِ
پس هرگاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن بانقلاب خاک بخون
وباریدن خون از آسمان ونالیدن هاتفان بمرثیه ها ونوحه جن وگریه ایشان
وگردیدن درندگان گرداگرد برای محافظت بدن او وآمدن مارها در سوراخهای
بینی قاتلان او وغیر آن از اسباب وعلامات شهرت واعلان باید دانست
که بعد سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه جانگزای شهادت حضرت سید الشهدا

علیه الوف من التحیة والثنا بشیتری از آثار ارضی وسماوی بظهور آمد تا موجب اشتهار وباعث اظهار این واقعهٔ غریبه وسانحهٔ عجیبه گردد و از آن جمله انقلاب خاک بخون ست حتی که سنگی از احجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون تازه در غایت سرخی نه برآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود که خمها وسبوها و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما گریستن هواتف برائی و نوحهٔ جن و بکای اینها پس بعرف حال که از بدعات شنیعه مخترعه جهال ست وهیچ محلی از عقل ونقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از تهتف هواتف برائی اظهار حزن وملال وگریستن برحال شهیدان و بکا ورقت بر مصیبت سید ایشان ست چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق تاسف وتلهف ست وبس و نوحهٔ جنیان و بکای ایشان عبارت ست از گریستن بفریاد و فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم مبتدعان این زمان ست که در کتب صحاح در روایات معتمده ممانعت شدید و زجر و منع و وعید بران ثابت و متحتم پس عبارت متن رسالهٔ شریفه را محمول بر سند بدعت ساختن خود را در هاویهٔ ضلالت انداختن ست و برهان ساطع وحجت قاطع بر معنی مراد مصنف علیه الرحمة فحاوی مراثی و نوحه های منقوله از زبان جنیان ست که بجای خود بیاید وانچه گفتم شایبهٔ از تعصب ندارد که مقصود ازین کلام هدایت خاص وعام ست نه ضلالت کافهٔ انام اما محافظت درندگان برای ابدان شهیدان و در آمدن مارها در سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران و سامعان و سزای وجزای بدبختان ست اما ورای اینهمه از اسباب شهرت [illegible] مانند حنظل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن زعفران و رم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزها همچو شبها [illegible]

وگریستن آسمان تا استداد زمان وغیر ازان از حوادث دوران آینده
مذکور شود وظهور چنین وقائع خون کن دل وجگر زمین وزمینیان وآسمان
وآسمانیان برای آنست که مذکور می شود اِیۡقَاعُ الۡحَاضِرُوۡنَ وَالۡغَائِبُوۡنَ
عَلٰی وُقُوۡعِهَا بَلۡ بِاِبۡقَاءِ الۡبُکَاءِ وَالۡحُزۡنِ الۡمُسۡتَمِرِّ وَتَذَکُّرِ تِلۡكَ
الۡوَقَائِعِ الۡهَائِلَةِ فِیۡ اُمَّتِهٖ اِلٰی یَوۡمِ الۡقِیٰمَةِ فَقَدۡ بَلَغَتۡ نِهَایَةَ
الشُّهۡرَةِ فِی الۡمَلَاءِ الۡاَعۡلٰی وَالۡاَسۡفَلِ وَالۡغَیۡبِ وَالشَّهَادَةِ وَالۡجِنِّ
وَالۡاِنۡسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تا مطلع شوند حاضران وغائبان بر
وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند بباقی گذاشتن گریه وحزن مستمر ویاد داشتن
این وقائع هولناک درامت او تا روز قیامت فلهذا بتحقیق رسید آن
وقائع بنهایت شهرت در عالم علوی وعالم غیب وشهادت وجن وانس
وگویا وبی زبان که مراد از سوانات وجمادات ست یعنی غایت اظهار
واشتهار وظهور لوازم وآثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران نا آنست
که هر حاضر وغائب برین سانحه هوشربا مطلع شود وهر کس از دور ونزدیک
وترک وتاجیک بر چنین واقعه غم فرسا خبردار گردد بلکه مقصود اصلی وغرض
حقیقی ازین همه باقی ماندن غم والم دائم وتذکره ویادگاری وقائع هول اند
ودو سوانح غم فرسود درین امت تا قیام قیامت ست ولهذا واقعه انتهائی
شهرت واشتهار در عالم علوی وسفلی رسیده ودر جمله ساکنان عالم غیب
شهادت وجن وانس وناطق وصامت مشتهر گردیده وچون مقدمه شهادت
ممهد شد اوان بیان مقصود وانچه متعلق بآنست رسیده چنانچه میفرماید
اِذَا تَمَهَّدَتۡ هٰذِهِ الۡمُقَدِّمَةُ فَلۡنَذۡکُرۡ مَا یَتَعَلَّقُ بِهٰذَا
الۡبَابِ مَعَ الۡاِشَارَةِ اِلٰی مَا مَهَّدۡنَا مِنَ الۡمُتَقَدِّمَةِ هرگاه

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر نسیم چیزی را که متعلق باین باب
باشار تی بسوی انچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه هنگام
بیان مقصود ست و بیانش موقوف بر تحریر ابنیت سبطین طیبین برای
جناب رسول الثقلین و تقریر مرآتیت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال
نبی الحرمین صلی الله علیه و آله وسلم ست شروع در اثبات هر دو مقدمه
میشود اما مقدمه اولی پس تفصیلش اینست فَنَقُولُ اَمَّا کَوْنُ السِّبْطَیْنِ
اِبْنَیْ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَلَهٗ وَجْهَانِ پس
میگوئیم اما بودن سبطین یعنی حسن و حسین دو فرزند ارجمند پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم پس برای آن دو وجه هست یعنی ثبوت ابنیت
حسنین علیهما السلام برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام مبنی بر دو
وجه است اَلْاَوَّلُ اَنَّ ابْنَ الْبِنْتِ لَهٗ حُکْمُ الْاِبْنِ وَ لِهٰذَا یُعَدُّ
عِیْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ وجه اول آنکه پسر دختر
یعنی نواسه برای او حکم پسرست و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام در فرزندان
یعقوب علیه السلام زیراکه عیسی پسر مریم ست و حضرت مریم از اولاد یعقوب
و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که پسر دختر در
حکم پسرست وَالثَّانِی النَّبِیُّ فَقَدْ ثَبَتَ بِطُرُقٍ مُتَعَدِّدَةٍ اَنَّ النَّبِیَّ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا اِبْنَایَ و وجه دوم تبنی یعنی پسر
خواندگی ست پس تحقیق ثابت شد بطرق متعدده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسر من اند و از مؤیدات این حدیث
است انچه امام احمد بن حنبل در مسند خویش روایت فرموده بیانش این ست
وَرَوٰی اَحْمَدُ فِیْ مُسْنَدِهٖ عَنْ اَبِی اِسْحٰقَ السَّبِیْعِیِّ عَنْ هَانِیْ بْنِ هَانِیْ

عَنْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ جَاءَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَرُوْنِيْ اِبْنِيْ مَا سَمَّيْتُمُوْهُ قُلْتُ سَمَّيْتُهٗ
حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ قَالَ اَرُوْنِيْ اِبْنِيْ مَا سَمَّيْتُمُوْهُ قُلْتُ حَرْبًا
قَالَ بَلْ هُوَ حُسَيْنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الثَّالِثُ قَالَ اَرُوْنِيْ اِبْنِيْ مَا سَمَّيْتُمُوْهُ قُلْتُ حَرْبًا
قَالَ بَلْ هُوَ مُحَسِّنٌ ثُمَّ قَالَ اِنِّيْ سَمَّيْتُهُمْ بِاَسْمَاءِ وُلْدِ هَارُوْنَ شَبَّرَ وَشَبِّيْرَ وَمُشَبِّرَ
وَاَخْرَجَهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيْرِ وَالدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْاَفْرَادِ وَالْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ
وَابْنُ عَسَاكِرَ كُلُّهُمْ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَاَخْرَجَهُ الْبَغَوِيُّ وَالطَّبَرَانِيُّ
عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ مِثْلَهٗ وَفِي الْقَامُوْسِ شَبَّرُ كَبَقَّمٍ وَشَبِّيْرُ
كَقُمَّيْرٍ وَمُشَبِّرُ كَمُحَدِّثٍ اَبْنَاءُ هَارُوْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرد امام
احمد بن حنبل در مسند خود از ابی اسحق سبیعی از ہانی بن ہانی از امیر المومنین
علی رضی اللہ عنہ گفت کہ ہرگاہ متولد شد امام حسن آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود کہ بنمائید بمن فرزند مرا چہ نام داشتید او را گفتم کہ نام داشتہ ام
او را حرب پس فرمود بلکہ او حسن ست پس ہرگاہ پیدا شد امام حسین گفت
بنمائید مرا پسر مرا چہ نام داشتید او را گفتم کہ حرب داشتہ ام فرمود بلکہ او حسین ست
پس ہرگاہ ولادت یافت پسر سوم فرمود بنمائید بمن فرزند من چہ نام داشتید
او را گفتم کہ نامش حرب کردہ ام فرمود بلکہ او محسن ست پستر فرمود بدرستی
کہ نامیدم این فرزندان را بنامہای پسران ہارون کہ بزبان عبرانی شبر و شبیر
و مشبر ست و روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در کتاب
افراد و حاکم و بیہقی و ابن عساکر ہمہ ہا از علی مرتضی رضی اللہ عنہ و روایت کرد
این حدیث را محی السنہ امام بغوی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ
و در قاموس ست شبر بروزن بقم یعنی بفتح شین معجمہ و بای موحدہ مشددہ مفتوحہ

ودر آخر رای مهمله وشُبیر بروزن قمیر بفتح شین معجمه وکسر بای موحده مخففه ملحق بیا
مثناة تحتانی ورای مهمله در آخر ومُشَبِّر بروزن محدث بضم میم وفتح شین معجمه و
بای موحده مشدده مکسوره ورای مهمله در آخر پسران هارون علیه السلام اند
پوشیده نماند که ازین روایات وامثال آنها مفترح میشود که حضرت حسنین
در حضور حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام صحیح وسالم پیدا شده مشرف بشرف
تسمیه از زبان نبوت ترجمان گشتند ونیز باید دانست که جناب امیر المؤمنین
کرم الله وجهه موافق عرف وعادت عرب که پسران خود را مسمی بنام اکابر مشهوره
ورؤسای معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاهیر عرب بوده
مسمی فرموده بودند وهرگاه تبدیل اسامی سه گانه از ارشاد رسالت مآب بنیاد بظهور آمد
دریافت شد که نام فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت ولهذا حضرت
ایشان کرم الله وجهه بعد ازان پسران خود را بنام های کبرای زمان فترت و
ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه باسامی صحابه کبار وخلفای نامدار مسمی نمودند
چنانچه ابوبکر وعمر وعثمان وغیره اسامی فرزندان جناب ولایت مآب باتفاق
علما ثابت ودر کتب معتمده مروی ست پس قیاس تسمیه بنام خلفاے کبار
بر نام حرب قیاس بمقابله نص ست اما مقدمه ثانیه پس بیانش انیست و اَمَّا
کَوْنُهُمَا مِرْآتَیْنِ لِمُلَاحَظَتِهٖ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَمِنْ وَجْهَیْنِ
واما بودن حسنین دو آینه برای ملاحظه جمال باکمال آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پس بدو وجه ست اَلْاَوَّلُ مِنْ جِهَةِ السِّیَادَةِ الْمُطْلَقَةِ اول از
جهت سیادت مطلقه ست یعنی بجهت سیادت مطلقه که عبارت از سرایت فی سیادت جناب
حسنین آینه جمال سید الکونین گردیدند وسندش انیست که مذکور می شود فقد اَخْرَجَ النَّسَائِیُّ
وَالرُّوْیَانِیُّ وَالضِّیَاءُ عَنْ حُذَیْفَةَ وَاَبُوْ یَعْلٰی عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ وَابْنُ مَاجَةَ

عن ابن عمرؓ وابن عدی عن ابن مسعودؓ
وابو نعیم عن علیؑ والطبرانی
فی الکبیر عن عمرؓ وجابرؓ والبراءؓ واسامة بن زید ومالک
بن الحویرث والدیلمی عن انسؓ وابن عساکر عن عائشةؓ
وابن عمرؓ وابن عباسؓ وابی رمثة ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وزاد ابن
ماجة وغیره وابوهما خیر منهما وعند الطبرانی وابوهما
افضل منهما وزاد الحاکم وابن حبان وغیرهما الا ابنی الخالة
عیسی بن مریم ویحیی بن زکریا پس بتحقیق برآورده یعنی روایت
کرد نسائی وروبانی وضیای مقدسی از حذیفه وابو یعلی از ابی سعید وابن
ماجه از ابن عمر وابن عدی از ابن مسعود وابو نعیم از علی کرم الله وجهه
وطبرانی در معجم کبیر از عمرؓ وجابرؓ وبراءؓ بن عازب واسامهؓ بن زید ومالک بن
حویرث ودیلمی از انسؓ وابن عساکر از عائشهؓ وابن عمرؓ وابن عباسؓ وابی رمثه
رضی الله عنهم که بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود حسنؑ وحسینؑ
هر دو سردار نوجوانان بهشت اند وزیاده کرد ابن ماجه وغیراو وپدر ایشان
بهتر از ایشان ست ونزد طبرانی وپدر ایشان فاضلتر از ایشان ست
وزیاده کرد حاکم وابن حبان وغیر ایشان مگر هر دو پسر خاله عیسی بن مریم ویحیی
بن زکریا مجملاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه برای جناب حسنینؑ
علیهما السلام ست هرگاه بچندین طرق متعدده مروی از اجله صحابه ست بحد تواتر
معنوی رسیده وحدیث خیریت وافضلیت حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
از جناب حسنینؑ طیبین که مستفاد از زیادت ابن ماجه وطبرانی وغیر ایشان ست

مشعر کمال بالای کمال واز قبیل نور فوق نور تصور باید کرد و استثنائیکه در زیاد
حاکم وابن حبان وغیر ایشان مذکورست محمول برزمانیست که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نیز چنین استثنا در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثنا
برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد ازانکه رفع استثنا از مرئے
مرولیست ازمرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی باشد و تطابق
میانه مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت و اتحاد مرآت با مرئی
ست که ارشاد می شود وَمِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هٰذِهِ الْمِرْاٰتِيَّةِ كَوْنُ مَحَبَّتِهِمَا
مَحَبَّتَهُ وَبُغْضِهِمَا بُغْضَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِيْ رِوَايَةِ
ابْنِ عَسَاكِرَ وَغَيْرِهٖ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ اَحَبَّهُمَا فَقَدْ اَحَبَّنِيْ وَمَنْ
اَبْغَضَهُمَا فَقَدْ اَبْغَضَنِيْ و از جمله متفرعات این مرآتیت ست بودن محبت
و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چنانکه واقع شده در روایت ابن عساکر وغیر او از ابن عباس
رضی الله عنه کسیکه دوست دارد ایشان یعنی حسنؑ و حسینؑ را پس تحقیق دوست
دارد مرا و کسیکه دشمن دارد ایشان را پس تحقیق دشمن دارد مرا یعنی محبت
حسنین بعینه محبت با رسول و دشمنی ایشان دشمنی با رسول ست و چون
دوستی و دشمنی با رسول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرات حسنین دوستی
خدا و دشمنی ایشان دشمنی خداست و این معنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصور
نباشد این بود بیان وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد معنی و سیرت بجهت
سیادت مطلقه بوده اما وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد صورتست آنرا باید شنید
وَالثَّانِيْ مِنْ جِهَةِ مُشَابَهَةِ الصُّوْرَةِ فَاِنَّهُمَا كَانَا كَالْمُتَصَوِّرَيْنِ لَهٗ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ اَيْضًا ودوم از جهت مشابهت صورت زیرا که
ایشان یعنی حضرت حسنینؑ بودند گویا و تصویر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا بحضرت رسالتؐ بودند در صورت
و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت با آن حضرت داشتند و سند این مشابهت ست که
میفرمایند فَقَدْ اَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ اَنَسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ اَحَدٌ اَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ اَيْضًا
كَانَ اَشْبَهَهُمْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس تحقیق روایت
کرد بخاری از انس که گفت نبود هیچکس مشابه ترین مردم با نبی صلی اللہ علیہ آلہ
وسلم از حسن بن علیؑ و گفت در حق حسینؑ نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی حضرت امام حسنؑ وهمچنان جناب امام حسین علیهما السلام
اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة بودند و چون
تشبیه در روایت بخاری مصوب بصورت اجمال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر فرد
از حضرت حسنینؑ بظاهر موهم اشکال بوده برای تفصیل اجمال و حل اشکال تعرض
بحدیث ترمذی میرود وَرَوَى هٰذَا الْحَدِيْثَ مُفَصَّلًا التِّرْمِذِيُّ
عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ قَالَ الْحَسَنُ اَشْبَهُ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ اِلَى الرَّاْسِ وَالْحُسَيْنُ اَشْبَهُ بِالنَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْمَا كَانَ اَسْفَلَ مِنْ ذٰلِكَ و روایت کرد این حدیث
را مفصل ترمذی از علی کرم اللہ وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسنؑ مشابه تر بود با رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سینه تا سر و حسینؑ مشابه تر بود با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
در چیزیکه فروتر از صدرست یعنی در جهت فوقانی بدن حضرت امام حسنؑ و در جهت تحتانی بدن
حضرت امام حسینؑ مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة والسلام داشتند پس حضرات حسنینؑ باعتبار

مجموعه حسنین تصویر صورت حضرت رسالت و مرآت جمال رسول خدای تعالی
بودند که گویا صورت بسمیه طینت محمدی دو حصه شده در ماه خلقت هر دو نور دیده
نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر قمر استعداد این هر دو سلالهٔ
دودمان نبالت و جلالت از محاذات تام در سیرت و صورت تافته و چون واسطهٔ
ثبوت سیرت نبوی در حسنین جناب علی مرتضی و ذریعهٔ ظهور صورت محمدی در ایشان
حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که همچو حواس خمسه هر یکی کامل و مکمل بر آمده
و مابه الامتیاز فیما بینهم غیر از اصلیت و فرعیت چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب و جلوهٔ
غریب از خلت و اتحاد دارد که محبت و وداد با این هیئت مجموعی فرض عین برای ارباب
ایمان و موصل بدرجه معیت در روز قیامت با نبی آخر الزمان باشد و فذلکهٔ این
کلام و خلاصه همین مرام ست که ارشادی شود وَاَخْرَجَ التِّرْمِذِیُّ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَخَذَ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ فَقَالَ مَنْ اَحَبَّنِیْ وَ
اَحَبَّ هٰذَیْنِ وَاَبَاهُمَا وَاُمَّهُمَا کَانَ مَعِیَ فِیْ دَرَجَتِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَقَالَ
هٰذَا حَدِیْثٌ مُنْکَرٌ وبرآورد ترمذی بدرستیکه پیغمبر خدا صلی اللہ علیه
وآله وسلم گرفت امام حسن و امام حسین را پس فرمود کسیکه دوست دارد مرا
و دوست دارد این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در
درجهٔ من روز قیامت و گفت ترمذی که این حدیث منکر ست پوشیده نماند
که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقه بر خلاف ثقات
روایت کرده باشد و این از اقسام احادیث ضعاف ست لیکن چون تر روایت
دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام حنبل تقویتی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این
حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد بآن بکار رفت و اشارت بدین اجتماع
و اتحاد ست آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمة در رساله عزیز الاقتباس المصحح مسلم نقل فرموده

خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم غداة وعلیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فادخله معه ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا برون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خانه وقت صبح وبران حضرت گلیمی بود منقش که شکل کجاوه شتر ازان پیدا بود از موی سیاه پس آمد حسن بن علی پس داخل کرد او را دران گلیم پس آمد حسین پس داخل کرد او را با او پس آمد فاطمه پس داخل کرد او را پس آمد علی پس داخل کرد او را پس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش اینست جز این نیست که میخواهد خدای تعالی تا ببرد از شما پلیدی را ای اهلبیت پیغمبر و پاک سازد شما را بپاکی تمام پوشیده نماند که تفسیر آیه تطهیر شرحی و بسطی در کلام خواهد که این عجالة متحمل آن نمی تواند شد اما آنچه اعتماد راقم الحروف ست اینست که ذیل نفوس این حضرات قادسه از لوث کبائر و صغائر عمدی واخلاق ذمیمه باطنی بالکلیه پاک وصاف ست ونیز در رساله عزیز الاقتباس ست اتانی ملک فلم علی نزل من السماء لم ینزل قبلها فبشرنی ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آمد پیش من فرشته پس سلام کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین باز پس مژده داد مرا با آنکه حسن وحسین سردار نوجوانان بهشت اند وبتحقیق فاطمه سردار زنان بهشت اند باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه برای حسنین بر مردمان بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جنان بدون استثناست واین صراحة آن اشارت ست که بالا گذشت ونیز دران رساله است ان الحسن والحسین هما ریحانتای من الدنیا رواه الترمذی هر آینه حسن وحسین دو گل باغ من از دنیا هستند یعنی گل مرا دو ثمرهٔ فواد

من از باغ دنیا غیر از حسن و حسین دگری نیست و نیز دران ساله است هٰذان
ابنای و ابنا ابنتی اللّٰهم انی احبهما و احب من یحبهما رواه الترمذی این دو کس
یعنی حسن و حسین دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدایا هر آینه دوست
میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که
دوست دارد ایشان را و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم
مقرون باجابت ست در دوست داشتن خدای تعالی حضرات حسنین
دو دوستدار حسنین ارتیابی نیست و از لطائف این حدیث ست که منه
ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة و محبوبیت
حسنین و محب حسنین برای خدای متعال هر دو واقع شد و نیز دران رساله است
صدق الله و رسوله انما اموالکم و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین
یمشیان و یعثران فلم اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما رواه احمد و الترمذی
و ابن ماجه و ابو داود و النسائی راست فرمود خدا و رسول و جز این نیست
که اموال و اولاد شما سبب آزمایش ست نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی
حسن و حسین که میرفتند و می لغزیدند پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن خود
را و بر داشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مشغول به خطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
تشریف آوردند پای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد چنانکه مبادا بر زمین
افتند و آسیبی به بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را آن حضرت
در اثنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت از دست ضبط بر آمده خطبه الذا شکسته
هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس
کردنیست که چه قدر اهتمام ایشان حضرت حسنین داشتند و با اینهمه شورش

ولا ملاحظه شود که چها چها از مصائب و بلا نصیب این جگرگوشه ها خاصه حضرت سید الشهدا
و دیگر اهلبیت مصطفا در واقعهٔ کربلا بگذشت و ازین قسم احادیث کثیره که شطری
ازان دران رساله نیز باقی ست در کتب صحاح مرویست که برای استیفای بیان
آنها دفترها باید لهذا طی کشح ازین وادی نموده رجوع باصل مطلب میشود و حالی ناظران
باخبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان سر شهادت
سبطین مکرمین یعنی حضرات حسنین علیهما التحیة والثنا ست و آن موقوف بر
تمهید مقدمه و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر امور یکه موجب کشف این راز و
با اعلان این سر دمساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع سیر و د
اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی نمونه از خرواری میشود و قال جعفر بن
مُحمّدٍ عن ابیهِ قال حجّ الحسنُ خمسَ عشرةَ حجّةً ماشیاً و نجائبُهُ
تُقادُ بین یدیهِ و خرجَ من مالهِ للهِ مرّتین و قاسمَ اللهَ مالَهُ ثلثَ مرّاتٍ
حتّی انّهُ کانَ یُعطی نعلاً و یُمسکُ نعلاً و یُعطی خفّاً و یُمسکُ خفّاً
و روایت کرد امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که گفت
حج کرد حسن پانزده حج و حال آنکه اسپها کوتل کشیده می بردند پیش پیش او و جدا
شد از مال خود برای خدا دو بار و به تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا سه بار تا آنکه بود
که می بخشید یکتای پاپوش انگاه میداشت یکتا پاپوش را و می بخشید یکتا موزه را و نگاه میداشت
یکتای دیگر را یعنی مجاهده بالنفس و محافظت آداب کعبه ازینجا هویداست که پانزده بار
طی مسافت و قطع منازل از مدینه تا مکه پیاده یا فرسوده با آنکه اسپهای کوتل پیش پیش
او می کشیدند و خدم و حشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار هویداست که دو
باره تمامی مال و منال دنیوی در راه خدا بخشید و سه باره گوهر تنصیف اعطای مال
فی سبیل الله در سلک تسهیم کشید حتی که کار با عطای یکتا نعل و موزه و نگاه داشت

یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیه ست
واز جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام ست که روزی بر مسند امامت
جلوه فرما و گرداگرد موالی واهالی چون هاله گرد قمر دور نما بودند که مردی از کفار آمد
و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد
گفت که همان علی که مرد خونخوار و نهایت جبار بود و دیگر کلمات نا ملائم به شان
اسد الله الغالب جا و بیجا هرزه درائی را به نهایت رسانید حضار مجلس گرامی
باستماع چنین هفوات خرافت سمات از دست ضبط بر آمده خواستند که بتادیب
آن بی ادب پردازند که آنجناب سراپا تعظیم بمقتضای خلق عظیم متوجه حالش
شده ارشاد کردند که از طرز گفتار و اطوارت پیداست که رنجی داری و بمصیبتی
گرفتاری اگر گرسنه طعام لذیذ حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر وامی بدوش
تست باداییش پردازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم
چون آن مرد همچو سخنان دلاویز شکر ریز بمقابله کلمات زهر آمیز و خشونت انگیز خودش
گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که قالع باب خیبر و برادر و وصی پیغمبر بود
و بدولت اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین قسم
نقل و حکایات بحدیست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سریه
موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن دران سرودگان وَفَاتُهُ رَضِیَ
اللهُ عَنْهُ سَنَةَ تِسْعٍ وَ اَرْبَعِیْنَ عَلَی اَرْجَحِ الْاَقْوَالِ فِیْ اَوَّلِ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ
اَوْ فِیْ اٰخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُوْرُ و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله عنه
سال چهلم و نهم از هجرت بنابر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین
مشهور ست یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بست و هشتم
و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند و سبب

مَوْتِهٖ اَنَّ زَوْجَتَهٗ جَعْدَۃَ بِنْتَ الْاَشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ سَمَّتْهُ بِاِغْوَاءِ یَزِیْدَ
بْنِ مُعَاوِیَۃَ وَکَانَ یَزِیْدُ ضَمِنَ لَھَا اَنْ یَتَزَوَّجَھَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ
رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ اَرْبَعِیْنَ یَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعْدَۃُ اِلٰی یَزِیْدَ
تَسْئَلُہُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَھَا فَقَالَ اِنَّا لَمْ نَکُنْ نَرْضَاکِ لِلْحَسَنِ اَفَنَرْضَاکِ
لِاَنْفُسِنَا فَصَارَتْ مِمَّنْ خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃَ ذٰلِكَ ھُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِیْنُ وسبب وفات او آن بود کہ زوجۂ او جعدہ دختر اشعث بن قیس زہر
داد او را باغوای یزید بن معاویہ و بود یزید کہ وعدہ دادہ بود جعدہ را برای تکفل
این کار باینکہ تزویج خواہد کرد او را پس جعدہ کرد آنچہ یزید خواستہ بود پس
بیمار شد حضرت امام حسن تا چہل روز پس تر وفات یافت پس فرستاد جعدہ
شخصی را بطرف یزید و میخواست وفای آنچہ وعدہ با و کردہ بود پس گفت
یزید راضی نبودیم ببودن تو بپیش حسن آیا پس چگونہ راضی باشیم ببودن
تو بپیش خود پس گشت جعدہ از جملہ کسانیکہ زیان کار دنیا و آخرت ست این
زیانکاری ہمان زیانکاری ست ظاہر وَکَانَ مَرَضُہُ الْاِسْھَالَ الْکَبِدِیَّ
وَتَقَطُّعَ الْاَمْعَاءِ و بود بیماری آن حضرت اسہال کبدی و پارہ پارہ شدن
رودہا یعنی ہنگام اجابت دستہا پارہ ہای جگر و رودہا بریدہ شدہ می برآمد چنانکہ
شخصی برای عیادت آنجناب علیہ السلام رفت آن حضرت چون از بیت الخلا
برآمدند فرمودند کہ جگر من پارہ پارہ شد آن شخص گوید کہ من آن پارہ ہا را ملاحظہ
کردم و دیدم کہ فی الواقع قطعات جگر بودند وَلَمَّا حَضَرَتْہُ الْوَفَاۃُ جَاءَ
الْحُسَیْنُ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ فَقَالَ اَیْ اَخِیْ مَنْ صَاحِبُكَ قَالَ
تُرِیْدُ قَتْلَہٗ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَئِنْ کَانَ صَاحِبِیَ الَّذِیْ اَظُنُّ اللّٰہُ
اَشَدُّ لَہٗ نِقْمَۃً وَاِنْ لَّمْ یَکُنْہُ مَا اُحِبُّ اَنْ تَقْتُلَ بِیْ بَرِیْئًا

ثم قال لقد سقیت السم مرارا وما سقیت مرة أشد من هذه وگاه
حاضر شد او را وفات بیاید امام حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من که با تو
این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد گفت میخواهی قتل او را گفت آری گفت آنحضرت
اگر قاتل من همان ست که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست برای
او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی ست برای گرفتن انتقام کافی ست
و اگر نیست او در واقعه که با و گمان منست دوست نمیدارم که بکشی بانتقام من
بیگناهی را الستر گفت که هر آینه بتحقیق نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم
هیچ بار سخت تر ازین بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از تعیین و تشخیص قاتل
اموری چند ست اول چون مناط شهادت سریه بر خفا و اشتباه بوده قاتل را
هم معرض کتمان و اختفا گذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد و شیاع
اظهار و ابراز برین شبستان نتابد دوم اخذ قصاص از اموریست که بحکم شرع
حزم و احتیاط را در ان مدخلی تمام ست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین در تعیین
قاتل امضای آن جائز نیست سوم طی کشح از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال
حلم و کظم غیظ ست چه اگر تفحص و تفتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من
حیث الشرع ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلو از اخذ قصاص
در نوردیدن کار همین حضرات ست که شائبه از اغراض نفسانی در جبلت پاک
طینتان در روز الست باقی نگذاشته اند و الا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کاریست
دشوار که چه جای عوام از دست خواص هم سرانجام آن متعذر ست و آنچه از شدت
نوشانیدن زهر این باره نسبت بمرات سابق ارشاد شد کنایه بیاس از حیات و ایما
بقرب وفات ست چنانچه از فصل الخطاب نقل کرده اند که امیر المومنین حسن علیه السلام
را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کارگر افتاد و در حلیه ابو نعیم

از عمیر بن اسحق مرویست که من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن علیه السلام
برای عیادت رفتیم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که در این حالت
امری پرسیدن نمی توانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید
راوی گوید که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدنیست
بپرس که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پس فرمود که
مرا چند باره زهر داده اند و این بار کارگر افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد
پس راوی گوید که من روز دیگر بخدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت
احتضار است و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته استفسار
از قاتل مینمایند الی آخر الروایة که آنفا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت
علیه السلام بخواب دید که گویا میانهٔ دو چشم او قل هو الله احد مکتوب است چون
این خواب را پیش سعید بن المسیب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب
امام حسن قریب رسیده المختصر هرگاه وقت رحلت قریب آمد بجناب امام حسین
وصیت فرمودند که من از عایشه خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانهٔ خود
جا دهد و عائشه با من وعده کرده است پس بعد وفات من جنازهٔ مرا پیش روضه
رسول خدا علیه الصلوة والثنا ببرید و از عائشه دستوری خواهید اگر اجازت
دهد مرا در جوار قبر جد امجد من دفن کنید و میدانم که مردم بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت
پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید که جنازهٔ مرا در بقیع برند و همانجا دفن کنند
و همچنان بوقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام لبیک بداعی حق گفت
جناب امام حسین بخدمت عائشه رفته دستوری خواست عائشه گفت که خوب است
که حسن در اینجا مدفون شود و چون این خبر بمروان رسید بزور و جبر قدم در راه نهاد
گذاشته مدفون کردن نداد پس جنازهٔ آنحضرت از روضهٔ رسول خدا صلی الله

و آله وسلم به بقیع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت
مدفون کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص
که آن زمان امیر مدینه بود و باجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و خلاصه در مقام
همین قدر ست که بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس
اینست که ارشاد میشود وَكَانَ عُمْرُهُ الشَّرِيفُ خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً
وَسِتَّةَ أَشْهُرٍ إِلَّا أَيَّامًا وَقَدْ وُلِدَ النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلٰثٍ مِنَ
الْهِجْرَةِ عَلَى الصَّحِيحِ وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ و بود عمر شریف او چهل و پنجسال و شش ماه
مگر کسری که از روزها و بتحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت بر روایت
صحیح گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن
علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف ست ولادت آنحضرت
نزد بعضی پانزدهم شعبان و نزد بعضے پانزدهم رمضان سال سوم از هجرت ست
و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد بعضی غره و نزد بعضی پنجم
مذکور و مشهور ست و هشتم ماه صفر سال چهل و نه هجری ست و سنین عمر شریف چهل
و پنجسال و شش ماه چند روز کم بروایت صحیح ست پس اعتبار سنین حیات مقتضی
ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ وفات روز پنجم ربیع الاول می افتد
تا چهل و پنجسال و شش ماه کسری کم بحساب است آید و موید اینست آنچه گفته اند
که عمر شریف آنحضرت چهل و پنجسال و چند ماه بوده هفت سال در کنار رافت حضرت
رسالت علیه الصلوة والتحیة پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار
یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال و چند ماه دیگر فقط در کنف حمایت
حضرت رب العزت زندگانی کردند هٰذَا مَا تَيَسَّرَ لِي بِالتَّسَاوُدَةِ الشَّرِيفَةِ
الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَكْبَرُ اینست آنچه مشتاق بود به شهادت سبز

که مختص بآن فرزند اکبر گشت باقی ماند شهادت جهریه پس بیانش باید شنید و
اَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي اخْتَصَّ بِهَا السِّبْطُ الْاَصْغَرُ فَهِيَ مِنْ اَكْبَرِ
الْوَقَائِعِ الْمَشْهُوْرَةِ و اما شهادت ظاهری که اختصاص یافت بآن فرزند اصغر
پس آن از بزرگ ترین وقائع مشهوره است وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا
جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا اَنَّهُ لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيْدُ وَتَسَلَّطَ وَذٰلِكَ فِيْ رَجَبٍ
سَنَةَ سِتِّيْنَ بِدِمَشْقَ كَتَبَ اِلَى الْاَقَالِيْمِ لِاَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ
وَكَتَبَ اِلٰى عَامِلِهِ بِالْمَدِيْنَةِ الْوَلِيْدِ بْنِ عُقْبَةَ اَنْ يَاْخُذَ
الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَيْعَتِهِ
لِاَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وسبب شهرت آن آشکارا
شدن آنست وسببش آنکه هرگاه مالک و پادشاه شد یزید و تسلط یافت
بر مملکت و آن در ماه رجب سال شصتم از ہجرت بشهر دمشق اتفاق افتاد
نوشت نامه ها بسوی اقالیم بجهت گرفتن عقد بیعت برای خود و نوشت
نامه بعامل خود بمدینه ولید بن عُقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین
رضی الله عنه پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه
بود او فاسق دائم الخمر ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت
کرد و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه ها باقالیم و ممالک
برای اخذ بیعت بعمال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید پیش ولید
بن عقبه حاکم مدینه بدین مضمون رسید که معاویه بنده از بندگان خدا بود وفات
یافت و من بجای او نشستم و بیعت انقیاد برای خود بزودی میخواهم باید که
از حسین بن علی و دیگر اهالی مدینه بیعت برای من بگیری و درنگ و تاخیر
در اخذ بیعت نکنی ولید بن عقبه بمجرد ورود نامه حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را طلبید

وگویند که چون نامهٔ یزید بولید بن عقبه رسید بمروان مشورت کرد مروان گفت که
حسین بن علیؑ و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن زبیر را طلب کن ازین چهار
کس درخواست بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این چهار تن را گردن بزن
تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف نورزد ولید مشورت
مروان راضی نگشت و گفت که من پسر فاطمه و پسر ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر را
کشتن نمیتوانم المختصر گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید آنجناب
جماعهٔ غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در سرای ولید گذاشته
تنها پیش او رفتند ولید براه تعظیم در آمده عرض مضمون نامهٔ یزید نموده درخواست
بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت یزید نخواهم کرد
که او فاسق و دائم الخمر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت
خود باز نیامده و دست از خبث طینت بر نداشته با ولید گفت که ای امیر
حسین را بی اخذ بیعت مگذار که بار دگر بر او قدرت نیابی او را در بند باید کرد
تا بیعت کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود
ولید گفت و یحک یا مروان مرا بکشتن حسین میگوئی اگر شرق و غرب عالم
بمن بخشند من هرگز قصد خونش نکنم مروان بعد ازین خاموش ماند و
آنجناب از انجا برخاسته مراجعت بخانه ساخته لقصد روانگی بطرف مکهٔ معظمه
پرداختند چنانچه ارشاد میشود وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ اِلٰى مَكَّةَ لِاَرْبَعٍ خَلَوْنَ
مِنْ شَعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ وَاَقَامَ بِهَا و روان شد حسین بسوی مکه
بتاریخ چهارم شعبان پس داخل شد بمکه و اقامت گرفت دران و چون خبر
خروج حضرت امام حسین از مدینهٔ منوره و وصول بمکهٔ معظمه در امصار و دیار مشتهر
گردید و مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه باطاعت

والقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه ها علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن بر طلب ارسال داشتند چنانچه بیانش میرود و لمّا وصل الخبر الی اهل الکوفة اتّفق منهم جمعٌ کثیرٌ و کتبوا الی الحسین علیه السلام یدعونه الیهم و یبذلون له بالقیام بین یدیه بانفسهم و اموالهم و بالنوا فی ذلک و تتابعت الیه نحو مائة و خمسین کتابا من کل طائفة و جماعة فسیّر الیهم ابن عمه مسلم بن عقیل و حثهم علی نصرته و حمایته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند از ایشان جماعت کثیر و نوشتند نامه ها بخدمت امام حسین بمضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و مالهای خود را در حد خدمتگذاری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید بآنحضرت قریب بصد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او و بالجمله کوفیان بالحاح تمام نامه های متواتر و قاصدهای متکاثر در طلب حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و در خصوص اصرار و استبداد زیاده تر بکار بردند و گویند که نامهٔ اخیر که بدست معتمدی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود للحسین بن علی من شیعته و شیعة ابیه علی امیر المومنین سلام علیک اما بعد فان الناس ینتظرونک و لا رای لهم غیرک فالعجل العجل یا ابن رسول الله والسلام علیک و رحمة الله و برکاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت و انقیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا زود دراببرو دی برسان و مایان را از بند انتظار و اراهان چون استدعای کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آنحضرت خواستند که از خانی عنان عزیمت بآنصوب فرمایند عبد الله بن عباس و دیگر اجلهٔ اصحاب که در مکهٔ معظمه بودند

مبالغت نمودند و گفتند که بفحوای الکوفی لایوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل
و مشهور در عالم ست قول و فعل سکنهٔ آنجا اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال
و مقال قرار یافت که آن حضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلان خویش
بآنطرف روانه کنند چنانچه برادر عم زاد مسلم بن عقیل را به نیابت خود رخصت کوفه
فرمودند و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریص
و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش هوش شنیدنی بدهد
کوفیان بچشم انصاف دیدنیست فَلَمَّا وَصَلَ مُسْلِمُ الْكُوفَةَ نَزَلَ فِي
دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ عُبَيْدٍ وَبَايَعَ الْحُسَيْنَ عَلَى يَدَيْهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ أَكْثَرُ
مِنِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا فَاطَّلَعَ عَلَى ذٰلِكَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ وَالِي الْكُوفَةِ
مِنْ جَانِبِ يَزِيدَ وَكَانَ صَحَابِيًّا فَهَدَّدَ النَّاسَ عَلَى ذٰلِكَ لٰكِنِ
اكْتَفَى بِمُجَرَّدِ التَّهْدِيدِ وَلَمْ يَتَعَرَّضْ لِأَحَدٍ پس هرگاه رسید مسلم
بکوفه فرود آمد در خانهٔ مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق
بسیار زیاده از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر
که حاکم کوفه از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار
لیکن اکتفا نمود بمجرد تهدید و متعرض نگشت برای هیچکس مجملا چون مسلم بن عقیل
داخل کوفه شده بخانهٔ مختار بن عبید ثقفی رخت اقامت کشاد مردم کوفه هجوم
آورده بیعت بر دست او نمودند چندانکه نوبت از دوازده هزار درگذشته کار
به هجده هزار و بروایتی بسی هزار و بروایتی به چهل هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم
کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقوف یافته بحسب ظاهر کار بتهدید و
تخویف نمود باختیار اعراض و اغماض متعرض حال احدی از متابعین نگشت
بلکه در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بوده بنهانی ترغیب مردم بر بیعت

واطاعت میکرد وآخر کار چون تغافل نعمان برہمہ کس نمایان شد بعضی از بدنہادان یزید را از حقیقت حال آگاہ ساختند وبسعایت وشکایت نعمان پرداختند چنانچہ می فرمایند فَکَتَبَ مُسْلِمُ بْنُ یَزِیْدَ الْحَضْرَمِیُّ وَعُمَارَةُ بْنُ الْوَلِیْدِ بْنِ عُقْبَةَ اِلٰی یَزِیْدَ یُخْبِرَانِہٖ عَنْ اَمْرِ مُسْلِمٍ وَمَیْلِ اَھْلِ الْکُوْفَةِ اِلَیْہِ وَتَغَافُلِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِیْرٍ عَنْہُ پس نوشت مسلم بن یزید حضرمی وعمارہ بن ولید بن عقبہ بسوی یزید در حالیکہ خبر وار میکردند این ہر دو او را از امر مسلم ومیل اہل کوفہ بطرف او وتغافل نعمان بن بشیر از و یعنی مسلم بن یزید حضرمی وعمارہ بن ولید بن عقبہ حال ورود مسلم بکوفہ ورجوع مردم بجد بیعت او برای اطلاع یزید نوشتند واز تغافل نعمان بن بشیر او را خبر دار کردند فَعَزَلَ یَزِیْدُ النُّعْمَانَ وَوَلّٰی مَکَانَہٗ عُبَیْدَ اللّٰہِ بْنَ زِیَادٍ وَکَانَ وَالِیًا عَلَی الْبَصْرَةِ فَتَجَھَّزَ عُبَیْدُ اللّٰہِ مِنَ الْبَصْرَةِ اِلَی الْکُوْفَةِ وَدَخَلَھَا لَیْلًا مِنَ الْجِھَةِ الْبَادِیَةِ فِیْ لِبَاسِ اَھْلِ الْحِجَازِ وَاَوْھَمَ اَنَّہُ الْحُسَیْنُ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ فَاسْتَقْبَلَہُ النَّاسُ فِیْ ظُلْمَةِ اللَّیْلِ وَسَلَّمُوْا عَلَیْہِ وَمَشَوْا بَیْنَ یَدَیْہِ وَقَالُوْا مَرْحَبًا بِکَ یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰہِ قَدِمْتَ خَیْرَ مَقْدَمٍ فَسَکَتَ حَتّٰی دَخَلَ دَارَ الْاِمَارَةِ پس معزول کرد یزید نعمان را وحاکم گردانید بجای او عبید اللہ بن زیاد را وبود او حاکم بر بصرہ پس سامان سفر کرد عبید اللہ از بصرہ بسوی کوفہ وداخل شد در انوقت شب از طرف بیابان بلباس حجازیان ودر وہم انداخت مردم را بانیکہ حسین ہست پس استقبال کردند او را مردم در تاریکی شب وسلام کردند ورفتند پیش پیش او وگفتند مرحبا باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش ماند ابن زیاد

تا آنکه ذاهل شد مکان حاکم نشین را مخفی مباد که چون مردم کوفه بعد اختیار بیعت
و انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل کوشیده داعی بر طلب حضرت امام حسین
علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم انعطاف عنان از مکه بکوفه برخاست
و خبر آمد آمد او در اطراف و جوانب اشتهار یافته گویند که یزید پلید بر یافت این
سانحه بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان گشت مشاوران بد مآل چنان
اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق از دست ما رفت بلکه بنای این سلطنت
و حکومت از هم شکست پس صوابدید آنست که نعمان بن البشیر از حکومت کوفه
معزول و شخصی دیگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او
بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه برکند آخر بعد رد و تمحیص قرار داد همگان این کار
غیر از دست عبید الله بن زیاد سرانجام نیابد یزید ابن زیاد را که حاکم بصره بود
بامارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود از زود خود را از بصره بکوفه
(ای بسیار جلدی ۱۲)
رسانده مسلم بن عقیل و مبایعان و متابعان او را بکشد و از حسین طلب بیعت
نماید اگر او قبول بیعت کرد بهتر و الا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام
ابن زیاد رسید برادر خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته بالفور عازم
کوفه شد تا آنکه بقادسیه رسیده سپاه خود را در آنجا گذاشته و از راه فریب
خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه بسر بسته و بر اشتری نشسته با معدودی
چند انداهی که قافله حجاز می آید در تاریکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه در آمد
و مردم کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
امام حسین پنداشتند و باستقبالش پرداختند و سلام کردند و مرحبا
گفتند و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد قفل سکوت بر لب افگنده هیچ نمی گفت
تا آنکه داخل دار الاماره گشت و انتهای آن بود تا مردم کوفه برآمدن او

خبردار نشوند و دفعۃً بلوا کردہ آمادہ فتنہ و فساد در دفع او نکردند فلمّا اصبح
جمع الناس وقرء علیہم منشور الایالۃ وھدّدھم وحذّرھم
عن مخالفۃ یزید وفرّق جماعۃ مسلم بقوّۃ التدبیر واختفی
مسلم فی دار ھانی بن عروۃ پس ہرگاہ صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را
و خواند برایشان حکومت خودرا و تہدید و تحذیر کرد اہل کوفہ را از مخالفت
یزید و متفرق کردانید جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیدہ شد مسلم در خانہ ہانی
ہانی بن عروہ یعنی بمجرد تہدید لسانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعہ سپاہیان حضرت
مسلم متفرق گردید و مسلم خودرا بخانہ ہانی بن عروہ بپردہ اختفا کشید فارسل
عبید اللہ محمّد ابن الاشعث مع فوج الی دارہ فاتوا بھانی بن
عروۃ فحبسہ وحبس جمیع رؤساء الکوفۃ عندہ
فی القصر واتی الخبر مسلماً فنادی شعارہ فاجمع معہ اربعون
الفاً واحاطوا حول القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را با فوجی بسوی خانہ ہانی
بن عروہ پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود جملہ رؤسای کوفہ را نزد
خود در قصر و رسید این خبر بمسلم پس آواز داد خاصان و رفیقان خودرا پس جمع شدند ہمراہ
او چہل ہزار مردم و احاطہ کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد ہانی بن عروہ و دیگر رؤسای کوفہ
در مکان از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدریافت اینحال خاصان و رفیقان خودرا جمع فرمود
با جمعیت چہل ہزار کس محاصرہ قصر عبید اللہ بن زیاد نمودہ فامر عبید اللہ الاسادی امن
رؤساء الکوفۃ ان یکلموا عشائرھم ویردّوھم عن رفاقۃ مسلم فکلّموھم فتفرّقوا
کلھم وامسی مسلم فی خمسمائۃ فلمّا اختلط الظلام ذھب اولٰئک ایضاً وبقی
وحدہ پس امر کرد ابن زیاد اسیران را کہ از رئیسان کوفہ بودند بانیکہ
بفہمانند عزیزان و قریبان خودرا و باز دارند ایشان را از رفاقت مسلم پس

فمانیدند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه اینها وشام کرد مسلم
در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد
باقی ماند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماند مسلم
تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از ان چون
شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و
گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت
پانصد کس اقتدا باو کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید درین تره
فرصت همه را رفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک
قصر ابن زیاد رسید دید که مردم از همراه او گریزند تا آنکه از ان جمله قریب
سه صد کس باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و می گفت که شیعیان
ما کجا میروید از ان هم دوازده کس باقی ماند آنگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط
متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و حواله با عدا نمودید چون یک دو قدم دیگر
رفت هیچکس با او نبود فَتَرَدَّدَ فِي الطَّرِيقِ فَأَتَى مَنْزِلَ امْرَأَةٍ
فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْهُ وَأَدْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا پس آمد و رفت میکرد
مسلم در راه پس آمد خانهٔ زنی را پس طلب آب کرد پس آب نوشانید
آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانهٔ خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را
تنها گذاشتند و همه ها گریختند مسلم در راه سرآسیمه تنها میگشت و ازین طرف
با آنطرف میرفت درین حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانهٔ زنی که طوعه
نام داشت او را طلب آب فرمود آن زن او را آب نوشانیده داخل خانه
خود نمود وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَانْطَلَقَ
فَأَخْبَرَ مُحَمَّدًا وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عُبَيْدَ اللهِ فَبَعَثَ عُبَيْدُ اللهِ

عمرو بن حریث صاحب شرطته و محمد بن الاشعث فاحاطا
بالدار و بود پسران زن مولی یعنی غلام آنا محمد بن اشعث پس رفت
او و خبر کرد محمد را او خبر کرد محمد عبید الله را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حریث
کوتوال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه
طوعه مسلم را بخانه خود جا داد از اتفاقات قضا و قدر پسر طوعه که چیله محمد بن
اشعث بود که مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد و آنکس هماندم پیش
ابن زیاد رفته سر کلافه این راز وا نمود ابن زیاد بمجرد دریافت این حال
کوتوال شهر که عمرو بن حریث نام داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتاری
مسلم فرستاد ایشان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم در آن
سکونت داشت محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حمیت
شجاعت بنی هاشم نهان نشستن در خانه گوارا نکرد و خرج مسلم بسیفه
یقاتلهم فاتاه محمد بن الاشعث بالامان فجاء به الی عبید الله
فضرب عنقه والقی جثته الی الناس وصلب هانیا وکان
ذلك لثلث خلون من ذی الحجة سنة ستین من الهجرة
وقتل عبید الله محمدا و ابراهیم ابنی مسلم ایضا معه
پس بر آمد مسلم با شمشیر خود در حالیکه جنگ میکرد با آنها پس پیش آمد محمد بن اشعث
با امان پس آورد مسلم را بسوی ابن زیاد پس او گردن زد او را و انداخت تن
او را بطرف مردمان و بر دار کشید هانی را و بود این واقعه سوم ذیحجه سال
شصتم از هجرت و کشت ابن زیاد محمد و ابراهیم هر دو پسر مسلم را با او گویند که چون
ابن حریث کوتوال و ابن اشعث سر حلقه ارباب جدال با جماعت کثیر قصد کس
خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه بر آمد و هنگامه محاربه

گیر کرد چنانکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را به جهنم سیاه فرستاد ابن اشعث
دانست که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست براه خداع پیش آمده اظهار امان نموده
مسلم را از مقاتله باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت را همراه گرفته پیش
ابن زیاد برد آن سر آمد اشقیا قبل از رسیدن مسلم نزد او نوابان را حکم داد همین وقت
مسلم داخل دروازه شود گردنش زنند و سرش از تن جدا سازند چنانچه از رفیقان ابن
زیاد از چپ و راست شمشیرها کشیده در دم دروازه استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت
گردنش زدند و سرش از تن جدا کرده پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر
ابن زیاد میشد مشغول به تهلیل و تسبیح بود و کریمه رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ تلاوت
می نمود که دفعةً شربت شهادت چشید و رخت اقامت از دار فنا بدار البقا
کشید بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و هانی بن عروه را
کشته بر دار کشیدند و سرهای این مظلومان را بر نیزه کشیده در کوفه در بدر
گردانیدند و این سانحه سوم ذیحجه سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد تمام شد
این داستان حالا بر اصغای حال حضرت امام حسین علیه السلام و روانگی
آنحضرت از مکه بطرف کوفه و رسیدن بکربلا و مبتلا شدن بانواع کرب و بلا
گوش فرا باید داشت وَفِي ذَٰلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى
الْكُوفَةِ وَقِيلَ كَانَ خُرُوجُهُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ و دران روز یعنی سوم
ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده روانه شد حسین از مکه بطرف کوفه و بعضی
گفته که بود روانگی آن حضرت روز ترویه یعنی هشتم ذیحجه وَكَانَ سَبَبُ
خُرُوجِهِ أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ كَانَ قَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ يَلْتَمِسُ
قُدُومَهُ و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با صرار تمام نوشته بود
باو و بالتماس قدوم او مخفی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده بسا

عظمای آنجا بر ذرارادت بردوش وحلقهٔ اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده
بر چهل هزار کس و اخل دائرهٔ بیعت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب
امام حسین علیہ السلام ازمکه بکوفه شدند حضرت مسلم بخدمت جناب امام نوشت
که اهل کوفه قبول بیعت نموده وهمه تن باطاعت وانقیاد درداده در گرد
انتظار قدوم میمنت لزوم نشسته اند لهذا آنجناب تصمیم عزم روانگی ازمکه
بکوفه فرمودند وَلَمَّا تَجَهَّزَ بِالْخُرُوْجِ مَنَعَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ
عُمَرَ وَجَابِرٌ وَاَبُوْ سَعِيْدِ نِ الْخُدْرِيُّ وَاَبُوْ وَاقِدِنِ اللَّيْثِيُّ
فَلَمْ يَمْتَنِعْ بِمَنْعِهِمْ وَقَالَ اِنِّيْ سَمِعْتُ اَبِيْ يَقُوْلُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اِنَّ كَبْشًا تُسْتَحَلُّ بِهٖ مَكَّةُ
فَلَا اَكُوْنُ اَنَا ذٰلِكَ الْكَبْشُ وهرگاه جناب امام حسین علیہ السلام تهیهٔ
سامان سفر فرمود منع نمودا ورا ابن عباس وابن عمر وجابر وابوسعید خدری
وابو واقد لیثی پس باز نماند از باز داشت ایشان گفت بدرستیکه شنیدم
از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که میفرمود
هر آینه گوسپندی باشد که کعبه بآن حلال گردد پس نباشم من آن گوسپند
پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت کوفه رست
فرمود احبابٔ اصحاب که در مکه معظمه حاضر بودند به ممانعت پیش آمدند چنانچه ابن
عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانهٔ خداست مرو و بر قول کوفیان
اعتماد مکن نمیدانی که باپدر و برادرت چه کردند واگر تو باز نمانی اهل عیال
خود را همراه مبر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر
بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میانه زنان و دختران
بکشند چون عرض ابن عباس جا بعرض قبول نیافت ابن عباس اندوهگین شد

وگفت وا حبیب الله وا بای بای گریست و نیز عبدالله بن عمر از عزیمت کوفه منع نمود
وگفت که ای حسین بر قول و فعل اہل کوفه غره مشو و از مکه بر سوی مرو بالجمله جابر و
ابوسعید خدری و ابو واقد لیثی و دیگر ہر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد
آخر کار چون مبالغه و اصرار مانعین از حد در گذشت حسین در جواب بکشف راز
فرموده ارشاد کرد که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة والثنا شنیده است
که گوسپندی در مکه کشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من نمیخواهم که من
ہمان گوسپند باشم یعنی شخصی را در مکه کشتند که خونش موجب بیحرمتی کعبه شود پس
من دوست ندارم که در مکه کشته شوم و این ہمه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری
و ترجمه صواعق و دیگر کتب مذکور و مسطور ست و بباید دانست که مصداق حدیث
مذکور عبدالله بن زبیر بوده که او را در مکه کشتند و این سفک دما باعث بر استحلال
کعبه شد و ہر چند این کشت و خون بجور و ظلم واقع شد لیکن چون منجر بهتک حرمت
کعبه گردید جناب سیدالشهدا علیه التحیة والثنا بکمال حزم و احتیاط و مراعات آداب
کعبه گوارا نکرد که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام سخنی ست ظاهر الاشکال
که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا بظهور آمد گو بطریق جزم
و یقین نباشد اجلهٔ صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسعید خدری و غیر
ایشان چرا تقاعد از رفاقت و معیت حضرت حسین فرموده فقط بر منع خروج از
مکه و رفتن بکوفه اکتفا ورزیده اظهار خیر خواہی نمودند و ہمراه نرفتند و جواب این
اعضال مبتنی بر تفصیلی ست که بسطی در کلام خواهد و نیز اندیشهٔ شائبهٔ تعصب نسبت
به بعض اوہام در ربط و ضبط تقریریست و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث
تعصب افتاده پس طی کشح از تفصیل نموده بالاجمال این قدر گفته می شود که معلوم و
متیقن نموده که در ہمین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر ست از قوت بفعل خواهد آمد

[illegible] بن زبیر [illegible]

دیگر آنکه مثل ابن عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و محقق است
باوصف اظهار مظنون خاطر خود تقاعد از مرتبه مرافقت کردند و با وجود قلق مفارقت
و گریه های های همراه نرفتند هر عذری که برای ایشان قرار داده شود همان عذر
را از جانب دیگران هم قبول باید کرد المختصر جناب امام حسین علیه السلام سوم
ذیحجه بروایت صحیح و نیز در بعضی هشتم ذیحجه بروز ترویه با معدودی از اهلبیت
و شیعیان و موالیان که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند و سَارَ
مَعَ اثْنَيْنِ وَثَمَانِينَ نَفْساً مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ فَسَمِعَ فِي اَثْنَاءِ
الطَّرِيقِ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ وَتَفَرُّقِ جَمَاعَتِهِ فَهَمَّ بِالرُّجُوعِ فَقَالَ بَنُو عَقِيلٍ
وَاللّٰهِ لَا نَرْجِعُ حَتّٰى نُصِيبَ بِثَارِنَا اَوْ نُقْتَلَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا خَيْرَ فِي
الْحَيٰوةِ بَعْدَكُمْ و روانه شد حسین با جمعیت هشتاد و دو کس از اهلبیت
و یاران و غلامان خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او
پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخدا باز نخواهیم گشت
تا آنکه بانتقام رسیم یا کشته شویم پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی
بعد شما یعنی چون آنحضرت با معدودی از اهلبیت و یاران و غلامان از مکه
بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی
کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصغا نموده عزم مراجعت بمکه کرد که پسران
عقیل قسمها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمی کنیم و بکوفه میرویم تا
انتقام خود در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خود بآن کشته میشویم آنجناب
بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف زندگی
بعد ازین نیست که شما همه کشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت
امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه جبه پوش فرزدق شاعر ملاقات گردید

و احوال کوفه پرسید فرزدق گوید که زبان من دران وقت مرضی داشت
که کلام کردن نمی توانستم لهذا باشاره گفتم که بکوفه مرو و بمکه روان شو و گویند
که چون فرزدق شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست آنحضرت ببوسید
آنجناب پرسیدند که ای ابا فراس از کجا می آئی گفت از کوفه فرمودند اهل کوفه
را چگونه بگذاشتی گفت که دلهای مردمان با تو گذاشتم و شمشیرهای ایشان با بنی امیه
و قضا و قدر از آسمان نازل ست و الله یفعل ما یشاء حضرت حسین در جواب گفت
که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند
حضرت حسین متوجه بعراق شد چنانکه میفرمایند ثُمَّ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتّٰی اِذَا
کَانَ عَلٰی مَرْحَلَتَیْنِ مِنَ الْکُوْفَةِ فَلَقِیَهُ الْحُرُّ بْنُ یَزِیْدَ الرِّیَاحِیُّ
وَمَعَهُ اَلْفُ فَارِسٍ مِنْ اَصْحَابِ ابْنِ زِیَادٍ شَاکِیَ السِّلَاحِ بعد از آن
روانه شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجای که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی
گشت با او حر بن یزید ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از همراهیان
ابن زیاد فَقَالَ لِلْحُسَیْنِ اِنَّ عُبَیْدَ اللهِ بْنَ زِیَادٍ قَدْ اَرْسَلَنِیْ اِلَیْکَ
وَاَمَرَنِیْ اَنْ لَا اُفَارِقَکَ حَتّٰی اُقْدِمَ بِکَ اِلَیْهِ وَاَنَا وَاللهِ کَارِهٌ
فَمَا یُمْکِنُنِی الرُّجُوْعُ اِلَی الْکُوْفَةِ وَلَا سَبِیْلَ اِلٰی مُفَارَقَتِکَ پس گفت
حر با حسین که ابن زیاد فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است مرا باینکه
جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا ازین کار کراهت کننده ام
پس نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدای تو یعنی چون حر بن
یزید ریاحی در اثنای راه با جناب حسین در خورده گفت که مرا هر چند ابن زیاد
با هزار سوار مسلح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن دل من راضی بآن نیست
که ترا گرفتار کرده پیش ابن زیاد رسانم و این هم نمی توانم که ترا گذاشته مراجعت

کوفہ نمایم فقال له الحسین اِنّی لم اَقدم هذا البلد حتی اتتنی کتب اهله وقدمت علیّ رسلهم وانتم من اهل الکوفة فان دمتم علی بیعتکم دخلت مصرکم والّا انصرفت فقال له الحرّ والله ما اعلم هذه الکتب ولا الرسل ولا یمکننی الرجوع الی الکوفة فلا افارقك حتی اقدمك الیه وطال الکلام بینهما پس گفت با حر حسین علیه السلام که من نیامدم باین شهر تا نرسید من نامه های اهل آن ونیامدند پیش من ایلچی ها ایشان وشما از اهل کوفه هستید پس اگر ثابت وقائم باشید بر بیعت خود دائم بشهر شما وگرنه باز گردم پس گفت حر با امام حسین که بخدا من نمیدانم این نامه ها را ونه ایلچیان را ونیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نمیگذارم ترا تا آنکه ببرم ترا پیش ابن زیاد ودراز شد سخن میانه هردو بالجمله چون حربن یزید ریاحی سبب آمد خود بخدمت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه ها وقاصدها فرستاده باصرار ومبالغه تمام مرا طلبیده اند وشما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت وبرقرار بعهد بیعت خود باشید رخت عزیمت بشهر شما می کشم والا مراجعت بوطن خود می کنم حر بیخبری خود از ترقیم نامه ها وترسیل قاصدها عرض داشته گفت که اکنون بازگشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد ابن زیاد ممکن نیست وگویند که اولا حر پیرو واگذاشت حضرت امام راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جانب که خواهند بروند من بکوفه می روم وپیش ابن زیاد عرضه میدهم که حسین با من ملاقی نشده وبطرفی دگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام حر بدین مضمون رسید که درا اسیر کردن حسین تقصیری نکنی والا بسزا مبتلا گردی که تحمل آن نتوان کرد بعد از ان حر بحال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که همراه ما هستند

عرض ماجرا نمایند خدا داند که از دست جور ابن زیاد بر سر وقت ما چه رود باز
مبالغه در بردن آنجناب نزد ابن زیاد بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول
آنجامید و سلسلهٔ سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون حضرت امام
مرضی حر دریافت عنان عزیمت از کوفه برتافت وسائق وقائد قضا وقدر
کشان کشان آنجناب را بکربلا انداخت حالا این واقعه شیندنی وکارگذار
تقدیر دیدنیست فانحرف الحسین عن طریق الکوفة الی کربلاء
ونزل بها فی الیوم الثانی من المحرم سنة احدی وستین ولما
نزل سال عن اسمها فقیل هذا موضع یقال له کربلاء فقال
موضع کرب وبلاء فنزل القوم وحطوا الاثقال ونزل الحر و
قبالة الحسین رضی الله عنه بارض کربلاء پس بازگشت حسین
از راه کوفه ومتوجه شد بسوی کربلا ورسید دران بتاریخ دوم محرم سال
شصت ویکم وهرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد که این مقام
ست که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب وبلاست پس فرود
آمدند قوم وانداختند بارها را وفرود آمد حر ولشکرا و مقابل حسین رضی الله عنه
بزمین کربلا در ترجمه طبری وغیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید
حر بن یزید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک فوج دیگر فرستاده
ابن زیاد میرسد جناب را میگذارم که شبا شب کوچ کرده به جانب دیگر روند
چنانچه آنجناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیدهٔ صبح دمید
دیدکه بهمان زمین کربلا وارد ست وگویند که این معامله تا هفت شب تفاق
افتاده که هر شب راه سیر فت وباز دم صبح خود را بزمین کربلا می یافت تا آنکه
کار بجائی رسید که شتر انرا می زدند از جای خود حرکت نمی کردند پس چار وناچار

به تقاضای مشیت کردگار همانجا رخت اقامت کشوده طرح مقام انداخت و
همین که میخ در زمین میزدند و هیزم از درخت میگرفتند خون از زمین و درخت
گل میکرد و بمشاهدهٔ این حال فرمود که از ینجا رفتن نمی توانم که جای موعود همین
و مشهد و مقتل من این زمین ست و نیز در ترجمهٔ طبری ست که چون حسینؑ
بکربلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جماعهٔ ملائکه تشریف
آورده حسینؑ را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
قصد تو کرده و در صدد کشتنت افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
محروم اند و نزدیک ست که خدایتعالی ترا بدرجهٔ شهادت رساند و بهشت را
برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر تست پس آنحضرت علیه الصلوة و التحیة
دست بر سینهٔ شان نهاده فرمود اللّٰهم اعط الحسین صبراً و اجراً حسینؑ از خواب
بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب برخواند جمله گریان شدند و کریمه انا لله
و انا الیه راجعون بر زبان راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسینؑ
علیه السلام بزمین کربلا در کوفه بگوش ابن زیاد رسید آنچه از دست جور ش
بوقوع آمد آنرا باید شنید ثم کتب عبید الله کتاباً الی الحسین یطلبه
الی بیعة یزید فلما ورد الکتاب علی الحسین فقرءه و القاه
و قال للرسول ماله عندی جواب فرجع الرسول الی ابن زیاد
فاشتد غضبه و جمع الناس و جهز العساکر و صیّر مقدمها
عمر بن سعد و کان ولاه الری و اعمالها و کتب له فاستعفی
من خروجه الی قتال الحسین فقال له ابن زیاد اما ان
تخرج و اما ان تعید علینا کتابنا بتولیتک الری و اعمالها
و تقعد فی بیتک فاختار ولایة الری پس نوشت عبید الله

نامه بحسین برای طلب بیعت یزید پس هرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند
آنرا وانداخت آنرا وگفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب
پس بازگردید ایلچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او وجمع کرد مردم را
وسامان کرد لشکرها را وتجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را وبود ابن زیاد
که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت ری واضلاع آن ونوشته بود سند
برای او پس استعفا نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین پس گفت
با ابن سعد ابن زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسین ویا بازدهی مارا سند را
که بحکومت ری واضلاع آن بتو داده ام وبنشینی در خانه خود پس اختیار
کرد ابن سعد ولایت ری را مجملا چون ایلچی ابن زیاد ناکام برگشته عرض حقیقت
پیش او کرد ونائره غضب ابن زیاد رو باشتداد آورده سر باسمان کشید
وهمچو رسن سوخته بر خود پیچیده در بند محاربه با حسین افتاد وجمع مردم وسامان
لشکر برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل ری واضلاع آن ساخته بود
طلبید تا مقدمة الجیش گشته بسرکردگی لشکر از پی قتال بکربلا روانه شود
وجنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استعفا نموده خود را یکسو
کشید وخواست که بمقاتله ومحاربه حسین نرود که ابن زیاد باو نوشت که
ای ابن سعد یا به حسین خروج بکن وبرای جنگ او برو ویا از حکومت ری
دست بردار سندیکه بتو داده ام آنرا استرداد کن ودر خانه خود بنشین
پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استرداد سند حکومت ری
ومعزولی از آن گوارا نساخته بقبول حکم ابن زیاد پس همت وطمع اصلی
قِتَالِ الحُسَینِ بِالْفَسَاکِرِ فَمَا زَالَ ابْنُ زِیَادٍ یُجَهِّزُ جُیُوشَهُ
اِلٰی اَنْ یَجْتَمِعَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِثَمَانٍ وَعِشْرُونَ اَلْفًا مَا بَیْنَ

فَارِسٍ وَرَاجِلٍ فَنَزَلُوا شَاطِئَ الْفُرَاتِ وَحَالُوا بَيْنَ الْمَاءِ وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ وَاَصْحَابِهٖ وَكَانَ اَكْثَرُ الْخَارِجِيْنَ بِقِتَالِهٖ قَدْ كَاتَبُوْهُ وَبَايَعُوْهُ وبرآمد ابن سعد برای قتال حسینؑ با لشکرها پس همیشه ابن زیاد تجهیز لشکر و سامان فوج برای ابن سعد میکرد تا آنکه مجتمع و فراهم شد نزد عمر بن سعد بست و دو هزار کس از سوار و پیاده پس فرود آمدند بر کنارهٔ آب فرات و حائل شدند درمیان آب و حسینؑ و اصحاب او و بودند اکثر خروج کنندگان بجنگ او کسانیکه بتحقیق نامه‌ها نوشتند و بیعت با او نمودند یعنی ابن سعد بطمع حطام دنیوی دین را بدنیا فروخته و ذخیرهٔ نکال و وبال اخروی اندوخت بقتال حسینؑ برآمد و لشکرکشیها کرد و ابن زیاد خسران نهادی دم بدم فوجهای برای کمک ابن سعد میفرستاد تا آنکه ابن سعد با جمعیت بست و دو هزار پیاده و سوار هفتم محرم در کربلا رسیده حائل میانهٔ لشکر حسینؑ و شط فرات گردیده بر کنار آب با لشکر فرود شد و صرف آب را از لشکر حسینؑ باز داشته عرصه برآنجناب تنگ ساخت چندانکه چه جای یاران و موالیان صغار و کبار اہلبیت ساقی کوثر و شفیع روز محشر محتاج برای یکقطرهٔ آب و از تشنگی بیتاب و دل و سینه بریان و کباب گشتند درینحالت یزید همدانی که از لشکریان حسین بن علیؑ بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان رود پیش ابن سعد رفته استجازت آب کنم ارشاد شد که اختیار ست چون یزید همدانی نزد ابن سعد رفت با او درخور سبقت به سلام که شعار اسلام ست نکرد ابن سعد خطاب با یزید همدانی کرده گفت که ای اخ همدانی ترک سلام چرا گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را الٰهی شناسم یزید همدانی جواب داد که وای بر اسلام تو که دعوی مسلمانی میکنی و خروج

برابن رسول و اولاد بتول نموده کمر به قتل ایشان بسته و تشنه برای خون ایشان نشسته
و فرات دریای ست که سگ و خوک ازان آب میخورند و حسین بن علیؑ و برادران
و فرزندان و زنان اهلبیت عفت و طهارت از تشنگی جان بلب دارند و تو آب را
از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می شناسم و مسلمانم پس عمر ابن سعد
گفت که ای یزید همدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من راضی بگذاشتن
حکومت ری و اضلاع آن نمی شود پس یزید همدانی مراجعت کرده حقیقت حال را
بخدمت حسینؑ عرض نمود و مانا باین حکایت ست آنچه در صحیح بخاری و ترمذی مرویست
و خلاصه اش اینکه شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید
گفت ند که عراقیان از خون پشه می پرسند و فرزند رسول را کشتند و خونش
حلال دانستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
میفرمود و هما ریحانتای من الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده بجنگ شد
حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده روبروی ایشان بایستاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بلشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان ببینید
که من کدامم و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما
را ریختن خون من و هتک حرمت من درست ست یا نیست و من پسر
دختر نبی شما نیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم
من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سیدا
شباب اهل الجنة نفرموده و دیگر از فضائل و مناقب خود بیان فرموده حجت
بر اعدا اتمام ساخت و نیز گویند که چون لشکریان ابن سعد آب را بر لشکر
حسین بند نموده کار بر اهلبیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علیؑ با ابن سعد
نوشت که از سه کار یکی اختیار کن یا مرا بگذار تا بمکه روم یا اجازت بده که رخصت

عزیمت بشهر دگر کنم و آنجا بنشینم یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد
که باش تا با بن زیاد بنویسم چون با بن زیاد مایهٔ فساد نوشت از تهدید ی ابن سعد
کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید گذارد بهتر والا او را باید کشت و من ترا
برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامهٔ قتال با و گرم کنی والا
بجای تو دگری میرسد چون نامه ابن زیاد با بن سعد رسید همانوقت صف
آراست و لشکر را مقابله درست کرد و گفت که ای حسین من بسیار خواستم
که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مبتلا نه شوم این کار سرانجام نیافت
اکنون آماده بجنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را
پس پشت گرفته فرود آمد و خیمه گاه حسین بریگستان بوده آب هرگاه که منع کردند
چاه ها کندیدند تا هفتاد دست کاویدند آب نیافتند اهلبیت نبوت و دیگر
یاران و موالیان و دواب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی طاقت
گفتار نماند و باشاره سخن می گفتند و با تیمم نماز می گذاردند چون بیطاقتی برزنان
و کودکان از حد در گذشت حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب
فرستاد یزیدیان نگذاشتند که آب بگیرد عباس را مجروح کردند و همراهیان
او را کشتند عباس زخمها خورده بخدمت حسین رسید و بزبان حال گفت که
بجز آب شمشیر آبی نصیب ما شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند که خیمهٔ حسین
در صحرا استاده بود شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شده دید که آنجناب مشغول
بتلاوت قرآن ست و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این موضع
شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و مرا طلبیدند
و این زمان تشنهٔ خون من شده اند و اکثر از خارجیین بقتال من کسانی ستند
که دست به بیعت من داده اند و از ترجمهٔ صواعق منقول ست که چون بر حسین

این سختی گذشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد میکرد و می گریست
که وقت رحلت فرموده بودند که ای حسین از سفهای کوفه و اعوان آن برحذر
باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که موجب نفت پریشانی تو گردد و در ترجمه
طبریست که حسین در خیمه آمد و حرم محترم را نصیحت فرمود و امر بصبر نمود
زنان بگریه درآمدند حسین زنان را از گریه منع کرده نظر بجانب آسمان برداشته
گفت که خداوندا تو میدانی که بیعت با من کردند و باز عهد شکستند یارب تو
داد من از ایشان بستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که
آنچه بر شما بود گردید و شرط خدمت بجا آوردید شما اندک آید و ایشان بسیار
شما را از بیعت خود برون کردم بهر طرفیکه خواسته باشید بروید و من از جان خود
نا امید شدم همه با عرض داشتند که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدا این
روز سیاه بمبتلا بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت
چه عذر کنیم با همه جانهای خود را پیش تو فدا می کنیم پس بمضمون این شعر شعر

گر دست دهد هزار جانم | در پای مبارکت فشانم

همراهیان آنحضرت کمر همت چست بستند و دست از حیات خود شستند و منتظر شهادت نشستند
که لشکر ابن سعد بمقابله درآمده آماده کارزار گردید پس آنچه اتفاق افتاد آنرا
باید شنید فَلَمَّا تَيَقَّنَ اَنَّ الْقَوْمَ مُقَاتِلُوهُ اَمَرَ اَصْحَابَهُ فَاحْتَفَرُوا
حُفْرَةً شَبِيهَةً بِالْخَنْدَقِ حَوْلَ الْعَسْكَرِ وَجَعَلُوا لَهَا جِهَةً
وَاحِدَةً يَكُونُ الْقِتَالُ مِنْهَا وَرَكِبَ عَسَاكِرُ ابْنِ سَعْدٍ
وَاَحْدَقُوا بِالْحُسَيْنِ وَزَحَفُوا وَاقْتَتَلُوا پس هرگاه به یقین دانست
که هر آینه جماعه ابن سعد قتال خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس
ساختند سنگری شبیه بخندق گرد اگرد لشکر و داشتند برای آن جهت واحد

که باشند قتال از ان درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد نعره کردند لشکر
حسین را هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حسین مظلوم بیقین
دانست که لشکریان ابن سعد دست از تعرض باز نمیدارند و مرا بی جنگ نمی گذارند
اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد شجاعت داده کسب شهادت
نمایند پس یاران آنجناب بخندقی گرد اگرد لشکر شبیه بخندق ساختند و بهر آن
آن راهی داشتند که بهمان راه برای جنگ بر آیند و کارزار نمایند و همین که اصحاب
حسین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حسین را حلقه نموده بجنگ
پرداختند و هنگامه قتال گرم ساختند پوشیده نماند که چون دهم محرم رسید
و صبح عاشورا از افق مشرق مصایبت دمید ابن سعد لشکر آراسته صف بمقابله
جنگ کشید جناب سید الشهدا علیه التحیته والثنا بعد تادیه نماز صبح بر جمازه نشسته
روبروی لشکر ابن سعد بر آمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت مصطفی صلی الله
علیه واله وسلم خطاب باطرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان ببینید
که ترسایان نشان سم خر عیسی را تعظیم می کنند و جهودان اگر اثری از آثار
موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و منکه پسر دختر پیغمبر شما هستم کمر بقتل من
بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مرا فرزند خود خوانده است
و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص
او دشمن جان من شده اید یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن می نمایید یا دیگر
مطالبه دارید که برای آن عرصه بر من تنگ کردید من بمدینه منوره بر گور جد
خود نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آمدم رسولان در طلب من فرستادید
و نامه ها نوشتید نزد شما رسیدم با من عذر کردید و نقض عهد نمودید چون این
خطبه خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شما این

حجتی نیست واشتر را بخوابانید و بر اسپ سوار شد و صف بیاراست تا ایشان ابتدا کنند گویند
که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود اسپ را جولان داده
بمیدان وغا آمد دید که آتشی بر گرد عیال و اطفال حسینؑ روشن کرده اند تا کسی آنجا نرود گفت
که ای حسینؑ بشارت باد ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت آنجناب در حق او دعای بد
کرد همان دم پای اسپش در گوی افتاده و او را بدان خندق پر آتش انداخت آخر آن
ناری در همان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز خواستند از این
طرف دو کس بمقابله بر آمدند و آن هر دو را کشته به جهنم سیاه رسانند و گویند که هرگاه مبارزی
برای جنگ لشکریان ابن سعد میخواستند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و موالیانش نمیگذاشتند
و می گفتند که یا ابن رسول الله تا از ما یاران هر کس هم زنده و سلامت است ترا بجنگ نمیگذاریم
ابن سعد یافتند که همراهیان حسینؑ دل بمرگ نهاده اند بمقابله فردی فردی از عهده جنگ نتوان
لهذا بمقابله یک کس چند تا بر آمده مبارز حسینؑ تیرباران میکردند تا آنکه هر کس از همراهیان
حسینؑ برای جنگ میرفت زنده نمی گشت و ازینجاست که میفرمایند وَلَمْ يَزَلْ يُقْتَلُ
مِنْ اَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَاَصْحَابِهٖ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ اِلٰى اَنْ قُتِلَ
مِنْهُمْ مَا نَيَّفَ عَلٰى خَمْسِيْنَ رَجُلًا و همواره کشته میشد از اهلبیت حسین علیه السلام و یاران
او یکی پس یکی تا آنکه کشته شد از ایشان زیاده بر پنجاه کس فَعِنْدَ ذٰلِكَ صَاحَ الْحُسَيْنُ
اِمَامٍ مُغِيْثٍ يُغِيْثُنَا لِوَجْهِ اللهِ اِمَامٍ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ
رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پس دریں حال فریاد کرد حسینؑ
آیا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد برای خدا آیا دافعی هست که دفع کند از حرم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون اکثری از یاران و موالیان اهلبیت بقتل
رسیدند و زیاده بر پنجاه کس از اهل و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند
حسین علیه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه

فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود که درین حال کدام کس از عیان
اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد فَاِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيْدَ الرِّيَاحِيِّ الَّذِيْ
تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ قَدْ اَقْبَلَ عَلٰى فَرَسِهٖ اِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِنِّيْ
كُنْتُ اَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ وَاَنَا الْاٰنَ فِيْ حِزْبِكَ فَمُرْنِيْ اَنْ اَكُوْنَ
مَقْتُوْلًا فِيْ نُصْرَتِكَ لَعَلِّيْ اَنَالُ شَفَاعَةَ جَدِّكَ غَدًا ثُمَّ كَرَّ عَلٰى عَسْكَرِ
عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتّٰى قُتِلَ وَقُتِلَ مَعَهٗ اَخُوْهُ
وَابْنُهٗ وَمَوْلَاهُ اَيْضًا پس بیک ناگاه حر بن یزید ریاحی که مقدم شد ذکر او
بتحقیق متوجه شد سواره بر اسپ خود بطرف حسینؑ و گفت ای فرزند پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر آینه بودهم من اول کسیکه خروج کرده بر تو والکنون در
گروه توام پس بفرما مرا باینکه باشم کشته شده در مددگاری تو تا بیابم شفاعت
جد تو فردای قیامت پس حمله کرده بر لشکر ابن سعد پس مقاتله کرد با آن قوم تا آنکه
کشته شد و کشته شد با او برادر او و پسر او و مولا او نیز یعنی چون حسینؑ فریاد کشید
و صدای استغاثه از امام مظلوم بلند گردید حر بن یزید ریاحی همین که بیکسی جناب
سید الشهدا او فرزند رسول خدا ملاحظه کرد بتوفیق سعادت ابدی از اطاعت
ابن سعد خود را یکسو کشیده و به سابقه عنایت سرمدی از رفاقت یزیدیان
انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسیده عرضه داشت که چنانکه از اولین
خارجین لقتال تو بودم همچنان از سابقین ناصرین توام فرمان رود که جان
خود را در هوای نصرت تو گذارم و فردای قیامت نقد شفاعت جد امجد تو بدست
ایمان آرم این بگفت و معیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد تاخت
و این هر چهار تن چندان بعرصه مقابله گرم گیرادو پدند که بسیاری را از قوم اشقیا
به تیغ و تیر کشیده شادان بمنزل شهادت رسیدند مجملاً چون یاران

وموالیان حسینؑ یکیک داد شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای خود را فدای
تولای فرزند رسول خدا و اهلبیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و
قریبان (دوستی) باقی نماند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا نوبت منست و خواست که از
صف قتال برآمده متوجه به لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سائر عزیزان
فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد ترا بجنگ نمی گذاریم چون از آنها
هم یکی بعد دیگری کار خود کرده بدرجهٔ شهادت فائز گردید چار و ناچار نوبت مقابله
سید الشهدا تن تنها با لشکر اشقیا رسید اکنون آنچه ناشنیدنی بود شنیدنیست
و هرچه نادیدنی بود دیدنی فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتّٰى قُتِلَ اَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بِاَسْرِهٖ
وَوُلْدُهٗ وَاِخْوَتُهٗ وَبَنُوْ عَمِّهٖ وَبَقِيَ وَحْدَهٗ فَبَارَزَ بِنَفْسِهٖ وَسَيْفُهٗ
مُصْلَتٌ فِيْ يَدِهٖ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيَقْتُلُ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ حَتّٰى قَتَلَ
مِنْهُمُ الْكَثِيْرَ فَاَثْخَنَتْهُ الْجِرَاحَاتُ وَالسِّهَامُ تَاْتِيْهِ مِنْ كُلِّ
جَانِبٍ پس بامتداد رسید قتال تا آنکه کشته شدند همه یاران حسینؑ
و فرزندان او و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها
پس مبارزت فرمود بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود در دست او
پس بسیار مقاتله میکرد و میکشت هر کسی را که می برآمد بمقابله او تا آنکه کشت
از ایشان بسیاری را پس درگرفت او را زخمها و تیرها میرسیدند بر بدن او
از هر جانب یعنی چون نائرهٔ قتال سر بفلک کشید و کار از یاران و موالیان
و فرزندان و برادران و عمزادگان درگذشته نوبت محاربه بحضرت سید الشهدا
رسید تن تنها سیف مسلول در دست گرفته بمقابله قشون اشقیا پرداخت
و زبان بلاغت ترجمان را باین اشعار آبدار آشنا ساخت **نظم** انا ابن علي الخير
من آل هاشم ۞ کفانی بهذا مفخرا حین افخر ۞ وجدّی رسول الله اکرم من مشی

ونحن سراج الله فی الارض یزہر ۞ وفاطمة امی سلالة احمد ۞ وعمی سید عی ذو الجناحین جعفر ۞ وفینا کتاب الله انزل صادقا ۞ وفینا الہدی والوحی والخیر یذکر ۞ وہر کسیکہ از لشکر مخالف رو برو ی او میگشت او را می کشت تا آنکہ جم غفیر وجماعۂ کثیر از دست وتیغ او بہ ہاویۂ دوزخ شتافتند وتزلزلی عجیب وتغرشی غریب در فوج مخالف راہ یافتہ پس ہرگاہ عرصۂ مقاتلہ بر لشکر اعدا تنگ شد از دور حملہ کردہ او را زیر تیر گرفتند چون ازین ہم کار نکشود شمر ذی الجوشن حیلۂ دگر انگیخت وآتش تدبیر تازہ در کاسۂ فریب بخت تا انکہ سیفر ماید گواقبل الشمر ذو الجوشن التکونی فی کتیبة فی ال بینه وبین رحله وحرمه فصاح الحسین ویحکم یا شیعة الشیطان الذی اقاتلکم فمالکم تتعرضون الحرم فان النساء لم تقاتلکم فقال الشمر لاصحابه کفوا عن النساء فاقصدوا الرجل فی نفسه فما لوا بالسهام والرماح حتی سقط علی الارض شهیدا وخرز رأسه نصر بن خرشة فلم یقدر علی قطع رأسه فنزل خولی بن یزید فقطع رأسه وفی روایة فقال الشمر لاصحابه ویلکم ما تنتظرون بالرجل وقد اثخنته الجراحات وتوالت علیه السهام والرماح حتی وصل سهم شقی من الاشقیاء الی حنکه فسقط عن الفرس وضربه شمر علی وجهه فادرکه سنان بن انس النخعی فطعنه برمحه ونزل خولی بن یزید لیقطع رأسه فارتعدت یداه فنزل اخوه شبل بن زیاد فقطع رأسه ودفعه الی خولی

وپیش آمد شمر ذی الجوشن سکونی بالشکر خود پس حائل گشت درمیان امام مظلوم
وخیمه وحرم او پس فریاد کرد حسینؑ که وای بر شما ای گروه شیطان منم آنکه قتال
میکنم با شما پس برای چه شما متعرض میشوید بحرم که هرآینه زنان قتال با شما نکرده اند
پس گفت شمر باصحاب خود باز مانید از زنان وقصد کنید بسوی این مرد پس میل
کردند به تیرها ونیزه ها تا آنکه افتاده برزمین شهید شده وخواست که برد سر او را نضر
بن خرشه پس قدرت نیافت بر بریدن سر او پس فرود آمد از اسپ خولی بن
یزید پس برید سر او را در روایتی ست پس گفت شمر بیاران خود وای بر شما چه منتظر
می کشید این مرد وحال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و بپای رسیده بر و تیرها و
نیزه ها تا آنکه رسید تیر بدبختی از بدبختان بسوی حلق او پس فرو افتاد از اسپ
و بزد شمر شمشیری بر روی او پس برسید او را سنان بن انس نخعی پس مجروح کرد
او را به نیزه و فرود آمد از اسپ خولی بن یزید تا ببرد سر او را پس بلرزید دستهای
او پس فرود آمد از اسپ برادر او شبل بن زیاد پس برید سر او را و بینداخت
آنرا بسوی برادر خود خولی مجملاً چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه با جناب
سید الشهدا علیه الوف من التحیة والثنا در خود نیافتند شمر بد بکیر حیله دیگر اندیشیده
خود را با جماعهٔ خود میانهٔ حسینؑ و حرم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض
باهلبیت نبوت دراز کند که امام مظلوم نعره ویحکم یا شیعة الشیطان زده
فریاد کرد که من با شما می جنگم این چه نامردیست که بر زنان بیگناه می تازید بمجرد
اصغای این صدای مهابت انتما شمر از تعرض خیم سراپردهٔ عصمت و طهارت دست
کشیده با همراهیان خود دشمن متوجه بآنحضرت گردید پس از یکطرف جماعهٔ شمر واز طرف
دیگر فوج آخر حمله آورده بجناب سید الشهدا از پس و پیش درمیان گرفته
آنقدر باران تیر و نیزه از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یگانهٔ زمانه

میدان وغا بالجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت اسپ بر زمین شهادت افتاد
و عنان عزیمت از حیات اینجهان بی ثبات یکسو کشیده رخت اقامت بفردوس
اعلی کشاد و گویند که این سانحه بعد زوال شمس از نقطه دائره نصف النهار بوده که جزو
اول از اجزای وقت نماز پیشین ست و گویا اینحال دال بر آنست که تکبیر
افتتاح بر پشت اسپ و رکوع بعد ازان رسجده هنگام وصول بر زمین
دست داده و باین صورت هیئت مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بدم واپسین کشاد
و اختلافی که در قاطع سر مبارک ست در اصل رساله مرویست و اصح همین ست که این
شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خولی بن یزید بد مآل نوشته اند اگرچه بادی این
شناعت نضر بن خرشه را گفته اند و در روایتی ست که چون تن مبارک بکثرت
جراحات سهام و رماح غربال شد شمر ملعون تحضیضی باصحاب خود کرد که با وصف مشبک
شدن بدنش بزخمهای تیر و نیزه هنوز زنده گذاشته اید که ناگاه تیری از دست
بدبختی از بدبختان بکام حضرت امام رسیده کار او اتمام کرد که از پشت اسپ
بر زمین افتاد و در همین حال شمر نامرد شمشیری بر روی مبارک حواله کرد و سنان
بن انس نخعی از پی رسیده بزخم نیزه مجروح ساخت و خولی بن یزید از اسپ
فرود شده خواست که بقطع سر پردازد که دستش لرزید و شبل بن زیاد سگ زرد
برادرش غال از اسپ فرود آمده سر مبارک را از تن بریده پیش برادر خود خولی
انداخت و بعد ازان انچه از دست بیداد لشکریان شمر و ابن سعد بر بقیه آل طه
و یسین رفت بیانش میرود ثُمَّ دَخَلُوا عَلَى الْحَرَمِ وَ أَسَرُوا اثْنَى عَشَرَ
غُلَامًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ مَنْ كَانَ مِنَ النِّسَاءِ یعنی آمدند بر حرم محترم
و اسیر کردند دوازده کس را از نوجوانان بنی هاشم و هر کس را که بودند از
زنان وَ أَمَرَ ابْنُ سَعْدٍ وَ شِمْرٌ نَفَرًا أَنْ يَرْكَبُوا خُيُولَهُمْ وَ أَوْطَؤُا الْحُسَيْنَ

وحکم کرد ابن سعد وشمر گروهی را پس سوار شدند بر اسپهای بی سر ساختند تن حسین
علیه السلام را و اَرسَلُوا الرَّأسَ المُکَرَّم مَعَ بَشیرِ بنِ مالِکٍ وَخَوَلیِّ
بنِ یَزیدَ اِلَی ابنِ زِیادٍ و فرستادند سر مکرم امام علیه السلام را با بشیر بن
مالک وخولی بن یزید بسوی ابن زیاد بالجمله چون سر حسین مظلوم را به خنجر بیداد
از تن جدا کردند و شجرهٔ رسالت و دوحهٔ نبوت و جلالت را به تیشهٔ ظلم بریدند
و گویند که قیس بن اشعث پیرهنش از تن بی سر کشید و حبیب بن بدیل قطیفه
او گرفت و شمر با همراهیان خودش قصد خیمهٔ اهلبیت عفت و طهارت نموده بتاراج
پرداخت علی بن الحسین که بر بستر بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بر وی
افتاد خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال
کفار را نکشند و تو این کودک بیمار مسلمان را می کشی شمر جواب داد که امیر
ابن زیاد فرموده است که نرینه از آل عبا نباید گذاشت او گفت که اینهمه امیر
امیر باید فرستاد تا هر چه خواست او باشد بعمل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند
که اسپان را بر تن حسین دوانند چنانچه بیست کس از سواران جسم شریف و
عنصر لطیف حسین را پامال سم اسپان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک
ریزه ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیزه کرده با بشیر بن مالک وخولی بن
یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زنان اهلبیت را بر شتران بی پرده سوار
کرده و علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد
یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن حسین و همراهیانش
تا سه روز همچنان افتاده ماند و کسی دفن نمیکرد تا آنکه مردم غاضریه که آن قریه ایست
بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او و باقی
شهدا را یکجا کرده دفن کردند حالا اسامی شهدای اهلبیت که با جناب سید الشهدا

اسامیان شهدا علیهم السلام

در کربلا شهید شدند باید شنید و سرشک غم از دیده بر نم در ماتم این خیار اهل عالم
ابد باربید واستشهد معه رضي الله عنه خمسة من اخوته
العباس بن علي وعثمان بن علي ومحمد بن علي وعبد الله بن
علي وجعفر بن علي وثلثة من ولد الحسن اخيه القاسم
بن الحسن وعبد الله بن الحسن وعمر بن الحسن وقيل
ابو بكر بن الحسن وقتل معه ابناه علي الاكبر فانه قاتل
بين يدي ابيه حتى قتل شهيدا وعبد الله قتل صغيرا
بكربلاء جاءه سهم شقي وهو في حجر ابيه فقتله وقتل
معه محمد وعون ابناء عبد الله بن جعفر وعبد الله و
عبد الرحمن وجعفر بنو عقيل بن ابيطالب فهؤلاء
مع الحسين ستة عشر رجلا او سبعة عشر رجلا
من خيار اهل بيت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
قد استشهدوا يومئذ وشهید شدند با حسین علیه السلام پنج کس
از برادران او عباس بن علی وعثمان بن علی ومحمد بن علی وعبد الله بن علی
وجعفر بن علی وسه کس از پسران حسن برادر او قاسم بن حسن وعبد الله
بن حسن وعمر بن حسن وگفته شد ابو بکر بن حسن وشهادت یافتند همراه سید الشهدا
دو پسر او علی اکبر پس هر آینه او مقاتله کرد بحضور پدر خود تا آنکه کشته شد در
معرکه وشهادت یافت وعبد الله شهید شد در صغر سن بکربلا رسید بحلق او
تیر بدبختی در حالیکه او کنار پدر خود بوده پس کشت او را وشهید شدند با امام مظلوم
محمد وعون هر دو پسر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب وعبد الله وعبد الرحمن و
وجعفر پسران عقیل بن ابیطالب پس این جماعه همراه حسین علیه السلام شانزده

ف
تعداد شهیدان همراهیان حسین

یا ہفدہ مرد از بہترین اہلبیت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتحقیق
شہید شدند آن روز مجملاً پنج کس از برادران جناب سید الشہدا
یعنی عباس و علی و محمد و عبد اللہ و جعفر ابنای علی مرتضی علیہ السلام
و قاسم و عبد اللہ و عمر و نزد بعضے ابو بکر نیز از فرزندان حسن
بن علی برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی علی اکبر کہ
بحضور پدر بزرگوار در معرکۂ جنگ با لشکر کفار رخت کارزار کشادہ
و دیگرے عبد اللہ کہ بعضے او را علی اصغر گویند در خورد سالگی
از صدمۂ تیر بدبختے از بدبختان فوج اعدا کہ بر حلق معصوم رسیدہ
در کنار پدر جان دادہ و محمد و عون دو کس از پسران عبد اللہ
بن جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ و عبد الرحمن و جعفر پسر
پسر عقیل بن ابی طالب این جملہ شانزدہ یا ہفدہ کس از خیار
اہلبیت رسالت در معرکۂ کربلا ہمپای سید الشہدا محرز قصبات السبق
در مضمار شہادت گشتند و دیگر از اولاد مہاجرین و انصار نیز دران
روز شہید شدند و علی اوسط کہ لقب شریف او زین العابدین ست
در واقعۂ کربلا بیمار و بس زار و نزار بودہ بعد شہادت برادر خودش
یعنی حضرت علی اکبر بخدمت امام آل عبا حاضر شدہ عرضہ داشت کہ اجازت
رود تا با دشمنان جنگ کردہ در حضور اقدس شرف شہادت یابم
آنجناب فرمود کہ ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیۂ آل عبا ہستی
اگر تو ہم کشتہ شوی نسل رسول بالکلیہ منقطع و دوحۂ رسالت از بیخ و بن
برکندہ شود باش کہ ہنوز با تو حسابہاست و عقب من با دشمنان
سارہ بسازے و ہموارہ با صبر و شکر بپردازے باید دانست

شہدای شہید اہلبیت
حسین علیہ السلام

در اولاد شریف حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف ست از صفوة الصفوة ابن جوزی منقول ست که امام حسین را سه پسر مسمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاخضر در معالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و عبد الله را بران سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در ذخائر العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که زیاده نمود علی اوسط و محمد ست و دختر زینب و نزد بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین ست و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی آنچنان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی عالم از اولاد امجاد ایشان پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت نخواهد ماند و در بعضی از مکاتیب جناب مصنف علامه علیه الرحمة مرقوم ست که حضرت امام حسین علیه السلام وقتیکه در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بست و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف ست بعضے عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آنوقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط ست در آنوقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور ست که حضرت سکینه

والثنا ۱۲ کذا فی القاموس

در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است چنانکه ایشان تا مدتی ایام زنده
ماندند و با مصعب بن زبیر که پسر عمه زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه
آله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه است دختر کلان حضرت امام علیه السلام که
فاطمه صغری نام داشت و همراه شوهر خود که حسن مثنی پسر حضرت امام حسن
علیه السلام بود در مدینه مانده و در دشت کربلا نیامده و نام مادر امام زین العابدین
شهربانو ملقب بشاه زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز [illegible] نوشیروان عادل
ست و نام مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی و این هم ثقفیه
بود و نام مادر پسر [illegible] که شیرخواره بودند بیاد نیست [illegible] معلوم [illegible] که از
عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب دختر امرء القیس بن عدی
که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند
شعر لَعَمْرِیْ اِنَّنِیْ لَاُحِبُّ اَرْضًا + تَحِلُّ بِهَا سُکَیْنَةُ وَالرَّبَابُ + یعنی قسم
بجان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن نشیمند
و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
در مدینه مانده بود ام اسحق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند مشهور
و معروف اند و حضرت امام باقر در انوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه
کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود بچهار سال پیشتر در سنه پنجاه و
هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در انوقت همراه ایشان
شهربانو و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در انوقت
زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که شربت شهادت
نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبدالله و عمر و ابوبکر و از فرزندان

حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ پنجکس ہمراہ بودند حضرت عباس بن علی و
حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبداللہ
بن علی و حضرت جعفر بن علی شہید شدند و عباس بن علی کہ علمدار بودند از مزار
حضرت امام در کربلا دو سہ تیر پرتاب روضۂ ایشان جدست و دیگر شہیدان
کربلا در روضہ حضرت امام مدفون اند و آنکہ فرزندان حضرت عقیل حضرت
مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا در ماہ ذیحجہ سنہ شصت از ہجرت
در کوفہ شہید شدہ بودند و ایشان را حضرت امام از مکہ پیشتر روانہ فرمودہ بودند
کہ از مردم کوفہ قول و قرار محکم و استوار گرفتہ اطلاع دہند و دو پسر نیز ہمراہ پدر
شہید شدند محمد و ابراہیم نام داشتند و عبداللہ عبدالرحمن و جعفر پسران عقیل
بن ابی طالب کہ ہمراہ بودند شہید شدند و از فرزندان عبداللہ بن جعفر طیار
ہمراہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ دو پسر ہمراہ حضرت امام شہید شدند کہ محمد و عون
نام داشتند و خواہرزادہای حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت
زینب کہ دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام از بطن حضرت بتول
بودند خواہر حقیقی حضرت امام بودند و عبداللہ بن جعفر طیار نکاح شدہ بود
و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزادہ
صغیر السن در بندیان رفتند و حضرت زینب خواہر حقیقی حضرت امام و شہربانو
زوجۂ حضرت امام و حضرت سکینہ دختر حضرت امام و دیگر زنان اہلبیت ہمراہ
بودند در بلاد شام رفتند انتہی کلامہ الشریف اینست حال ہمراہیان کربلا کہ
ہمراہ سید الشہدا بودند آما روز و سال شہادت پس بیانش سیرود کان
شَهَادَتُهُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةَ اِحْدٰى وَسِتِّيْنَ مِنَ الْهِجْرَةِ
وَلَهُ يَوْمَئِذٍ سِتَّةٌ وَخَمْسُوْنَ سَنَةً وَخَمْسَةُ اَشْهُرٍ وَخَمْسَةُ اَيَّامٍ

(بہ [illegible])

و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت و سن شریف آنحضرت آن روز پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده نخواهد بود که شهادت جناب سید الشهدا شهید دشت کربلا روز عاشورا یعنی دهم محرم بروز جمعه بعد زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده سنین عمر شریف دران روز به پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز رسیده بود چه ولادت با سعادت پنجم شعبان سال چهارم از هجرت و شهادت روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بلا کم و کاست پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز باشد اگرچه درین باب اختلاف روایات بسیار است لیکن صحیح و معتمد همین قدرست که بران اختصار افتاد القصه چون سر مبارک سید الشهدا و دیگر شهیدان دشت کربلا را با اسیران اهلبیت رسول خدا بکوفه رسیدند هرچه آن دو عنا و عبید او ابن زیاد بسر وقت دودمان مصطفی رفت شمه ازان ارشاد می شود و

اَمَرَ الشَّقِيُّ ابْنُ زِيَادٍ بِالرَّاسِ الْمُكَرَّمِ فَدِيرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ ثُمَّ اَرْسَلَهُ مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ وَسَبَايَا اَهْلِ الْبَيْتِ اِلٰى يَزِيْدَ بْنِ مُعٰوِيَةَ مَعَ شِمْرٍ ذِي الْجَوْشَنِ وَكَانَ بِدِمَشْقَ ثُمَّ وَجَّهَ ذُرِّيَّةَ الْحُسَيْنِ وَرَاسَهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَى الْمَدِيْنَةِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ و حکم کرد ابن زیاد شقی در خصوص سر مکرم امام اکرم که گردانیده شود در کوچه های کوفه پس تر فرستاد سر مبارک را با سرهای باقی شهیدان و اسیران اهلبیت بسوی یزید بن معاویه با شمر ذی الجوشن و بود یزید بدمشق بعد ازان روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه ما برای خدائیم و ما بسوی او تعالی بازگشت کنندگانیم بر ناظرین کتب سیر اخبار و ماهرین اسفار آثار اخیار مخفی و محتجب نخواهد بود که هرگاه اسیران اهلبیت رسالت و بندیان دودمان نبوت و نبالت با سر مبارک سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا داخل کوفه شدند ابن زیاد لعنه الله

الی یوم التناد و قصر امارت خود بیاراست با هیبت و وقار در کوشکی نشسته و در خانه را
بار عام کرد چون وحشیان شهر لعین از مردم کوفه حاضر آمدند سبایای اهل البیت مصطفی
از ذکور و اناث ذریت رسول خدا را با سر مبارک سید الشهدا بحضور خود طلبید
همین که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظرش رسید بار بار سر بریده
و تبسم میکرد و چوبی که بدست داشت بر لب و دندان مبارک می زد زید بن ارقم
از صحابه کبار در آن مجلس حاضر بود گفت که ای ابن زیاد چوب خود را از
دندان حسین بردار و بار دیگر بر آن مزن که من بارها دیده ام که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می بوسید از آن زید بن ارقم
خود را بدست اختیار سپرده سیلاب خون از جوی هر دو دیده روان کرد ابن زیاد
ملعون چون این حالت از وی بدید از غضب در حال امر داد او را چشم ... گفت بنای که
چشم ترا آب دار ... اگر نه پیری بودی و سن تو خرافت نمی رسیدی من ترا
می کشتم دیگر گفت بند دم پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم با تو
چیزی را که ترا غصه دهنده تر و آزرده کننده تر از سابق باشد که دیدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ نشانید
و دست مبارک بر سرهای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدایا من ایشان را
بتو و بمؤمنان صالح امانت سپردم پس ای ابن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی
و گفت که ای مردم حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود مباد که ابن فاطمه زهرا را کشتید
و ابن مرجانه یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر
سر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المؤمنین یزید و لشکر
او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبد الله
بن عفیف از جای خود برجست و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

در محکومستی و پدر تو آن کس که ترا اسیر ساخته او میر و ... [illegible]
تا آن که اولاد پیغمبر کشتی و اهلبیت رسول خدا را ذلیل و خوار ... [illegible]
همه ایشان سست ایشادی و از خدا ... [illegible]
کند ... روایت ... [illegible]
... گفت الحمد لله الذی ... [illegible]
حضرت ام کلثوم ... [illegible]
کرد ما را ... [illegible]
چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم در جواب فرمود ... جمع ... بیننا و بینکم و خصمت
بیننا و بینکم نزدیک است که جمع کند خدای تعالی ما را با شما و انصاف فرماید در میان
ما و شما یعنی در روز قیامت ابن زیاد از این سخنان بسیار در آشفت و گفت که
خدا این قدر دلیری و تندی در کلام سست خواست که عقوبت کند گفتند که
سخنان زنان را اعتباری نیست پس نگاه ابن زیاد بر علی بن الحسین افتاد پرسید
که این پسر کیست گفتند که پسر حسین بن علی است گفت که این پسر را نیز بکشند که دوست
ندارم که از نسل فاطمه زینه باقی ماند شحنه شهر خواست که علی بن الحسین را کشیده برود
بیرون قصرش بکشید که حضرت زینب ورا در کنار گرفته خود را سپر کرد و گفت که
اگر می کشید ما را بکشید که از بنی فاطمه یک کس باقی مانده است که محرم ما زنان اهلبیت
است اگر او را هم می کشید با جمله زنان بدون محرم بمانیم ابن زیاد را از کلام حضرت
زینب هیبتی در گرفت و از سر خون علی بن الحسین درگذشت گویند که چون زنان
اهلبیت بر شتران بی پرده و پیراهن دریده در کوفه رسیدند کوفیان حال خرابی
دودمان نبوت دیدند و گریستند ام کلثوم گفت که ای مردم کوفه حالا برای چه
گریه می کنید اینهمه بیداد که بر سر ما رفت از دست شما رفت ما را شما کشتید و باز

می گریید و این ابیات بر زبان عفت بیان راند **ابیات** مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ
قَالَ النَّبِیُّ لَکُمْ * مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اَنْتُمْ خَیْرُ الْاُمَمِ * بِعِتْرَتِی وَ بِاَهْلِی بَعْدَ مُفْتَقَدِی * مِنْهُمْ
اُسَارٰی وَ قَتْلٰی ضُرِّجُوا بِدَمٍ * مَا کَانَ هٰذَا جَزَائِی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ * اَنْ تَخْلُفُونِی النُّبُوَّةَ
مِنْ ذَوِی رَحِمٍ **حاصل ابیات** جواب چیست شما را اگر سوال کند * محمد عربی از
شما بروز جزا * که آن چه بود که با اهل بیت من کردید * چو من بملک بقا رفتم از
سرای فنا * جزای آنکه شما را بحق نمودم راه * روا بود که چنین ها بما رسد ز شما *
المختصر ابن زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهلبیت حکم داد که اینها را در بندی خانه
دارند و سر حسین را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند چنانچه دست علی
بن حسین بسته و زنان اهلبیت را گرفته داخل زندان خانه کردند و سر حسین را
بر سر نیزه سوار کرده خانه بخانه در سکک و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم
مرویست که چون سر حسین بر در خانه من گذشت (کوچه ها) دیدم که بر نیزه بود و من در
غرفه نشسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند اَمْ حَسِبْتَ
اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیْمِ کَانُوْا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا زید بن ارقم گوید که هرگاه این
کریمه از زبان سر مبارک بگوش من خورد بخدا که تمامی موها بر تن من برخاست
و گفتم که یا ابن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن ابن زیاد
سر سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کربلا و جمله اسیران اهلبیت را با شمر ذی الجوشن
بسوی دمشق پیش یزید بن معاویه فرستاد پس قافله زنان و یتیمان اهلبیت
بر شتران بی پرده سوار و سر حسین بر سر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید فریاد واویلا
و وامصیبتا از زمین تا آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافله سبایای
اهلبیت بدمشق رسید همین که یزید علیه ما یستحقه را خبر شد قصر امارت آراسته و به تزیین
قماش خود پرداخته در زمانیکه جمله عظمای شام پیش او حاضر بودند حکم باحضار اسیران

داد بالقصد سرهای شهدا را با زنان و یتیمان اهلبیت بحضور یش آوردند چنانچه سر
یک یک را از شهیدان دیدن و حال صاحب آن سر ا پرسیدن آغاز کرد چنانکه
شمر ذی الجوشن سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و به اظهار
ماجرای جنگ با مباهات و افتخار پرداخت با صغای واقعه کربلا و مشاهده صورت
حال سبایا و سرهای شهداء المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن خسران
مآل می تابید چنانچه ابیات ابن الزبعری یعنی ع لیت اشیاخی ببدر شهدوا
تا آخر میخوانید و از کمال اهتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان
شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابوعبدالله مرا گمان نبود که سنین عمرت
تا اینمدت رسد و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد در مناقب السادات منقول
ست که دران ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید بردند لعین در شادی میشد
و خمر میخورد و سر مبارک را با نواع اهانت میکرد خبر به بعض صحابه رسول صلی الله علیه
و آله وسلم برفت گریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرد و هفت
صحابه را آن روز گردن بزد گویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس
بود چون ضرب خیزران برلب و دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست ضبط
برآمده با یزید پلید مخاطب شده گفت قطع الله یدیک که چوب برلب و دندانی میزنی
که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة والثنا بوده هست یزید ملعون بغضب رفته
گفت که ای سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مانع نمیشد اینوقت گردنت
میزدم سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاحظه صحبت رسول می کنی و با جگر گوشگان
رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانی نکند این گفت
و از آن مجلس برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود هرگاه
سر حسین را دید پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر آنکس ست که داعیه مقابله

با خلیفه و اراده خلافت برای خود کرده تاجر گفت که صاحب این سر شرافتی داشته
که هوای داعیه خلافت بر خود میداشته یزید گفت که آری از اولاد نبی هاشم بوده
یهودی پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش [illegible] گفت نام او
حسین و نام پدرش علی بن ابی طالب و نام مادر او [illegible] فاطمه دختر [illegible] بود [illegible] گفت
وقتی یهودی [illegible] انگشت [illegible] معلوم شد که سر فرزند [illegible] آری
یهودی بعد سماع این حرف انگشت حیرت بدندان گزید [illegible]
گفت که ای یزید [illegible]
یهودان [illegible] رسول شما
که دیده‌اند از این جهان رفته شما امروز چنین معامله با [illegible] اهلبیت او کردید که
نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده وای بر شما [illegible] زمانیکه یزید
پلید [illegible] با سر مبارک سید الشهدا میکرد رسول قیصر روم حاضر بود گفت که در
بعضی از جزایر نشان سم خر حضرت عیسی باقی است ایشان هر سال بزیارت آن میرویم
و نذر و از جواهر و لآلی و زر و سیم همراه میبریم و مراتب تعظیم و تکریم آن بجا می‌آریم
چنانکه شما تعظیم خانه کعبه میکنید و حرمت و احترام آن بجا می‌آرید حیف که شما
فرزند و ذریت نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید یزید گفت اگر
تو رسول قیصر روم نمیبودی ترا میکشتم رسول قیصر گفت که شریعت نمی‌آید که
احترام رسول قیصر نگاه داشتی و حرمت رسول خدا و اولاد او را نگذاشتی یزید جوابی
بجز سکوت ندیده متوجه بطرف زنان و یتیمان اهلبیت شده زینب و کلثوم
و علی بن حسین را نزدیکتر طلبید چشم حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان
افتاد گفت واجداه وامحمداه بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ میدانی
که زنان خود را در سراپرده عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را

باین بی پرده گیها بر شتران سوار کردی و در مجمع مردان پیش خود طلبیدی فردای
قیامت از عهدهٔ عمل خود چه جواب توانی داد یزید پرسید که این کدام زن ست
گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهراست پس ازان کلثوم برخاست و بر
سر حسین افتاده لب و دندان خود را بران لب و دهان چندان نالید که بیهوش
بزمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد در حق یزید کرده گفت که ای یزید تمتع
از دنیا نیابی و چنانکه ما را در بلا افگندی تو هم در دنیا و عقبی روی رحمت نبینی
یزید پلید گفت مگر این زن هم خواهر حسین ست گفتند آری این کلثوم دختر فاطمه
ست پس متوجه بسوی امام زین العابدین کرده پرسید که این پسر کیست گفتند که
این علی بن حسین پسر حسین بن علی ست گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد
گفتند که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اکبر و علی اصغر هر دو
کشته شد و علی اوسط که بیمار بود او را اسیر کرده آوردیم یزید گفت ای کودک
میدانی که پدرت میخواست که بر مسند خلافت نشیند و بر سر منبرها خطبه بنام خود خوانده
شود الحمد لله که بمراد خود نرسید علی بن حسین گفت که ای یزید بگو این منبرها پدران
ما نهاده اند یا پدران تو خلافت و امامت ازان پدران ما بوده ست که در راه خدا
جهاد کردند یا از پدران تو که شرک با خدا می نمودند درین روز جزا معامله ما و شما فیصل
شدنیست و کریمه سَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ خوانده ختم کلام فرمود
پس یزید حکم داد که سبایای اهلبیت را بفرودگاه اینها برند و سر حسین را بر دروازهٔ
دمشق آویزان نمایند چنانکه گویند که تا سه روز سر مبارک بر دروازهٔ دمشق آویزان
ماند بعد ازان فدویت حسین را با سر مبارک او روانهٔ مدینه کرد و بالجمله این روایات و
امثال آن گو بعضی ازان خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید
پلید آمر و راضی و مستبشر از قتل حسین با اهل بیت بوده و همین ست مذهب مختار جمهور

فا [illegible]

اهلسنت وجماعت چنانچه درکتب معتمده مثل مفتاح النجاء مرزا محمد بدخشی ومناقب السادات
ملک العلما قاضی شهاب الدین دولت آبادی وشرح عقائد نسفی ملا سعد الدین
تفتازانی وتکمیل الایمان شیخ عبدالحق محدث دهلوی وغیر آن از اسفار معتبره با
شواهد ودلائل مذکور ومسطور ست ولهذا لعن آن ملعون به حجج قاطعه وبراهین
ساطعه ثابت کرده اند ومختار راقم الحروف واساتذه صوری ومعنوی آنهاین
ست که یزید آمر وراضی ومستبشر بقتل حسنین بوده مستحق لعنت ابدی ووبال
ونکال سرمدیست واگر تامل بکار رود قصر بر مجرد لعنت درحق آن ملعون
تصوریست که مقصور بران نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحفه اثنا عشریه
علیه الرحمه در رساله حسن العقیده درحاشیه که برکلمه علیه ما یستحقه تعلیق فرموده اند
افاده می نمایند که علیه ما یستحقه کنایه ست از لعنت والکنایة ابلغ من التصریح
از قواعد مشهوره عربیت ست معهذا در ابهام ما یستحقه تفخیمی وتشنیعی ست که در
تصریح بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در تفسیر فغشیهم من الیم ما غشیهم مذکور
می شود وحق اینست که اکتفا بر محض لعنت درحق یزید قصور ست زیراکه
این قدر را جزا مطلق قتل مومن مقرر کرده اند قال الله تعالی ومن یقتل مومنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما
ویزید را درین عمل زیادتی ست که غیر او را دست نداده وآن زیادت را جزا بر ما یستحقه
او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز ست والله اعلم
وعلمه احکم انتهی کلامه الشریف آمدم بر اینکه در دفن سر مبارک حضرت امام حسین
علیه السلام اختلاف وآنچه تحقیق ست اینست که سر مبارک را در مدینه منوره بمکان
بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول ست که یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام
را بمدینه فرستاد واو را کفن داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند ودر خلاصة الوفا

مروی ست که جسد مبارک حسین در کربلا ست و سر مبارک او در مدینه بمکان بقیع بپهلوے حسن مدفون ست و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضے گویند که سر مبارک در خزانه یزید بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک بادشاه شد او را خبر کردند چون سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی ست پس او را خوشبو مالیده و کفن داده در مقبرهٔ مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخواب دید که ملاطفت وملائمت بحال او میفرمایند چون تعبیر این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو احسانی بحق اہلبیت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام بظهور آمد گفت آری سر حسین که در خزانه یزید بود او را کفن داده و نماز بران خوانده دفن کرده ام حسن بصری گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده باشد ہمچنین روایت ہا کرده اند لیکن صحیح و معتمد ہمان قول اول ست که سر مبارک آنجناب در مدینهٔ منوره بمکان بقیع مدفون ست منقول ست که چون یزید علیه ما یستحقه اہلبیت رسول و ذریت بتول را بدوا بمدینه منوره نعمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینها را بمدینه رساند چنانچه امام علی بن حسین سر سید الشهدا و سرہای دیگر شهیدان دشت کربلا فرا گرفته ہمراه زنان و یتیمان اہلبیت روانه مدینهٔ منوره شد و این روانگی ہم عاری از حلیهٔ ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال برآنست جائیکه گفته که از جور و بیداد ابن زیاد که نسبت به اہلبیت نبوی بعمل آورد عجب اینست که او محکوم و منقاد یزید بوده لیکن از گمراہی یزید خبیث عجب ست که چوب بر دندان حسین زده واہلبیت را بر شتران نشانیده بذلت و خواری

بیان رفتن اہلبیت بمدینه

سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد لیکن گفته که هیچ مقصود ازین نبوده مگر نصیحت
کردن اگر در دل او کینه جاهلیت و عداوت کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار
کشته شده بودند نمی بود هر آینه تعظیم و تکریم سر مبارک می کرد و کفن میداد و دفن می ساخت
و نیکوئی با آل رسول و ذریت بتول می نمود القصه چون قافله اهلبیت نبوت از
دمشق عازم مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بداعیه سعادت
ازلی بهمین خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب طاعت و تعظیم و تکریم
و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانید و در زمانیکه خبر
مراجعت اهلبیت رسالت بمدینه رسید اولاد مهاجر و انصار و دیگر اهالی مدینه از صغار
و کبار باستقبال دویدند همین که ذریت رسول و جگر گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند
حالتی از غم و اندوه و گریه و زاری ایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که مصیبتی که در
وفات حضرت خیر کائنات علیه افضل من الصلوات التحیات با اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت
که امام زین العابدین با زنان و یتیمان اهلبیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا
علیه التحیة و الثنا از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه
برپا بود که یاد از هنگامه قیامت میداد جملها بشیون و اندوه و درد و رنج و همه
از کهین و مهین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که عارض حال ام المومنین حضرت
ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فردی فردی زنان و یتیمان اهلبیت نبوت
را بکنار میگرفت و میگریست تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زار میناليد و بزبان حال می گفت ابیات

یا رسول الله برآر از روضه سر تا بنگری	اهل بیت خویشتن را زار و غمناک و حزین
با همه دشمنان دین گرفتار آمده	کس مبادا در جهان یا سید گرفتار اینچنین

باد که بیان واقعه کربلا و مصائب اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و الثنا

که دل قلم از تحریرش خون و دیده دوات از تقریرش جیحون است آنچه از آن نیست که
در حیطهٔ احصا گنجد یا بمیزان استیفا سنجد و نیز تفصیل روایات یا خالی از تفریط و
افراط نداشته و بیان واقعی را عاری از خلط و اخلاط نگذاشته اند لهذا اجتناب
مصنف علامه علیه الرحمة بر تحریر مجملی از آن اکتفا ورزیده [illegible] تفصیل
آن کشیده بیان اخباریکه درین واقعهٔ هائله واقع ست سیف [illegible] اجمال آنچه
مشهور و متواتر ست نقل می نمایند چنانکه ارشاد می رود اما اخبار النبي
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهٰذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَائِلَةِ مِنْ جِهَةِ
الْوَحْيِ بِوَاسِطَةِ جِبْرَئِيلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُورٌ مُتَوَاتِرٌ
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه وآله وسلم باین واقعهٔ هولناک از جهت وحی بواسطهٔ
جبرئیل وغیر او از ملائکه پس مشهور متواتر ست یعنی اخبار مرویه از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که مبنی از واقعه هائله کربلا و مشعر به شهادت جناب سید الشهدا
است بکثرت طرق از درجه شهادت در گذشته قدر مشترک با تواتر معنوی پیدا
کرده است مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ
عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرَئِيلُ
إِنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ وَجَاءَنِي بِهٰذِهِ
التُّرْبَةِ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهَا مَضْجَعُهُ از آن جمله است آنچه روایت کرد طبرانی
از عائشه رضی الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزندم حسین کشته شود پس از من بزمین
طف و آورد بمن این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد پوشیده
نماند که طف بالفتح و تشدید فا موضعی است قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلا است
وَمِنْهُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَالْحَاكِمُ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي
سَتَقْتُلُ ابْنِي هٰذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ وَأَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاءَ دانان حاكم
ست اخرج برآورد ابوداود والحاكم از ام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبد اللہ بن عباس
رضی اللہ عنہما کہ ہر آئینہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آمد نزد من جبرئیل پس خبر
داد مرا بانکہ امت من قریب ست کہ بکشند این پسر مرا یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک
سرخ یعنی خاک سرخ زمین مقتل او بمن داد وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ الْبَيْتَ مَلَكٌ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيَّ قَبْلَهَا
فَقَالَ لِي إِنَّ ابْنَ بِنْتِكَ هٰذَا يَعْنِي حُسَيْنًا مَقْتُولٌ وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ
مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَأَخْرَجَ تُرْبَةً حَمْرَاءَ برآورد
امام احمد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ہر آئینہ بتحقیق در آمد در خانہ بر من فرشتہ
کہ نیامدہ بود بر من پیش ازین پس گفت بمن کہ پسر دختر تو کہ اینست یعنی حسین کشتہ شود
واگر خواہی نمایم بتو از خاک زمینی کہ کشتہ شود بران پس برآورد خاک سرخ را
وَأَخْرَجَ الْبَغَوِيُّ فِي مُعْجَمِهِ مِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ قَالَ اسْتَأْذَنَ مَلَكُ الْمَطَرِ
رَبَّهُ أَنْ يَزُورَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ احْفَظِي
عَلَيْنَا الْبَابَ لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ فَبَيْنَا هِيَ عَلَى الْبَابِ إِذْ دَخَلَ الْحُسَيْنُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْتَحَمَ فَوَثَبَ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
فَجَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلْثِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ أَتُحِبُّهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنَّ
أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ
فَأَرَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ أَوْ تُرَابٍ أَحْمَرَ فَأَخَذَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي
ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُولُ إِنَّهَا كَرْبَلَاءُ وَأَخْرَجَهُ أَيْضًا أَبُو حَاتِمٍ

فِی صَحِیحِهِ وَفِی رِوَایَةِ اَحْمَدَ فِی زِیَادَةِ الْمُسْنَدِ قَالَ ثُمَّ نَاوَلَنِی
کَفًّا مِنْ تُرَابٍ اَحْمَرَ وبرآورد بغوی یعنی امام محی السنة در معجم خود از حدیث
انس گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خویش تا بزیارت
کند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در خانه ام المومنین ام سلمه
بود پس گفت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ای ام سلمه نگهدار بر ما در را چنانکه
هیچکس در نیاید پس در این اثنا ام سلمه بر در نگهبان بود که ناگاه در آمد حسین پس زور
داخل شد در خانه پس برجست بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته آنحضرت
که آیا دوست میداری این را فرمود آری گفت فرشته که هر آینه امت تو زود باشد که
بکشد این محبوب ترا و اگر بخواهی بنمایم ترا مکانی که کشته شود در آن پس نمود آنرا
پس آورد خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه آنخاک را پس بست آنرا در پارچه
خود گفت ثابت که راوی اینحدیث ست که بودیم ما که می گفتیم آن زمین کربلاست
ونیز برآورد اینحدیث را ابوحاتم در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت مسند
آمده که گفت پس تر داد من کف دست از خاک سرخ یعنی در زیادت مسند امام احمد بجای
فجاء بسهلة او تراب احمر عبارت ثم ناولنی کفا من تراب احمر واقع ست بالجمله این حدیث
را امام محی السنة در کتاب معجم خود از حدیث انس برآورده وابوحاتم در صحیح خود نیز
روایت کرده ودر زیادت مسند امام احمد هم بتغییر یسیر وارد شده وَاَخْرَجَ الْحَاکِمُ
وَالْبَیْهَقِیُّ عَنْ اُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ دَخَلْتُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ یَوْمًا بِالْحُسَیْنِ فَوَضَعْتُهُ فِی حِجْرِهِ ثُمَّ حَانَتْ
مِنِّی الْتِفَاتَةٌ فَاِذَا عَیْنَا رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ تُهْرِیقَانِ
مِنَ الدُّمُوْعِ فَقَالَ اَتَانِی جِبْرَئِیْلُ فَاَخْبَرَنِی اَنَّ اُمَّتِی تَقْتُلُ ابْنِی

هذا او اتانی جبرئیل من تربته من تربة حمراء و بر آورد حاکم
و بیهقی از ام الفضل دختر حارث که گفت ام الفضل که آوردم روزی نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم حسین را و نشانیدم او را در کنار آنحضرت باز یکباره اتفاق
افتاد لهذا من التفاتی با نحضرت پس ناگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم میریخت اشک ها را پس فرمود که آمد بمن جبرئیل و خبر داد مرا که هر آئینه امت
من خواهد کشت این فرزند مرا و نزد او مرا خاکی از خاک سرخ مقتل او و اخرج
ابن راهویه والبیهقی و ابو نعیم عن ام سلمة ان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اضطجع ذات یوم فاستیقظ وهو
خائر وفی یده تربة حمراء یقلبها قلت ما هذه التربة یا رسول الله
قال اخبرنی جبرئیل ان هذا یعنی الحسین یقتل بارض العراق وهذه
تربتها و بر آورد و اسحق بن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام المومنین ام سلمه که هر آئینه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر پهلو خوابید روزی پس بیدار گشت در حالیکه
اندوهگین و غمناک بوده و در دست آنحضرت خاکی سرخ بوده که زیر و بالا میکرد
آنرا گفتم که این چه خاک ست ای پیغمبر خدا فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که بتحقیق این
فرزند یعنی حسین کشته شود بزمین عراق و این خاک آن مقام ست و اخرج
البیهقی و ابو نعیم عن انس قال استاذن ملك المطر ربه ان
یاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذن له فدخل الحسین
فجعل یقع علی منکب النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
الملك اتحبه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نعم
قال فان امتك تقتله وان شئت اریتك المكان الذی یقتل
فیه فضرب بیده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة فصرّته

فِي تُرْبِهَا وَكُنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ و برآورد بیهقی و ابونعیم از انس
که گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود با ینکه بیاید نزد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس اجازت داد او را پس دران حال در آمد حسین
پس سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن فرشته آیا دو
میداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آری گفت آن فرشته
بتحقیق است تو بکشد این را و اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که دران کشته شود
پس برد دست خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس گرفت آن را ام سلمه
و بست آن را در پارچه خود راوی گوید که بودیم ما که می شنیدیم که بتحقیق او یعنی
حسین کشته شود در کربلا وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ
عَنْهَا قَالَتْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ فِي بَيْتِي فَنَزَلَ جِبْرَئِيلُ
فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هٰذَا مِنْ بَعْدِكَ وَأَوْمَىٰ إِلَى
الْحُسَيْنِ وَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ فَشَمَّهَا ثُمَّ قَالَ رِيحُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ فَقَالَ يَا أُمَّ
سَلَمَةَ إِذَا تَحَوَّلَتْ هٰذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَاعْلَمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ
فَجَعَلْتُهَا فِي قَارُورَةٍ و برآورد ابونعیم از ام سلمه رضی الله عنها که گفت امام حسن
حسین بازی میکردند در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد
هر آینه امت تو بکشد پسر ترا که اینست بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورد
خاکی را پس شنید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس فرمود که بوی کرب و بلا
ست و فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که پسر
من یعنی حسین هر آینه کشته شود پس نگاهداشت ام سلمه آنخاک را در شیشه
پوشیده نمانکه بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول ست که روزیکه حسین
کشته شد آنخاک خون گشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگریزه

وا ده شد چنانچه مرویست که چون حصات مقتل حسین را جبرئیل بآنحضرت صلی الله علیه واله وسلم آنحضرت بام سلمه سپردند و فرمودند هرگاه که ازین سنگریزها خون جاری شود بدانی که حسین کشته شد پس ام سلمه گوید که چون روز عاشورا من آن شیشه را کشادم دیدم که ازان سنگریزه خون جاری بود و نیز از ام سلمه منقولست که چون شب قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگفت شعر ایها القاتلون جهلا حسینا ❊ ابشروا بالعذاب والتنکیل ❊ قد لعنتم علی لسان داود ❊ وموسی وحامل الانجیل ❊ یعنی ای کشندگان حسین از روی جهل و نادانی مژده باد شمارا بعذاب دوزخ و بند و مقید بودن بتحقیق لعنت کرده شده اید شما بر زبان داود و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را حضرت داود و موسی و عیسی علیه السلام لعنت کرده اند و اخرج ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کنا مع الحسین بنهر کربلاء فنظر الی شمر ذی الجوشن فقال صدق الله ورسوله قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کانی انظر الی کلب ابقع یلغ فی دم اهل بیتی وکان شمر ابرص و برآورد ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت که بودیم همراه حسین بر رود نهر کربلا که در قطعهٔ فرات اند پس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم گویا من می بینم بسوی سگی ابلق که دهن می اندازد در خون اهلبیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت که جلد بدنش از داغهای سفید دو رنگی پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون نسبت بدیگران زیاده تر حریص بخون اهلبیت بوده چنانکه مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة اشاره بآن فرمود و اخرج ابن السکن والبغوی

فِی الصَّحَابَۃِ وَ اَبُوْنُعَیْمٍ مِنْ طَرِیْقِ سُحَیْمٍ عَنْ اَنَسِ بْنِ الْحَارِثِ
رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ
یَقُوْلُ اِنَّ ابْنِیْ ھٰذَا یُقْتَلُ بِاَرْضٍ یُقَالُ لَھَا کَرْبَلَاءُ فَمَنْ یَشْھَدُ
ذٰلِکَ مِنْکُمْ فَلْیَنْصُرْہُ فَخَرَجَ اَنَسُ ابْنُ الْحَارِثِ اِلٰی کَرْبَلَاءَ
فَقُتِلَ بِھَا مَعَ الْحُسَیْنِ رَضِیَ اللّٰہُ عَنْہُ و برآورد ابن السکن و امام بغوی
در کتاب الصحابہ و ابونعیم از طریق سحیم از انس بن الحارث گفت کہ شنیدم پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را کہ می گفت بہ تحقیق کہ این پسر من یعنی حسین کشتہ شود
بزمینی کہ آنرا کربلا میگویند پس کسیکہ حاضر شود از شما درین واقعہ پس باید کہ
یاری کند اور اپس برآمد انس بن حارث کہ راوی این حدیث ہست بہ کربلا
پس کشتہ شد در آنجا ہمراہ حسین علیہ السلام مخفی مباد کہ این حدیث از احادیث
احادیست پس کسیکہ این کلام معجز نظام را از زبان مخبر صادق علیہ الصلوۃ
والسلام شنید امتثال مضمونش بر ذمہ او لازم افتاد لہذا انس بن الحارث چنانچہ
واجب الانقیاد بود عمل نمود اَخْرَجَ الْبَیْھَقِیُّ عَنْ اَبِیْ سَلَمَۃَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ
اَنَّ الْحُسَیْنَ دَخَلَ عَلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ وَعِنْدَہٗ
جِبْرَئِیْلُ فِیْ مَشْرَبَۃِ عَائِشَۃَ فَقَالَ لَہٗ جِبْرَئِیْلُ سَتَقْتُلُہٗ اُمَّتُکَ
وَاِنْ شِئْتَ اَخْبَرْتُکَ بِالْاَرْضِ الَّتِیْ یُقْتَلُ فِیْھَا وَاَشَارَ جِبْرَئِیْلُ
بِیَدِہٖ اِلَی الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ فَاَخَذَ تُرْبَۃً حَمْرَاءَ فَاَرَاہُ اِیَّاھَا
وَاَخْرَجَہٗ مِنْ طَرِیْقٍ اٰخَرَ عَنْ اَبِیْ سَلَمَۃَ عَنْ عَائِشَۃَ مَوْصُوْلًا
و برآورد بیہقی از ابی سلمہ بن عبد الرحمن کہ ہر آینہ حسین در آمد بر پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ آلہ وسلم و نزد آنحضرت جبرئیل بر بالاخانہ عائشہ رضی بود پس گفت جبرئیل
با آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام کہ زود قتل کنند او را یعنی حسین را امت تو

واگر بخواهی خبر دهم ترا بآن زمین که کشته شود دران واشاره کرد جبرئیل بدست
خود بسوی طرف که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک سرخ را
پس نمود آن خاک را بآن حضرت و برآورد بیهقی این حدیث را از طریق دیگر
از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم وآن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه هست پس این حدیث موصول
ست وسند حدیث اول مرسل ست که دران ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم نیست و اَخرَجَ البَیهقِیُّ عَنِ الشَّعبِیِّ قَالَ اِنَّ ابنَ عُمَرَ قَدِمَ المَدِینَةَ
فَاُخبِرَ اَنَّ الحُسَینَ قَد تَوَجَّهَ اِلَی العِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِی مَسِیرَةِ لَیلَتَینِ
مِنَ الرَّبَذَةِ فَقَالَ لَهُ اِنَّ اللهَ تَعَالٰی خَیَّرَ نَبِیَّهُ بَینَ الدُّنیَا وَالاٰخِرَةِ
فَاختَارَ الاٰخِرَةَ وَلَم یُرِدِ الدُّنیَا وَاِنَّکُم بَضعَةٌ مِنهُ وَاللهِ لَا یَلِیهَا اَحَدٌ
مِنکُم اَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللهُ عَنکُم اِلَّا لِلَّذِی هُوَ خَیرٌ لَکُم فَارجِعُوا
فَاَبٰی فَاعتَنَقَهُ ابنُ عُمَرَ وَقَالَ اَستَودِعُکَ اللهَ مِن قَتِیلٍ و برآورد
بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر درآمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی
عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت دو شب از ربذه وربذه
بفتح رای مهمله وبای موحده وذال معجمه بهای هوز رسیده موضعیست سه منزل
از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که بتحقیق خدای تعالی اختیار
داد بپیغمبر خدا را میان دنیا وآخرت پس اختیار فرمود پیغمبر آخرت را ونخواست
دنیا را وشما جگر پاره آن حضرت هستید قسم بخدا که والی ومتصرف نگردد دنیا را کسی
از شما گاهی وباز نداشت دنیا را خدا از شما مگر برای چیزی که آن بهترست در حق شما
پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس در بر گرفت ابن عمر امام حسین را و گفت
که سپردی کنم ترا بخدا که قتیل وشهید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدوم مدینه خبر وا نگی

حضرت امام حسین از مکه بجانب عراق شنید بیتابانه دویده بمسافت دو شبانه از زبده
ملاقی شده عرض ممانعت از عزیمت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم هستید که با وصف تخییر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا
فرموده دهن شریف را بلوث حطام دنیوی نیالوده و از انجا که نعیم اخروی را برای شما
عوض زخارف دنیوی قرار داده اند احدی از اهلبیت نبوت تمتع از متاع دنیای
دنی نخواهد یافت پس صوابدید همین ست که انعطاف عنان عزیمت فرموده سلوک
طریق مراجعت بمکه معظمه نمایید چون آنحضرت هدف سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم
بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سائق و قائد مشیت
ایزدی مناصی بجز رضا بالقضا ندارد عرض ابن عمر را بسمع قبول ناشنیده فسخ عزیمت
اختیار نکرد و ابن عمر هنگام استیداع حضرت امام حسین را در بر گرفته و کلمهٔ تاسف و
تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این نمیدانست که درهمین سفر بخطر کارگذاران
قضا و قدر امضای احکام تقدیر خواهند کرد و الا از شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید
بلکه باختیار معیت محرز سعادت ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص
مثل عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنفیه وغیر انها قابل قبول
ست و الا ان همه ابن عباس و دیگر اهلبیت رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا
در مقام کربلا تقاعد از رفاقت هنگام عزیمت کوفه امکانی نداشتند و دلیل بر مطلب
که ارشاد می شود و اخرج الحاکم عن ابن عباس رضی الله عنه قال
مَا كُنَّا نَشُكُّ وَاَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُوْنَ اَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ
وبرآورده حاکم از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و اهلبیت کثیره
در ینکه تحقیق حسین کشته شود در طف که موضعی در زمین کربلاست بدیهی ست که
ابن عباس و دیگر اهلبیت اگر میدانستند که درهمین سفر سابقه ازلی کار خود خواهد کرد اصلا

هنگام عزمیت از کوفه دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین را در
وقت عزم عراق تنها نمی گذاشتند وَاَخرَجَ اَبُو نُعَیمٍ عَن یَحیَی الحَضرَمِیِّ اَنَّهُ
سَافَرَ مَعَ عَلِیٍّ اِلَی صِفِّینَ فَلَمَّا حَاذَی نِینَوَی نَادَی صَبرًا اَبَا عَبدِ اللهِ
بِشَطِّ الفُرَاتِ قُلتُ مَاذَا قَالَ اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
قَالَ حَدَّثَنِی جِبرَئِیلُ اَنَّ الحُسَینَ یُقتَلُ بِشَطِّ الفُرَاتِ وَاَرَانِی قَبضَةً
مِن تُربَتِهِ و برآورد ابونعیم از یحیی حضرمی که بتحقیق که او سفر کرد همراه رکاب امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن موضعیست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا
جنگ عظیم میانه امیر المؤمنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس هرگاه مقابل
نینوی شدند آکرد که صبر و شکیبائی کنی ای ابو عبد الله یعنی حسین به نهر فرات
راوی گوید گفتم چه چیز است یعنی این چه گفتی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه هر آینه حسین کشته شود
بر نهر فرات و بنمود مرا مشتی از خاک آن مکان ازین روایت پیداست که جناب
مرتضی کرم الله وجهه را علم بمقتل حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال هست آنچه ابونعیم از اصبغ بن نباته روایت کرده
چنانکه میفرمایند وَاَخرَجَ اَبُو نُعَیمٍ عَن اَصبَغَ بنِ نُبَاتَةَ قَالَ اَتَینَا مَعَ عَلِیٍّ
رَضِیَ اللهُ عَنهُ عَلَی مَوضِعِ قَبرِ الحُسَینِ فَقَالَ هٰهُنَا مُنَاخُ رِکَابِهِم
وَمَوضِعُ رِحَالِهِم وَمُهرَاقُ دِمَائِهِم فِتیَةٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ یُقتَلُونَ
بِهٰذِهِ العَرصَةِ تَبکِی عَلَیهِمُ السَّمَاءُ وَالاَرضُ و برآورد ابونعیم
از اصبغ بن نباته گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حسین پس
فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان هست و موضع خیمه گاه ایشان
و مکان ریختن خون ایشان نوجوانی چند که از آل محمد کشته شوند درین میدان

که تکبر بر ایشان آسمان و زمین وَاَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ عَنِ ابْنِ
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ اَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى اِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ اِنِّيْ قَتَلْتُ بِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا سَبْعِيْنَ اَلْفًا وَاِنِّيْ قَاتِلٌ بِابْنِ
بِنْتِكَ سَبْعِيْنَ اَلْفًا وَسَبْعِيْنَ اَلْفًا و برآورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث
را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که وحی فرستاد خدای تعالی بسوی محمد
صلی الله علیه و آله وسلم که بتحقیق من کشتم بانتقام یحیی بن زکریا هفتاد هزار
را از یهود به تحقیق من خواهم کشت در انتقام فرزند دختر تو هفتاد هزار و هفتاد
هزار از اینجا عظمت وجاهت جناب خاتم الانبیا علیه الصلوة والثنا نگاه
کردنیست که بعوض انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا هفتاد هزار کشته شود
و بعوض انتقام خون حضرت سید الشهدا دوچندان یعنی یک لک و چهل هزار
مقتول گردد و مصداق این خبر اولا در واقعه مختار و ثانیا در اوایل دولت
عباسیه بزبان علی سفاح بظهور آمد وَاَخْرَجَ اَحْمَدُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنِ ابْنِ
عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ ذَاتَ يَوْمٍ نِصْفَ النَّهَارِ اَشْعَثَ اَغْبَرَ بِيَدِهٖ
قَارُوْرَةٌ فِيْهَا دَمٌ فَقُلْتُ مَا هٰذِهٖ قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ وَاَصْحَابِهٖ
لَمْ اَزَلْ اَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَاُحْصِيَ ذٰلِكَ الْوَقْتُ فَوُجِدَ
قَدْ قُتِلَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ و برآورد احمد و بیهقی از ابن عباس گفت که دیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را روزی در خواب بوقت نیم روز پریشان
مو غبار آلوده در دست مبارک او شیشه که در ان خون است ایں گفتم که
این چیست فرمود که خون حسین و یاران اوست که چیدم و بر داشتم ایں را
بروز قتل او و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آن وقت را باز دریافتم که بتحقیق

کشته شد حسین همان روزیعنی روزیکه من این خواب دیده بودم و اخرج الحاکم والبیهقی عن ام سلمة قالت رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المنام وعلی راسه ولحیته التراب فقلت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین انفا و برآورد حاکم و بیهقی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب و حال آنکه سر و ریش مبارک آنحضرت خاک آلوده بود پس گفتم که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینکه در مقام قتل حسین حاضر بودم بر ناظرین با سفار اخبار و آثار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای نالهٔ عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار بکه اسیر کردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم را تمام شب از خواب باز داشت حال پر ملال جناب رسول خدای متعال را در معرکهٔ کربلا قیاس کردنیست که از تشنگی عترت طاهره وقتل وقمع نونهالان گلشن رسالت و نبالت خاصة گل سر سبد حسین نبوت و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهلبیت بر شتران خشک پالان ونزول مصائب بیکران بسر وقت زنان و یتیمان بر روح مقدس سرور پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موی سر مبارک و غبار آلودگی جسم مقدس التقاء تعوان جسم حسین و یاران او از زمین و داشتن دو شنیده و خاک آلوده بودن سر و ریش آن حضرت و حاضر شدن بقتل حسین چنانکه در رویای ابن عباس و ام سلمه ست چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین در طفلگی آنحضرت را ایذا رسانیده و حضرت سیدة النسا را درین خصوص بخطاب نمیدانی که گریه حسین مرا ایذا میرساند مخاطب گردانیده سنوح سانحه کربلا را چه باید گفت که از ابتدای آدم تا ایندم چنین معامله اصلی چشم ندیده و نه بگوش شنیده اگر قیام قیامت سوقت بوقت خود هین نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره شده مانند قطرات سیلات بر زمین

چلیدی و دهن زمین همچو کتان از ماه چاک چاک گردیده از هم شپیدی خون باریدن
آسمان و سیاه شدن جهان وغیر آن از حوادث زمان که بیانش بیرون از حیطهٔ
حساب است وأخرج البیهقي وأبو نعیم عن نضرة الأزدیة قالت لما
قتل الحسین مطرت السماء دما فأصبحنا وحبابنا وجرارنا وکل شيء
لنا ملآن دما وبرآورد بیهقی وابو نعیم از نضره ازدیه گفت که چون کشته شد
حسین خون بارید آسمان پس صبح کردیم بانحال که خمهای ما و خنبهای ما و هر
ظرفیکه از آن ما بود پر از خون بود وأخرج البیهقي وأبو نعیم عن الزهري
قال بلغني أنه یوم قتل الحسین لم یقلب حجر من أحجار بیت المقدس
إلا وجد تحته دم عبیط وبرآورد بیهقی وابو نعیم از زهری که گفت که بمن
رسید که بتحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس
مگر یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی وأخرج البیهقي عن أم حبان
قالت یوم قتل الحسین أظلمت علینا ثلاثا ولم یمس منا أحد من
زعفرانهم شیئا یجعله علی وجهه إلا احترق ولم یقلب
حجر ببیت المقدس إلا وجد تحته دم عبیط وبرآورد بیهقی از ام
حبان گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا برما تا سه روز و مس نکرد
یکی از ما از زعفران خود چیزی را که بمالد بر روی خود مگر میسوخت و گردانیده نمیشد
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی ونیز مرویست
که آنروز هیچ سنگی در دنیا برداشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی نبوده
وأخرج البیهقي عن علي بن مسهر قال حدثتني جدتي قالت کنت
أیام قتل الحسین جاریة شابة فکانت السماء أیاما تبکي له وبرآورد
بیهقی از علی بن مسهر گفت که خبر داد مرا جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین

دختر نوجوان است آسمان میگریست براو تا روزهای چند باید دانست که روایات عدیده
در باب گریه آسمان از سلف منقول ست چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده
که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از ان سرخی در آسمان ظاهر شد و از
ثعلبی منقول ست که آسمان بر حسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی اوست و گویند
که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان که محسوس
در جهان ست بعد قتل حسین حادث شد و قبل از ان این سرخی نمودی و وجودی آسمان
نداشت و از ابن سعد نیز مروی ست که سرخی شفق بر اُفق آسمان قبل از شهادت
شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جوزی گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان
اینست که چون از غرض غضب خون بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد
و ذات باری عز اسمه که منزه از لوازم جسم و لوازم آن ست نشانه غضب خود را بذریعه
سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل روشن بر عظمت معصیت
قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین
تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بمرتبه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها
و عمارتها همرنگ لحاف معصفر گشته بود و کواکب و شواهب از آسمان چندان
باریدکه بیکدیگر افتاد و روز قتل حسین خون از آسمان بارید که تا مدتی نشان آن بر
زمین باقی ماند و هر قوبی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن
تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از
آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر
حسین را که بدار الاماره کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و
بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احتراق زعفران
در متن رساله بروایت زهری و ام حبان مذکور ست و مرویست که روز قتل حسین

آفتاب کسوف گرفت که ستاره‌ها در نیم روز نمودار شد و مردمان گمان بردند که
قیامت قائم گشت واین از اعاظم علامات ست و دیگر از جملهٔ آثار و علامات
که ارشاد میشود وَاَخرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ جَمِيْلِ بْنِ مُرَّةَ قَالَ اَصَابُوا اِبِلًا
فِيْ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ يَوْمَ قَتْلِهٖ فَنَحَرُوْهَا وَطَبَخُوْهَا فَصَارَتْ مِثْلَ
الْعَلْقَمِ فَمَا اسْتَطَاعُوْا اَنْ يُسِيْغُوْا مِنْهَا شَيْئًا وبرآورد بیهقی از جمیل
بن مره گفت که بغارت بردند لشکریان یزید شتران را که در لشکر حسین بودند
روز قتل آنحضرت پس ذبح کردند شتران را و بختند آنها را پس گردید گوشت
شتران مانند حنظل در تلخی پس نتوانستند که از حلق فرو برند از آن چیزی
و از ترجمهٔ صواعق منقول ست که قافله پر از ورس از یمن بسوی عراق میرفت
چون بالشکر یزید که نیز بآنجانب میرفت موافقت کردند شتران که پر از ورس
بودند ورس آنها تمامی خاکستر شد و بعضے گویند که ورسی که در لشکر قاتلان بود
روز قتل حسین همه خاکستر شد و شتران را که حلال کردند از گوشت آنها آتش
بر می آمد و همچو سوانح برای عبرت سامعان و بصیرت ناظران بوده و آنچه برای
تعذیب قاتلان ست بیانش میرود وَاَخرَجَ اَبُوْ نُعَيْمٍ مِنْ طَرِيْقِ
سُفْيَانَ عَنْ جَدَّتِهٖ قَالَتْ شَهِدَ رَجُلَانِ قَتْلَ الْحُسَيْنِ فَاَمَّا
اَحَدُهُمَا فَطَالَ ذَكَرُهٗ حَتّٰى كَانَ يَلُفُّهٗ وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَكَانَ
يَسْتَقْبِلُ الرَّاوِيَةَ بِفِيْهِ حَتّٰى يَاْتِيَ عَلٰى اٰخِرِهَا فَمَا يَرْوِيْ
و برآورد ابو نعیم از طریق سفیان از جدهٔ خود گفت حاضر شدند دو مرد قتل
حسین را پس اما یکی از آنها پس عضو تناسل ورا دراز شد تا آنکه می پیچید آنرا و
گویند که در کمر می بست و گویند که بگردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگری پس
حالتش بجای رسید که استقبال میکرد دیگدان پر از آب را بدهن خود تا آنکه تمامی

سله ورس بفتح اول و سکون ثانی گیاهی باشد زرد رنگ در ولایت یمن بیشتر از جاهای دیگر بهم میرسد گویند چون یکسال بماند ده سال باقی ماند و بیان کنند بیتاب گنجد ۱۲ برهان قاطع

نوشید آنرا و سیراب نمیشد و همچنین قاتلان او گرفتار عذاب و نکال مبتلا شده مردند
چنانچه بعضی ازان اگر خدا خواست در خاتمه مذکور شود و باقی از آثار و علامات
نوحه جن است آنرا باید شنید و اخرج ابو نعیم عن حبیب بن ثابت
قال سمعت الجنیة تنوح علی الحسین وهی تقول شعر مسح
النبی جبینه * فله بریق فی الخدود * ابواه فی علیا قریش
وجده خیر الجدود * وبیان آن روایت ابو نعیم از حبیب بن ثابت گفت
که شنیدم زنی را از جنان که میگریست بر حسین در حالیکه میگفت که مسح کرد
و بوسید پیغمبر پیشانی او را پس بود برای او نور و لمعان در رخسارها پدر و مادرش
بودند از عمدگان قریش و بود جدش بهترین جدها یعنی جنیه نوحه میکرد بر حسین
و میگریست بران و میگفت آنچه بیانش رفت و اخرج ابو نعیم من طریق
حبیب بن ثابت عن ام سلمة قالت ما سمعت نوح الجن منذ
قبض النبی صلی الله علیه و آله وسلم الا اللیلة وما اری
ابنی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت لجاریتها اخرجی فاسالی فاخبرت
انه قد قتل وان الجنیة تنوح شعر الا یا عین فانهملی بجهد
ومن یبکی علی الشهداء بعدی * علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر فی ملک عبد یعنی روایت کرد ابو نعیم از طریق حبیب بن ثابت
از ام سلمه گفت نشنیدم نوحه و گریه جن را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم مگر امشب و نمی بینم مگر اینکه پسر من بتحقیق کشته شد یعنی حسین پس
فرمود کنیز خود را که بیرون روی پس بپرسی پس خبر داد کنیز باینکه بتحقیق کشته شد
حسین و بدرستیکه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس کم بپوش زاری
بکن بکوشش تمام و کیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من بر گروهی که کشید

ایشان را اسباب موت بسوی ظالم سرکش در سلطنت زمان من و گویند که حضرت
ام سلمه بعد دریافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا دیر غشی براو طاری
ماند وَاَخْرَجَ اَبُوْ نُعَیْمٍ عَنْ مَزِیْدَۃَ بْنِ جَابِرِ الْحَضْرَمِیِّ عَنْ اُمِّہٖ قَالَتْ
سَمِعْتُ الْجِنَّ تَنُوْحُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَھِیَ تَقُوْلُ **شعر** اَنْعِیْ حُسَیْنًا
هَبَلًا ٭ کَانَ حُسَیْنًا جَبَلًا ٭ و برآورد ابونعیم از مزیده بن جابر حضرمی از
مادر خود گفت که شنیدم که جن را که بآواز بلند گریه میکرد بر حسین و میگفت که خبر
مرگ حسین میرسانم غمگین شده بود حسین باجمال و کوه صبر و استقلال پوشیده نماند
که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کرد اوصاف حمیده
و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام ست نه نوحه متعارف و مرسوم
اهل بدعت و عمل زنان جاهلیت که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیحه
وعید شدید بران وارد ست وَاَخْرَجَ اَبُوْ نُعَیْمٍ مِنْ طَرِیْقِ لَهِیْعَۃَ عَنْ
اَبِیْ قُنْبُلٍ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ احْتَزُّوْا رَاْسَہٗ وَقَعَدُوْا فِیْ
اَوَّلِ مَرْحَلَۃٍ یَشْرَبُوْنَ النَّبِیْذَ فَخَرَجَ عَلَیْھِمْ قَلَمٌ مِنْ حَدِیْدٍ
فَکَتَبَ سَطْرًا بِدَمٍ **شعر** اَتَرْجُوْ اُمَّۃٌ قَتَلَتْ حُسَیْنًا ٭ شَفَاعَۃَ جَدِّہٖ
یَوْمَ الْحِسَابِ ٭ و برآورد ابونعیم از طریق عبدالله بن لهیعه که محدث مشهورست
از ابی قنبل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و نشستند در اول
منزل می نوشیدند نبیذ را پس برآمد برایشان قلمی از آهن پس نوشت سطری
از خون آیا امید میدارند گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد او بروز حساب
یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را برده پیش یزید بن معاویه بسوی شام
می بردند همین که در اول منزل رسیدند و بخوردن نبیذ شراب مشغول شدند دیدند که قلم
آهنی از غیب پدیدار شد و سطری یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند

که چون زنان اهلبیت را بر شتران نشانده و سر امام مظلومان را بر نیزه گذاشته بطرف شام روانه شدند بمنزلی رسیدند و در انجا دیری بود در نزدیکی آن فرود آمدند و دیدند که بر دیوار آن دیر بیت مزبور مرقوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کدام است راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار از مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شگافته شد و دستی با قلم از ان برون آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب بحال اسیران اهلبیت وقوف یافته سر مبارک سید الشهدا بر سر نیزه دید با خود گفت که این قوم بد کسانند که پسر نبی خود را کشتند و اهلبیت او را ذلیل و خوار کردند و با آن جماعت اشقیا مخاطب شد گفت که ده هزار درم از من اینک بگیرید و این سر که بر نیزه سوار است یکشب پیش من بگذارید یزیدیان که از بس حریص آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب سر مبارک از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و بزانوی خود نهاده مشاهده انوار خدا در جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نورانی در پی تا صبح از آسمان بر سر مبارک میرسد و بملاحظه این حال مسلمان شد و بقیه عمر خود را در محبت و ولای اهلبیت و اتقیا و احکام اسلام گذرانید و بایفای موعود پرداخته ده هزار درم بآن گروه بدبختان داد هرگاه آن بدمآلان درمها را از صره کشیده خواستند که میانه خودها قسمت نمایند دیدند که آن دراهم خاکستر بودند و بر یکطرفی از انها آیه وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر طرفی دگر کریمه وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ مرقوم بود بر ارباب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و نهان نبوده باشد که همه آثار عجیبه و شواهد غریبه که بیانش رفت برهان ساطع و حجت قاطع بر عظمت واقعه کربلا

و شهادت سید الشهداست لیکن امریکه عجیب ترازان متصور نیست بگوش
هوش باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلام بران می شود اخرج ابن عساکر
عن المنهال بن عمرو قال انا والله رأیت رأس الحسین حین حمل و انا
بدمشق و بین یدی الرأس رجل یقرأ سورة الکهف حتی بلغ
قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من
آیاتنا عجبا فانطق الله الرأس بلسان ذرب فقال اعجب من ذلک
قتلی و حملی و بر آورد ابن عساکر از منهال بن عمرو گفت که من بخدا دیدم سر حسین را
وقتیکه بر داشته شد بر نیزه و من بدمشق بودم و پیش سر مبارک مردی میخواند سوره کهف
را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب
کهف و رقیم از اعجوبه نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدا تعالی سر مبارک را
به زبان تیز فصیح پس گفت عجیب تر ازین کشته شدن من و بر نیزه بر داشته
شدن سر منست پوشیده نماند که قصه اصحاب کهف که تا سه صد و نه سال بغار در
خواب رفتند و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از ان بمقدار خواب خود را پنداشتند
هرچند مشتمل بر عجائب قدرت الهی ست چنانچه تفاصیل این قصه در تفاسیر قرآن
و کتب تواریخ بجای خود مذکور ست لیکن قتل شاه شهیدان و حمل سر مبارک بر
نیزه عجیب تر ازان ست نمی بینی که جماعت یزیدیان با وصف تفوه بکلمه شهادت
و اقرار نبوت خاتم الرسالت و انتحال رسم اسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی
بقتل فرزند رسول و جگر گوشه بتول پرداختند و دودمان رسالت را پامال حوادث
و آفات ساختند سر سردار نوجوانان بهشت را به تیغ و خنجر بریده بسر نیزه کشیدند
و مستورات سرا پرده عصمت و طهارت را بی پرده بر پشت شتران نشانیده شهر بشهر
گردانیدند دیگر از دست بیدادیان آن بیدادیان هرچه بسر وقت اهل بیت نبوت رفت

بیان شمۀ ازان بزبان قلم گذشت و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را مومن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار ان هذا لشئ عجاب خاتمۀ
در بیان حال قاتلان خال ال آن آل بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده باشد که هر کس که مباشر قتل و سهیم و شریک قاتلان و راضی و خورسند بشهادت شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و نکال اخروی که مستحق و سزاوار آنست در این دار ناپایدار بسزای کردار خود رسید چنانچه از زهری منقول ست که هر کسیکه در معرکۀ کربلا بمعرض مقابلۀ حضرت سید الشهدا بود بی دیدن عذاب کشیدن سزای اعمال بد از دنیا نرفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را رو سیاه گشت و بعضی را واندک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی به تشنگی مردند و بعضی بدیگر عقوبات مبتلا گشتند و مروی ست که جماعتی با هم گرد حرف میزدند که هیچکس را از دشمنان حسین ندیدیم که بدون ابتلا و مصیبت و بلا از دنیا رفته باشد که پیر مردی ازان جماعت گفت که من شریک قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی پیرامون حالم نگشت درین سخن بود که برای راست کردن فتیلۀ چراغ از جای خود برخاست شعلۀ چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که دور جماعت میگشت و میگفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خویشتن را بدریا انداخت چون این آتش افروختۀ قهر الهی بود آب دریا بکارش خاصیت روغن گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب جهنم شد و از سندی روایت کرده اند که شخصی مرا بضیافت طلبید و مردم دگر هم شریک مجلس بودند که میانه کلام تذکرۀ معرکۀ کربلا بزبانها رفت گفتند که هر که شریک قتل حسین گشت بعقوبتی مبتلا شده بر و نیز بانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت که من حاضر معرکۀ کربلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف بانجام نرسیده بود که شعلۀ از چراغ جست

و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت راوی گوید بخدا که من بچشم خودش دیدم
که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی ست که مردی از لشکریان ابن زیاد
که سر حسین را با فتراک بسته بود اشتهاری در نکو منظری داشت بعد ازینکه دیدند
روی او تیره و تاریک تا از قبر گشت گفتندش تو که خوبترین مردم در حسن و جمال
بودی چه شد که رویت باین روز سیاه نشست گفت از روزیکه سر حسین را بفتراک
بستم دو کس هر روزه می آیند و هر دو بازو گرفته کشان کشان لب آتش میبرند
و و از گون بران می آویزند و باز می آرند ازین رو رویش سیاه و حالش تباه
ست آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا مانده رهگرای وادی جهنم شد و از واقدی
منقول ست که پیر مردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از و سبب
پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب دیدم که آستین
تا بازو چیده و در دست مبارکش شمشیری بود کشیده و در روبروی آنحضرت فرش
چرمین گسترده و ده تا قاتلان حسین را ذبح ساخته بر سر آن فرش انداخته اند
همین که نظر آنجناب بران پیر افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که کور
شد و گویند شخصی در شام از قتله حسین بود که رویش همچو روی خنزیر شده عبرتگاه
مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که تیری بگلوی عبدالله که شهرت علی اصغر
ست زده بود به مرضی مبتلا گشت که جانب پیش حرارتی و پس پشت برودتی
پیدا شد که هر چند روبروی او بادبیزن میکشیدند و عقب او تنور آتش می افروختند
همچنان واویلا می کرد و آنقدر تشنگی میداشت که سبو سبو آب میخورد و فریاد
العطش از کام و دهان او بلند بود آخر شکمش شق شد بهمان عقوبت بمرد
اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه کربلا بودند اما خواص پس از حال
یزید پلید و ابن زیاد منبع فساد و ابن فساد و شمر بد بکرد نظر ای ایشان مجملا باید شنید

که یزید علیه ما یستحقه چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سر آمد اشقیا را
قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ سزای اعمالش
احتمال آن سهل ست بارتکاب افعال شنیعی مبتلا کرد که صورت عذاب الهی بی شائبه
تکلف از ناصیه حال آن بدمآل نمودار بود منجمله آن تخریب مدینه منوره است
که از دست بیدادش تا سه روز عوام و خواص سکنهٔ آن بلدهٔ طیبه از قتل و غارت
امان نیافتند و هفتصد کس از صحابه کشته شدند و خانهٔ ام المومنین حضرت
ام سلمه را تاراج نمودند و تا سه روز نمازیان مشرف بنماز در مسجد نبوی نگشتند
و سنگ و گربه بر منبر منیف در مسجد شریف جا داشتند و دیگر اعمال قبیحه که قلم از
تحریرش بحال خود می لرزد یزیدیان در مسجد نبوی که مورد جنود ملائکه مقدسه
بود بظهور آوردند و از آن جمله هتک حرمت کعبه معظمه که از سنگ منجنیق شامیان
صحن حرم محترم پر گشت و ستونهای مسجد شکست و لباس کعبه را سوختند و پرده
که بر در کعبه کشیده بود آنرا همه تنوبها ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس
و اهل بیت الله در ایذا و هراس ماندند و از آنجمله است حلت و اباحت منهیات شرعی
[چوب سوختنی ۱۲]
از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تزویج برادر با خواهر و مثال آن که [illegible]
بتائید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود مصرح ست
المختصر آن شوربخت سه سال و هفت ماه با ابتلای چنین عقوبات از بادشاهی خود
دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حمص که شهری از بلاد شام ست واصل جهنم گشت
و سنین عمرش بسی و نه سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل [illegible] از دنیا
برفت و از اتفاقات ست که روزیکه هتک حرمت کعبه از جور و تعدی یزیدیان بظهور آمد
همان روز آن شقی ذخیره خسران را نوشته راه عاقبت کرده رخت اقامت خویش را
از دنیا به دوزخ کشید و چون یزید بن معاویه بمرد معاویه پسر یزید را که در حیات خویش

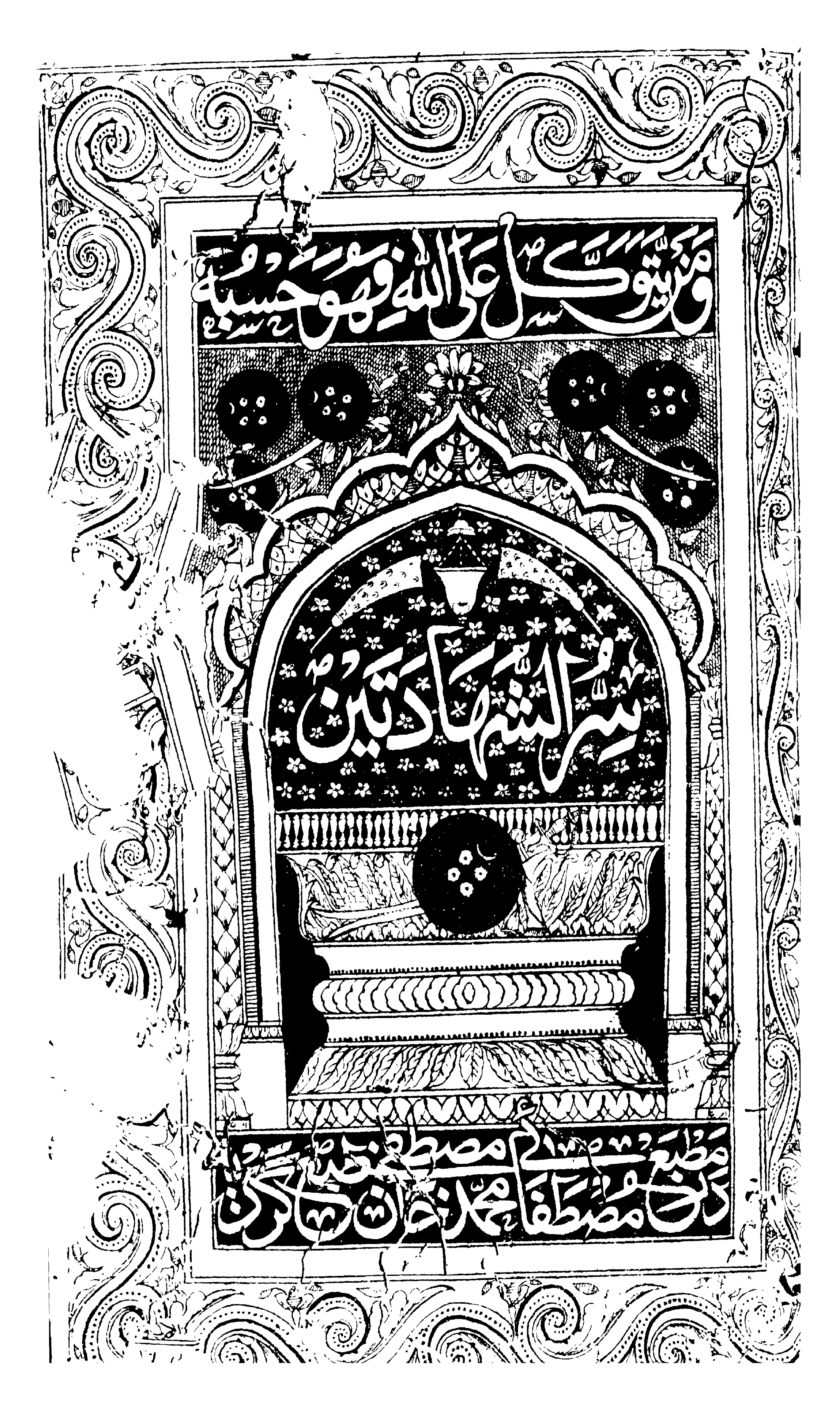
ولی عهد و خلیفه ساخته بود و بر تخت سلطنت نشانند همین که معاویه بادشاه شد بر منبر
رفته بعد حمد خدای جل و علا و نعت سرور انبیا علیه الصلوة و الثنا گفت که
خلافت آیین مضبوط خدا و حق خلفای با صفاست جد من معاویه بن ابی سفیان
از راه خلاف با علی مرتضی که احق و الیق بخلافت بود نزاع و جدال کرد بعد او
پدرم که هیچگونه اهلیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای
استحکام حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جوان بمرد و نکال
و وبال و این بطمع حکومت چند روزه همراه خود برد و بعد ازین زار زار گریست و گفت
که من میدانم که محاربه با حسین بسیار بد بود که پدرم نمود بازگشت او بسوی جهنم است
که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تخریب مدینه طیبه بر داشت
و هتک حرمت خانه کعبه روا داشت من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد ابو سفیان
هر کسی را که راضی شود امیر گردانید من عقد بیعت خود را از گردن مسلمانان برآوردم
پس از منبر فرود آمد و بعزلت نشسته در خانه خود را بر روی خلائق بست بعد از آن
بجوار رحمت حق پیوست اما حال خسران مآل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بدبخت
در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه
بکشت مرویست که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران درخواست فرمان
داد که کسانیکه در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی بودند یک یک را بکشند
و هیچ چنانچه چند کس را نشان دادند همه را گردن زده بدار کشید و مختار غلام خاص
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت
کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که او از حکومت ری اعمال
آن دست برداشته چگونه بخانه نشسته در قتل حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد
تا سر ابن سعد بریدند و پسرش را نیز کشتند و شمر را طلبیده نیز گردن بزد و سرهای

پنهان را پیش محمد بن حنفیه فرستاد پستر حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در
معرکه کربلا بودند هر کرا یابید بکشید چون مردم دانستند که مختار در صدد قصاص
حسین ست از کوفه قصد گریز به بصره کردند لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس
که دستیاب می شد می کشتند و تنش می سوختند و خانه او را غارت میکردند چون
خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول هر دو دست و پای او
بریدند بعد از ان بدار کشیدند پستر تنش با آتش سوختند همچنان دیگران را
که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشتند القصه چون مختار از قتل ابن سعد
و شمر و خولی بن یزید علیهم اللعن و العذاب الی یوم الحساب خاطر جمع کرد در بند
قتل ابن زیاد افتاد چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله
ابن زیاد فرستاده همین که ابراهیم بسر حد موصل واصل شد ابن زیاد بکنار دریای
که بفاصله پنج فرسنگ از موصل واقع ست لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا
آنکه دم صبح محاربه از طرفین بظهور آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکر شام
را که همراه ابن زیاد بود شکست داد چون فوج ابن زیاد هزیمت خورده رو بفرار نهاد
لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را
که یابند زنده نگذارند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد از جان کشتند و ابن زیاد
هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آنرا پیش مختار بکوفه
فرستاد چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بزم خود آراسته و اهالی کوفه یکجا ساخته بدار الاماره
جلوس نموده فرمود که سر ابن زیاد حاضر کنید چون سرش حاضر کردند گفت که اینست
سر ابن زیاد ای مردم کوفه ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و از
مفتاح النجاة منقول ست که در واقعه مختار هفتاد هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند
واین واقعه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بعد شش از معرکه کربلا اتفاق افتاد

و بروایات صحاح مروی ست که هرگاه سر ابن زیاد و سرداران او را بپیش مختار حاضر کردند
ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد رفت و اندکی قرار
گرفته از دهان او بر آمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که مار بدینسان سه بار
آمد و رفتی کرد بالجمله ابن زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس
بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبد الله بن قیس
و حکم بن طفیل و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید بعقوبت ها مبتلا شده
بقتل رسیدند و تنهای اینها را زیر سم اسپان گذاشتند و اسپان را بر آنها
دوانیدند چندانکه استخوانها ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیده مبلو
که در کتب تاریخ اختلاف ست در بعضی ذکر قتل ابن سعد و شمر وغیره قبل از قتل ابن زیاد
هست و در بعضی بعد ازان وکیفما کان منتقم حقیقی حسب وعده که بیانش در ضمن
اخبار واقعه کربلا بروایت حاکم مقدم شد سزای اعمال قتله حسین را از دست مختار
بکنار آنها نهاد کو شقاوت ازلی بنهایت کار ظهور در ناصیه اعتقاد مختار کرده چنانچه تفصیل
حال بد مآلش در کتب تاریخ مسطور ست و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جوانب آن
مسلط شد داعیه محاربه با عبد الله بن زبیر در سرش جا کرد عبد الله بر اراده مختار
وقوف یافته مصعب بن زبیر برادر خود را بمحاربه مختار نامزد کرد چون مصعب
ببصره بمحاربه مختار روان شد میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح
نصیب مصعب گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید همین که مصعب بن زبیر
بر کوفه و نواحی آن استیلا یافت عبد الملک بجنگ مصعب برخاسته هنگامه
قتال گرم ساخت و فتحیاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک اشتر بقتل
رسید از ابن عمیر لیثی منقول ست که با عبد الملک گفت که من اول سر حسین را
بدار الاماره روبروی ابن زیاد دیدم بعد ازان سر ابن زیاد را بپیش مختار و بعد ازان

سر مختار را بحضور مصعب بعد از آن سر مصعب را بمجلس تو می بینیم پس از این در الامان
پناه میجوییم که بد مکانیست که بازگشت سرهای رئیسان باینجا می شود عبدالملک
با صغای این سخن از مجلس برخاست و گفت که بنای این قصر نامبارک را
از پا در آرند مجملا هرگاه عبدالملک بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شده
کوفه و نواحی آن در تصرف او در آمد خواست که سپاه برای قتال عبدالله بن زبیر
بمکه فرستد در اول هله هیچکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال در آن
حرام ست چگونه محاربه بعمل آید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت که
من دوش بخواب دیده ام که سر ابن زبیر را از تنش بریده ام عبدالملک دانست
که حجاج راضی بعزیمت مکه برای مقابله ابن زبیر ست فوج خود را بای نام حجاج
کرده بمکه فرستاد حجاج که اصلش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر
جمع ساخته متوجه سمت کعبه شده نائره قتال را با ابن زبیر باشتعال آورد و
کمر گستاخی ها بسته دامن محافظت آداب کعبه را یکسر از دست اعتقاد گذاشت
تا آنکه تمامی حرم محترم رنگین بخون کشتگان گردید و عبدالله بن زبیر شربت
شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق
و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا هزار ماه دوام و استمرار یافت و آنچه در تفسیر
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت
امام حسن علیه السلام مروی ست که مراد از هزار ماه مدت ملک و سلطنت بنی امیه است
بظهور در آمده است روداد وقائع که بترتیب بخ محفوظ خاطر منتشر بود حواله القلم نمود
و بعد ازین آنچه جلوه شهود گرفت بخوف اطناب کلام طی الکشح از بیانش نگارش یافت

الحمد لله والمنة که کتاب فیض انتساب در بیان شهادت حضرات حسنین که تالیف و تصنیف شاه سلامت الله صاحب مرحوم است بتاریخ غره محرم الحرام
در مطبع اسدی مطبوع الطباع گردید ۵ تمت



ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
سر الشہادتین
مطبع مصطفائی
مصطفا محمد خان

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم رحمك الله تعالى ان الكمالات التي تفرقت

اسکو جانیے کہ جو کمالات اور خوبیاں جدا جدا

في الانبياء عليهم السلام قد اجتمعت في نبينا محمد صلى الله

اور پیغمبروں علیہم السلام مین تھین سو ہماری پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام مین

عليه وسلم فقد اعطي الخلافة كما اعطي ادم وداود

بالکل یکجا جمع ہوگئین چنانچہ حضرت کو خلافت ملی ف۱ جیسے آدم ف۲ اور داود ف۳

عليهما السلام واعطي الملك كما اعطي سليمان عليه

علیہما السلام کو اور حضرت کو سلطنت ملی ف۴ جیسے سلیمان علیہ

السلام واعطي الحسن كما اعطي يوسف عليه السلام

السلام کو ف۵ اور حضرت مین حسن تھا ف۶ جیسا یوسف علیہ السلام مین ف۷

واعطي الخلة كما اعطي ابراهيم عليه السلام واعطي

[illegible] خلت [illegible] جیسی حضرت ابراہیم علیہ السلام مین ف۹ اور حضرت سی

الكلام كما اعطي موسى عليه السلام واعطي العبادة

خدا ہم کلام ہوا ف۱۰ جیسے موسی علیہ السلام سی ف۱۱ اور حضرت عابد ہے

كما أعطي يونس عليه السلام وأعطي الشكر كما أعطي

جیسے یونس علیہ السلام ف۱ اور حضرت بڑی شکر گزار تھے جیسے

نوح عليه السلام وقد ثبت له كمالات أخر من أنواع

نوح علیہ السلام ف۲ بلکہ ان سے زیادہ حضرت مین اور کمالات تھی چنانچہ ولایت

الولايات والمحبوبية المطلقة والاصطفاء المطلق

ف۳ اور تصرفات ہر قسم کی اور سب طرح کی محبوبے ف۴ اور سب کامون کی مقبولے

والرؤية والقرب الأتم والشفاعة العظمى والجهاد مع

اور دیدار الٰہی ف۵ اور نہایت خدا کی نزدیکی اور شفاعت کبرے ف۶ اور کافرون سے

أعداء الله تعالى إلى غير ذلك من الكمالات كالعلم الوسيع

جہاد ف۷ سوائے اسکی اور کمالات جیسے علم بیشمار ف۸

والعرفان الأتم والقضاء والفتيا والاجتهاد والاحتساب

اور بہت سے پکا عرفان ف۹ اور قضے فیصل کرنا ف۱۰ اور فتوی دینا ف۱۱ اور اجتہاد ف۱۲ اور محتسبی ف۱۳

والقراءة وغيرها لكن بقي له كمال لم يحصل له بنفسه وهو

اور قرارت وغیرہ ف۱۴ لیکن آپ مین ایک کمال باقی رہ گیا تھا کہ حضرت کی ذات مین حاصل نہ تھا یعنے

الشهادة والسر في عدم حصولها له بنفسه صلى الله عليه

شہادت اور آپ کی ذات مین اسکی حاصل نہونیکا بھید یہہ تھا کہ اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ

وسلم أنه لو استشهد في الحرب لأدى ذلك إلى كسر

وسلم جنگ مین شہید ہوتے تو شوکت اسلام کی

شوكة الإسلام واختلال الدين في نظر العوام ولو

ٹوٹ جاتے اور دین مین عوام کی نزدیک خلل پڑتا ف۱۵ اور

استشهد غيلة كوسر أكما وقع لبعض خلفائه لم يشتهر

ف۱۶ جبکہ چپکے شہید ہوجاتی جیسے حضرت کی بعض خلیفے شہید ہوئی ف۱۷ تو مشہور شہادت

ف۱۵ یعنے عوام کی ایمان مین اس خیال سی خلل آجاتا کہ اگر یہہ سچی نبی ہوتی تو کافرون کی ہاتھ سی کیون مارے جاتی ۱۲

اکثر شهادتهم بل ولا تمّت لشهادة لانّ تمام الشهادة ان

مشہور نہوتے بلکہ پوری شہادت ہی نہوتے اسواسطے کہ پوری شہادت اسکا نام ہیکہ

یقتل الرجل فی الغربة والکربة وان یعفر جوادہ ویلقی

آدمی مارا جاوی مسافری اور مشقت مین اور اوسکی گہوڑی کی کوچین کاٹی جاوین اور

جثّته مطروحة ویقتل حوله جمع کثیر من اعزّة

اوسکی لاش میدان مین پڑی ہی اور اوسکی گرداگرد بہت لوگ با عزت

اصحابه واقاربه وان ینهب ماله وان تؤسر نساءه

اوسکے دوست اور قریبون ہی مارے جاوین اور مال اوسکا لوٹا جاوی اور اوسکی بیبیان اور یتیم لڑکے

وایتامه کلّ ذلك فی ذات الله فاقتضت حکمة الله تعالی

قید مین گرفتار ہون اور یہہ سب مصیبتین صرف اللہ ہی کی واسطی ہون سو حکمت الٰہی اور اوسکی کارسازی نی چاہا

ان یلحق هذا الکمال العظیم بسائر کمالاته بعد وفاته و

کہ ملجاوی یہہ بڑا کمال حضرت کے کمال مین بعد آپکی وفات کی اور

انقضاء ایام خلافته التی تنافی المغلوبیة والمظلومیة

بعد گذرنی ایام خلافت کے کہ دبنا اور مظلومی اوسکی مناسب نہین

برجال من اهل بیته بل باقرب اقاربه واعزّ اولاده و من

بواسطی بعضی مردون اہلبیت کے بلکہ بواسطی اوس شخص کی جو بہت ہی قریب ہو حضرت کی قرابتمندون مین [illegible]

یکون فی حکم ابنائه حتّی یلحق حالهم بحاله و یندرج

بمنزلی آپ کے بیٹون کی ہو تاکہ ملجاوی اونکا حال حضرت کے حال مین اور [illegible] ہو

کمالهم فی کماله فتوجّهت عنایة الله تعالی بعد انقضاء

[illegible] کمال انحضرت کی [illegible] سو متوجہ ہوئی عنایت الٰہی بعد گذرنے

ایام الخلافة الی هذا الالحاق فاستنابت الحسنین

دونون خلافت کے یہ الحاق کمال اسکی ملانی پر تو نائب بنایا حسنین کو

عليهما السلام من مناب جدهما عليه افضل الصلوات و

علیہا السلام کو نانا کے مقام پر اونپر برتر درود اور

التحيات وجعلتهما مرآتين لملاحظته وخدين لجماله و

رحمت اور دونون کو دقائق بنائی پرتوی کمال محمدی کی اور دو رخسار ٹھہرای جمال مصطفوی کی

لما كانت الشهادة على قسمين شهادة سر وشهادة علانية

چونکہ شہادت دو قسم پر تھی ایک تو شہادت پوشیدہ اور دوسری بطور آشکارا

قسمت عليهما فاختص السبط الاكبر بالقسم الاول ولما

دونون پر بٹ گئی تو مخصوص ہوئی بڑی صاحبزادی پہلی قسم کی واسطی اور جو

كان امرها مستورا لم يظهر لها ذكر في الوحي وابهم امرها

وہ امر مخفی تھا جبرئیل علیہ السلام نے کبھی اوسکا مذکور نہ کیا اور جب شہادت

عند الوقوع ايضا حتى وقعت على يدي زوجته و

واقع ہوئے تو بھی شبہہ ہی رہا یہانتک کہ پھر کٹ واقع ہوئی حرم خاص سے

الزوجة من علائق المحبة دون العداوة وكل ذلك

حالانکہ بی بی علاقوں محبت سے ہی نہ کہ عداوت سی اور یہہ سب

لانه مبني على السر والاخفاء ولذلك لم يخبر به النبي

اسواسطی ہوا کہ اوس شہادت کی بنا پوشیدگی پر تھے اور اسی واسطی جناب رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نی

صلى الله عليه وسلم ولا امير المؤمنين رضي الله تعالى

بھی اوسکی خبر نہ دے اور نہ امیر المومنین علی رضی اللہ تعالے

عنه ولا غيرهما واختص السبط الاصغر بالقسم

عنہ نی اور نہ کسی اور نی اور مخصوص ہوئی چھوٹی صاحبزادی دوسری قسم کی شہادت سی

الثاني ولما كان مبنى امره على الشهرة والاعلان انزل

اور جو بنا اوسکی شہرت اور اعلان پر تھی

أوّلاً في الوحي على لسان جبريل عليه السلام وغيره من

اول وحی میں زبان جبریل علیہ السلام وغیرہ

الملائكة ثمّ بتعيين المكان وتسميته وتعيين الزمان

فرشتوں پر اسکا مذکور ہوا پھر پتا شہادت کی مکان کا ف اور اوسکا نام اور پتا شہادت کی وقت کا

وهو رأس الستّين ثمّ اشتهر امره واعلن ذكره على لسان

انتہا سنہ ساٹھ ہجری معلوم ہوا پھر اوسکا شہرہ بہت ہوا اور برملا ذکر کیا

امير المؤمنين كرّم الله وجهه في سفره الى صفّين ثمّ لمّا

امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ نے صفین کی سفر میں ف پھر جب

وقعت واقعة الشهادة اشتهر امرها بانقلاب التربة

واقعہ شہادت کا واقع ہوا تو اوسکا شہرہ اسطرح بہ ہوا کہ مٹی

دمًا وامطار الدم من السماء وهتف الهواتف بالمراثي

خون ہوگئی اور آسمان سے خون برسا اور آواز غیبی سے مرثیے سنے گئے ف

ونوح الجنّ وبكائهم وطواف السباع حافظات الجثّة

اور نوحہ اور رونا جنوں کا ف اور گھومنا درندوں کا گرد آپکی لاش کی نگہبانی کیواسطے

ودخول الحيّات في مناخر قاتليه الى غير ذلك من اسباب

اور سانپوں کا گھسنا قاتلوں کے نتھنوں میں علی ہذا القیاس اور بہی شہرت کی اسباب

الشهرة ليطّلع الحاضرون والغائبون على وقوعها

تھے تا سب حاضر اور غائب اس واقعہ جانگداز سے آگاہ ہوجاویں بلکہ

بابقاء البكاء والحزن المستمرّ وتذكّر تلك الوقائع الهائلة

بقاء دائمی اس رنج و الم کا اور مذکور ہونا ان مصائب دردناک کا

في امّته الى يوم القيمة فقد بلغت نهاية الشهرة

رسول کی امت میں تا قیامت غرض اظہار شہادت کا سرکار کا شہرہ ہو گیا اسی انتہا کا

في الملأ الأعلى والأسفل والغيب والشهادة والجن والإنس

عالم بالا اور عالم خاک مین اور عالم غیب اور عالم شہادت مین اور جن اور آدمیون مین

والناطق والصامت إذا تمهدت هذه المقدمة فلنذكر

اور گویا اور خاموش مین ف جب تمہید اس مقدمہ کی ہو چکی تو ہمکو لازم ہوا ذکر کرنا

ما يتعلق بهذا الباب مع الإشارة إلى ما مهدنا من المقدمة

جو علاقہ رکھتا ہی اس باب سے مع اشارہ اون مضامین کی جنکا تمہید مین مذکور ہو چکا

فنقول أما كون السبطين ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم

سو ہم کہتی ہین کہ ہونا دونو صاحبزادونکا بیٹے جناب پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کے

فله وجهان الأول أن ابن البنت له حكم الابن ولهذا يعد

اس دعوی کی دو دلیلین ہین اول یہہ کہ نواسہ بجای بیٹے کے ہوتا ہی اور اسی جہت سی

عيسى عليه السلام في بني إسرائيل والثاني التبني وقد

عیسے علیہ السلام بنی اسرائیل کہلای ف اور دوسری دلیل یہی کہ حضرت نے دونو کو متبنی کیا تھا

ثبت بطرق متعددة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال هما

چنانچہ ثبت و اوپر کی ہی ثابت ہوا ہی کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ یہہ دونون

ابناي وروى أحمد في مسنده عن أبي إسحاق السبيعي عن

میرے بیٹے ہین اور روایت کی احمد نے اپنی کتاب مسند مین ابو اسحق سبیعی سے ف اوسنے

هانئ بن هانئ عن أمير المؤمنين علي كرم الله وجهه

ہانی بن ہانی سے اوسنے امیر المومنین علی مرتضے کرم اللہ وجہہ سے

قال لما ولد الحسن رضي الله تعالى عنه جاء رسول الله

کہ جب پیدا ہوے امام حسن رضے اللہ تعالی عنہ تشریف لای جناب رسالتمآب

صلى الله عليه وسلم فقال أروني ابني ما سميتموه قالت

صلے اللہ علیہ وسلم اور فرمایا دکھلاؤ میری بیٹے کو کیا نام رکھا ہی تمنی مینی عرض کیا

سمّیتہ حربا قال بل ہو حسن فلما ولد الحسین قال ارونی

حرب حضرت نبی نے فرمایا بلکہ اسکا نام حسن ہی پھر جب پیدا ہوے امام حسین علیہ السلام حضرت نبی نے فرمایا کہ دکھلاؤ

ابنی ما سمّیتموہ قلت حربا قال بل ہو حسین فلما ولد

میری بیٹے کو کیا نام رکھا ہی تمنی مینی عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت نبی نے بلکہ اسکا نام حسین ہی پھر جب پیدا ہوے

الثالث قال ارونی ابنی ما سمّیتموہ قلت حربا قال بل

تیسری صاحبزادی حضرت نبی نے فرمایا دکھلاؤ میری بیٹے کو کیا نام رکھا مین نے عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت نبی نے بلکہ

ہو محسن ثم قال انی سمّیتہم باسماء ولد ہارون شبّر

اسکا نام محسن ہی پھر حضرت نبی نے ارشاد کیا کہ مینی انکے نام رکھے ہین اولاد ہارون علیہ السلام کی ناموں پر یعنی شبر

وشبیر ومشبّر واخرجہ الطبرانی فی الکبیر والدارقطنی

اور شبیر اور مشبر اور اسی کو روایت کیا طبرانی نے اپنی معجم کبیر مین اور دار قطنی نے

فی الافراد والحاکم والبیہقی وابن عساکر کلّہم عن علی

کتاب الافراد مین اور حاکم اور بیہقی اور ابن عساکر نے سب نے حضرت علی

کرّم اللہ وجہہ واخرج البغوی والطبرانی عن سلمان رضی

کرم اللہ وجہہ سے اور روایت کیا محی السنہ بغوی اور طبرانی نے ایسی ہی مطلب کو سلمان فارسی رضی

اللہ تعالی عنہ مثلہ وفی القاموس شبّر کبقّم وشبیر

اللہ عنہ سے اور قاموس مین ہی شبّر بقم کی وزن پر اور شبیر

کقمیر ومشبّر کمحدّث ابناء ہارون علیہ السلام و

قمیر کی وزن پر اور مشبر محدث کے وزن پر بیٹے ہین ہارون علیہ السلام کے

اما کونہما من ابنی لملاحظتہ صلی اللہ علیہ وسلم فمن

اور یہ ہونا حسنین کا آیینہ واسطے پرتوی جمال محمدی صلی اللہ علیہ وسلم کی

وجہین الاوّل من جہۃ السیادۃ المطلقۃ وقد اخرج

دو دکہاں سے ثابت ہی اول بجہت سیادت مطلقہ چنانچہ روایت کی

النسائی والرویانی والضیاء عن حذیفة وابو یعلی عن

نسائی اور رویانی اور ضیای مقدسی نی حذیفہ رضہ سی اور ابو یعلی نی

ابی سعید وابن ماجة عن ابن عمر وابن عدی عن ابن

ابی سعید سے اور ابن ماجہ نے عبداللہ بن عمر سے اور ابن عدی نے عبداللہ بن

مسعود وابو نعیم عن علی والطبرانی فی الکبیر عن عمر

مسعود سی اور روایت کی ابو نعیم نی علی مرتضی سی اور طبرانی نی معجم کبیر میں عمر فاروق سے

وجابر والبراء واسامة بن زید ومالك بن الحویرث و

اور جابر اور براء اور اسامہ بن زید اور مالک بن حویرث سے اور

الدیلمی عن انس وابن عساکر عن عائشة وابن عمر وابن

دیلمی نی انس سے اور روایت کی ابن عساکر نے حضرت عائشہ صدیقہ اور عبداللہ بن عمر اور عبداللہ

عباس وابی رمثة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

عباس اور ابی رمثہ سی کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم نی فرمایا

الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وزاد ابن

کہ حسن اور حسین سردار ہین بہشتی جوانون کے اور ابن

ماجة وغیره وابوهما خیر منهما وعند الطبرانی وابوهما

ماجہ وغیرہ نی اتنی روایت زیادہ کی ہی کہ باپ ان دونوںکا بہتر ہی ان دونوں سی اور طبرانی نی یہہ بڑھایا ہی کہ باپ ان دونوںکا

افضل منهما وزاد الحاکم وابن حبان وغیرهما الا ابنی

ان سے بہی فاضلتر ہی اور حاکم اور ابن حبان وغیرہ نی اتنی روایت اور بی زیادہ کی ہی سوای دو

الخالة عیسی ابن مریم ویحیی بن زکریا ومن متفرعات

خالائی بہائیونکی یعنی عیسی بن مریم اور یحیے بن زکریا اور اس مینہ محمدی ہونیکا

هذه المرتبة کون محبتهما محبته وبغضهما بغضه صلی الله

یہہ اثر ہے کہ محبت حسنین بعینہ محبت رسول خدا ہی اور عداوت انکی گویا حضرت صلی اللہ

عليه وآله وسلم كما وقع في رواية ابن عساكر وغيره عن ابن

علیہ وآلہ وسلم کی عداوت ہی چنانچہ روایت کی ابن عساکر وغیرہ نے عبداللہ بن

عباس من احبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني

عباس سی کہ حضرت نی فرمایا جسنی حسنین سی محبت رکھی تو اوسنی مجھہ سی رکھی اور جسنی اون سی عداوت رکھی مجھسی رکھی

والثاني من جهة مشابهة الصورة فانهما كانا كالتصويرين

اور دوسری وجہ مشابہت ظاہری ہی گویا کہ حسنین حضرت کی دو تصویر تھی

له في الظاهر ايضا فقد اخرج البخاري عن انس قال لم يكن

ظاہر مین چنانچہ روایت کی بخاری نے انس سے کہ نہ تھا

احد اشبه بالنبي صلى الله عليه وسلم من الحسن بن علي

کوئی مشابہ تر ساتھہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم کے حسن بن علی

عليهما السلام وقال في الحسين ايضا كان اشبههم برسول

علیہما السلام سے اور حسین بن علی مین بہی کہا کہ سب سی زیادہ مشابہ تہی ساتھہ رسول

الله صلى الله عليه وسلم وروى هذا الحديث مفصلا الترمذي

اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کی اور اس حدیث کو ترمذی نے مفصل

عن علي كرم الله وجهه وصححه قال الحسن اشبه برسول

جناب امیر کرم اللہ وجہہ سی بہت صحیح نقل کیا ہی کہ حضرت امیر نی فرمایا کہ حسن بہت مشابہ ہین حضرت

الله صلى الله عليه وسلم ما بين الصدر الى الراس والحسين

اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کے چھاتی سے سر تک اور حسین

اشبه بالنبي صلى الله عليه وسلم فيما كان اسفل من ذلك

بہت مشابہ ہین حضرت نبی صلے اللہ علیہ وسلم کی سینہ سی قدم تک

واخرج الترمذي ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ الحسنين

اور روایت کی ترمذی نے کہ حضرت نبی صلے اللہ علیہ وسلم نے حسنین کو اوٹھا لیا

ف ۱ سبحان اللہ کیسی شان ہی ... حسنین کی محبت ... (marginal annotations, partly illegible)

ف ۲ ... حسنین ... مشابہت ...

ف ۳ ... گویا ایک جان دو ...

ف ۴ ... دونون مل کی گویا آپ کی ایک تصویر ... ظاہری فائدہ اس تفصیل کی حدیث سی ... ظاہری تقابل دونون روایتون ... بخاری کا ... تحریر الشہادتین



والحسين فقال من احبني واحب هذين واباهما وامهما

اور فرمایا کہ جو مجھکو دوست رکھیگا اور ان دونونکو دوست رکھیگا اور انکی باپکو

كان معي في درجتي يوم القيمة وقال هذا حديث منكر

دوست رکھیگا تو وہ شخص میری ساتھہ ہوگا درجات مین اور کہا یہہ حدیث منکر ہی ف

وقال جعفر بن محمد عن ابيه قال حج الحسن خمس عشر

اور روایت کی امام جعفر صادق نی اپنی باپ امام محمد باقر سے کہ امام حسن علیہ السلام نی پندرہ

حجة ماشيا وبجائبه تقاد بين يديه وخرج من ماله

حج پیادہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چلی جاتی تہی ف۲ اور دوبار تمام مال

لله مرتين وقاسم لله ماله ثلث مرات حتى انه كان يعطي

خدا کی راہ مین دیڈالا اور تین بار آدہا آدہا مال براہ خدا ابن تقسیم کیا یہان تک کہ ایک دیڈالا

نعلا ويمسك نعلا ويعطي خفا ويمسك خفا وكان

جوتہ ایک رکہا ایک موزہ دیا ایک رکہا ف۳ اور

وفاته رضي الله تعالى عنه سنة تسع واربعين على

وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اونچاس ہجری مین

ارجح الاقوال في اول ربيع الاول او في آخر صفر وهو

بروایت توسے اول ربیع الاول کو یا آخر صفر مین اور یہی

المشهور وسبب موته ان زوجته جعدة بنت الاشعث

مشہور ہی ف۴ اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہہ ہوا کہ آپکی حرم جعدہ بنت اشعث

بن قيس سمته باغواء يزيد بن معاوية وكان يزيد

بن قیس نے زہر دیا آپکو باغوای یزید شقی ابن معاویہ کی اور یزید نی

ضمن لها ان يتزوجها ففعلت فمرض الحسن رضي الله تعالى

اس بات پر اوسکی ساتھہ نکاح کا وعدہ کیا تہا پہر اوسنی ویسا ہی کیا ف۵ تو بیمار رہی حسن رضی اللہ تعالی

عنه اربعين يوما ثم مات فبعثت جعدة الى يزيد تسئله

عنہ چالیس روز پھر انتقال فرمایا بعد اوسکے جعدہ نے یزید پلید کو پیغام بھیجا کہ

الوفاء بما وعدها فقال انا لم نكن نرضاك للحسن افنرضاك

اپنا وعدہ پورا کری تو یزید نے جواب دیا کہ ہم نہیں راضی کہ تو حسن پاس رہے بھلا اپنی جان کی واسطے

لانفسنا فصارت ممن خسر الدنيا والاخرة ذلك هو

ہم کب راضی ہونگے سو ہوگئی وہ کمبخت اون لوگون سے جنہوں نے دین و دنیا دونو برباد کئی اور یہہ

الخسران المبين وكان مرضه الاسهال الكبدي وتقطع

نقصان ہے صریح اور آپ کی بیماری یہہ تھے جگر اور اترنا ان ٹکڑے ٹکڑے ہوکر

الامعاء ولما حضرته الوفاة جاء الحسين رضي الله تعالى

نکلنی تھین اور جب آپ کی وفات ہونی لگی تو جناب امام حسین رضی اللہ تعالی

عنه فقال اي اخي من صاحبك قال تريد قتله قال نعم

عنہ نی آکی پوچھا کہ ای بہائی میری تیری پاس کون تہا جسنی یہہ حرکت کی ف۱ امام حسن نی فرمایا کہ تم اوسکو مارا چاہتے ہو حسین نی کہا کہ ہاں

قال لئن كان صاحبي الذي اظن الله اشد له نقمة وان لم

ف۲ امام حسن نی فرمایا کہ اگر وہی ہی قاتل میرا جو میری گمان میں ہی تو اللہ بڑا سخت بدلا لینی والا ہی ف۳ اور اگر وہ قاتل

يكنه ما احب ان تقتل لي بريئا ثم قال لقد سقيت السم

نہیں جسپر میرا گمان ہی تو مین نہیں چاہتا کہ تم بیگناہ کو مارو میری واسطے بعد اسکے امام حسن نے فرمایا کہ مجھکو کتنے بار زہر

مرارا وما سقيت مرة اشد من هذه وكان عمره الشريف

پلایا ہی پر ایسا سخت کبھی نہیں پلایا ف۴ اور تھی عمر شریف آپ کی

خمسة واربعين سنة وستة اشهر الا اياما وقد ولد

ساڑھے پینتالیس برس سے کچھ دن کم اور آپ پیدا ہوئے

للنصف من شعبان سنة ثلث من الهجرة على الصحيح

پندرھویں شعبان سنہ تین ہجری میں بموجب روایت صحیح کی

وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ هٰذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ السِّرِّيَّةِ الَّتِي

اور بعضی روایت میں آیا ہی کہ رمضان میں پیدا ہوی یہہ ماجرا شہادت مخفی کا تھا جو

اخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَكْبَرُ وَأَمَّا الشَّهَادَةُ الْجَهْرِيَّةُ الَّتِي

بڑی صاحبزادی کو مخصوص ہوئی ہر شہادت ظاہری جو مخصوص

اخْتُصَّ بِهَا السِّبْطُ الْأَصْغَرُ فَهِيَ مِنْ أَكْبَرِ الْوَقَائِعِ

ہوئی چھوٹے صاحبزادی کو سووہ بڑا رقعہ

الْمَشْهُورَةِ وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كَوْنُهَا جَهْرِيَّةً وَسَبَبُهَا أَنَّهُ

مشہور ہی اور شہرت کا سبب یہہ ہی کہ اوسکا نام ہی شہادت ظاہری اور سبب شہادت کا یہہ ہوا

لَمَّا تَمَلَّكَ يَزِيدُ وَتَسَلْطَنَ وَذٰلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ

کہ جب یزید پلید مالک اور بادشاہ بنا ماہ رجب سنہ ساٹھہ ہجری میں

بِدِمَشْقَ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ إِلَى

شہر دمشق میں تو اوسنی نامی لکھی سب ملکوں میں بیعت لینی کی واسطی اور لکھا

عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنَ

عامل کو جو مدینے میں تھا یعنی ولید بن عقبہ کو کہ بیعت لیوے

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ

حسین علیہ السلام سے سو انکار کیا حسین علیہ السلام نی

بَيْعَتِهِ لِأَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا وَخَرَجَ

اوسکی بیعت سی اسواسطے کہ تھا یزید مرد فاسق شرابی ظالم اور کوچ کیا

الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لِأَرْبَعٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ

امام حسین یعنی مکے کی طرف چوتھی تاریخ شعبان کے پہر مکی میں پہنچے

وَأَقَامَ بِهَا وَلَمَّا وَصَلَ الْخَبَرُ إِلَى أَهْلِ كُوفَةَ اتَّفَقَ مِنْهُمْ جَمْعٌ

اور وہاں ٹھہری اور جب یہہ خبر کوفے والوں کو پہنچی تو اتفاق کیا اونمیں سی بہت گروہ نے

بیان شہادت حضرت امام حسین علیہ السلام کا

ف: بموجب بعضی روایت کے ماہ رمضان شریف میں پیدا ہوئی ... جو شہادت تھی ... سے حضرت امام حسین ... کو نصیب ہوئی

ف: جب سلطان ... سلیمین ... سو خدا نے ... انبیاء ... کو ... ظاہرًا سی ... اور امتحان اوامر ... اور نواہی ... اور ابتلا ... کی ... اور ... جیسی ... اوروں کو ... انبیا اور ... اہل بیت ... کی ... ایسا ہی ... حسین کی ... بعد ... یزید پلید

كثيرٌ وكتبوا إلى الحسين عليه السلام يدعونه اليهم و
اور لکہا جناب امام حسین علیہ السلام کو کہ آپ آ ئیے ہمارے

يبذلون له بالقيام بين ايديهم بانفسهم واموالهم
پاس ٹہرین ہم مدد کو جان اور مال سی حاضر ہین

وبالغوا في ذلك وتتابعت اليه نحو مائة وخمسين
اور بہت مبالغہ اسمین کیا اور تار بندہا خطونکا آپ کی طرف قریب ڈیرہ سو

كتابا من كل طائفة وجماعة فسيّر اليهم ابن عمه مسلم
خط کے ہر ایک فرقہ اور گروہ کی طرف سی پہر روانہ کیا امام نی انکی طرف چچازاد بہائی مسلم

بن عقيل وحثهم على نصرته وحمايته فلما وصل مسلم
بن عقیل کو اور انکو تاکید کی مسلم کی مدد اور حمایت پر پہر جب پہنچے مسلم

الكوفة نزل في دار المختار بن عبيد وبايع الحسين على
کوفے مین اوترے گہر مین مختار بن عبید کی اور بیعت کی امام حسین کی

يديه خلق كثير اكثر من اثني عشر الفا فاطلع على
مسلم کی ہاتہہ پر بہت خلق نے زیادہ بارہ ہزار آدمیون سی ف پہر اوسکی خبر ہوئی

ذلك النعمان بن بشير والي الكوفة من جانب يزيد و
نعمان بن بشیر کو جو کوفے کی حاکم تہے یزید کی طرف سے اور

كان صحابيا فهدد الناس على ذلك لكن اكتفى بمجرد التهديد
تہے وہ صحابی سو دہمکایا لوگونکو اس بیعت سے لیکن فقط دہمکی پر ٹالا

ولم يتعرض لاحد فكتب مسلم بن يزيد الحضرمي وعمارة
اور کسیکا تعرض نہ کیا ف تو لکہہ بہیجا مسلم بن یزید حضرمی اور عمارہ

بن الوليد بن عقبة الى يزيد يخبرانه عن امر مسلم وميل
بن ولید بن عقبہ نے یزید کو خبر مسلم کی حال کی اور رجوع

بیان ۱۲ شہادت حضرت مسلم علیہ السلام کا

ف اور ایک روایت مین اٹھارہ ہزار اور ایک روایت مین تیس ہزار اور ایک روایت مین چالیس ہزار ہے لیکن پہلی صحیح ہے

ف ۲ یہ رخصت نعمان کا سبب بہ ظاہر ہوا ۱۲

أهل الكوفة إليه وتغافل النعمان بن بشير عنه فعزل

اہل کوفہ کی اوسکی طرف اور غفلت کرنا نعمان بن بشیر کا سو معزول کیا

يزيد النعمان وولى مكانه عبيد الله بن زياد وكان واليا

یزید نی نعمان کو اور اوسکی جگہہ کوفی کا حاکم کیا عبید اللہ بن زیاد کو اور وہ پہلی حاکم تہا

على البصرة فتوجه عبيد الله بن زياد من البصرة إلى الكوفة

بصری کا پہر چلا عبید اللہ بن زیاد بصرے سے کوفے کو

ودخلها ليلا من جهة البادية في لباس أهل الحجاز وأوهم

اور پہنچا وہان رات کو جنگل کی طرف سے حجازیون کے لباس مین اور دہوکا دیکر

أنه الحسين عليه السلام فاستقبله الناس في ظلمة الليل

آپ کو حسین علیہ السلام بنایا سو پیشوائی کی لوگون نی اندہیری رات مین

وسلموا عليه ومشوا بين يديه وقالوا مرحبا بك يا ابن رسول

اور سلام کیا اوسکو اور چلی آسکے آگی اوسکی اور کہتے تہے خوب ای آپ ای فرزند رسول

الله قدمت خير مقدم فسكت حتى دخل دار الامارة فلما

اللہ آنا تمہارا مبارک ہو سو چپکا رہا یہان تک کہ پہنچ گیا حاکم نشین مکان مین پہر جب

أصبح جمع الناس وقرء عليهم منشور الإيالة وهددهم

صبح ہوئی تو جمع کیا ابن زیاد نی لوگون کو اور پڑہی رو برو اونکی اپنی حکومت کی سند اور بہت دہمکایا

وحذرهم عن مخالفة يزيد وفرق جماعة مسلم بن عقيل

اور ڈرایا اونکو یزید کی مخالفت سے اور پہوٹ ڈالدی جماعت مسلم بن عقیل مین

بالحيلة والتدبير واختفى مسلم في دار هاني بن عروة

حیلہ اور تدبیر سی اور چہپ رہے مسلم گہر مین ہانی بن عروہ کے

فأرسل عبيد الله محمد بن الأشعث مع فوج إلى داره

پہر بہیجا عبید اللہ بن زیاد نی محمد بن اشعث کو تہوڑی سی فوج کی ساتہہ ہانی کی گہر

فاتوا بهانئ بن عروة فحبسه وحبس جميع رؤساء الكوفة

سو وه پکڑ لائی ہانی بن عروه کو پھر اوسکو قید کیا اور قید کیا سب رئیسون کو فی کو

عنده فی القصر واتی الخبر مسلما فنادی شعاره فاجتمع

اپنی پاس ایک محل مین اور جب مسلم کو یہ خبر پہنچی تو پکارا مسلم نی اپنی گروه کو سو جمع ہوگئی

معه اربعون الفا واحاطوا حول القصر فامر عبید الله

اوسکے ساتهه چالیس ہزار اور گہیر لیا اونہون نی اوس محل کو پہر حکم کیا عبید الله بن

الاساری من رؤساء الکوفة ان یکلموا عشائرهم

زیاد نی قیدی رئیسون کو فی کو تا سمجها دین اپنے لوگون کو

ویردوهم عن رفاقة مسلم فکلموهم فتفرقوا کلهم

اور پہیر دین اونکو رفاقت سی مسلم کے چنانچه اونکے سمجهانی سی متفرق ہوگئے سب لوگ

وامسی مسلم فی خمس مائة فلما اختلط الظلام ذهب

اور شام تک ساتهه ره گئی مسلم کی فقط پانسو آدمے جب اندهیرا ہوا تو چنپت ہوی

اولئك ایضا وبقی مسلم وحده فتردد فی الطریق فاتی

وه سبہی ف١ اور مسلم اکیلے ره گئی تو متردد ہوے راه مین ف٢ پہر پہنچی

منزل امراة فاستسقاها فسقته وادخلته فی منزلها

ایک عورت کی گہر پر ف٣ اوس سی پانی مانگا سو اوس نیکبخت نے پانی پلایا اور چہپا رکہا مسلم کو اپنی گہر مین

وکان ابنها مولی محمد بن الاشعث فانطلق فاخبر محمدا

اور تها بیٹا اوس عورت کا چیله محمد بن اشعث کا اوسنی جاکر اپنی میان کو خبر دی

واخبر محمد عبید الله فبعث عبید الله عمرو بن حریث

اور اوسنی عبید الله بن زیاد سی یہه حال کہا پہر بہیجا عبید الله بن زیاد نی عمرو بن حریث

صاحب الشرط ومحمد بن الاشعث فاحاطا بالدار فخرج

کوفی کی کوتوال کو اور محمد بن اشعث کو سو اوسنی جاکر گہیر لیا گہر کو تو نکلے

ف١ منقول ہی که جب حضرت مسلم نی کوفه کی مسجد مین بہت وقت مغرب کی جماعت بڑی ثواب کی ساتهه پانسو آدمی تهی اور جب سلام پہیرا ایک بہی نه تها ایسی جلدی بہاگ گئی ١٢ تحریر

ف٢ یعنی ٹہکانی کی تلاش مین ١٢ تحریر الشهادتین

ف٣ اوسکا نام تها طوعه پیاس کی شدت مین اوس سی پانی مانگا اوسنی پانی پلایا اور سعادت جانکر اپنی گہر مین رکہا ١٢ تحریر الشهادتین

مُسْلِمٌ بِسَيْفِهِ يُقَاتِلُهُمْ فَاَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْاَشْعَثِ الْاَمَانَ

مسلم تلوار لیکر اور لڑنے لگے پہر دی مسلم کو محمد بن اشعث نے امان

فَجَاءَ بِهِ اِلَى عُبَيْدِ اللهِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَاَلْقَى جُثَّتَهُ اِلَى النَّاسِ

اور لی گیا پاس عبید اللہ بن زیاد کی سو اوس شقی نی گردن مارا مسلم مظلوم کو اور اونکی لاش کو لوادی لوگوں کے روبرو

وَصَلَبَ هَانِئًا وَكَانَ ذٰلِكَ لِثَلٰثٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ

اور سولی دیا ہانی کو ف اور تہا یہہ واقعہ تیسرے تاریخ ذی حجہ

سَنَةَ سِتِّيْنَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَقَتَلَ عُبَيْدُ اللهِ مُحَمَّدًا وَاِبْرَاهِيْمَ

سنہ ساٹہہ ہجرے مین اور شہید کیا ابن زیاد نی محمد اور ابراہیم

اِبْنَيْ مُسْلِمٍ اَيْضًا مَعَهُ وَفِيْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ

دونون بیٹون مسلم کو ساتہہ اونکے اور جس دن مسلم شہید ہوئی اوسی دن چلی جناب حسین علیہ

السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ اِلَى الْكُوْفَةِ وَقِيْلَ كَانَ خُرُوْجُهُ يَوْمَ

السلام مکے سے کوفے کی طرف ف اور بعضون نی کہاہی کہ روانہ ہوئی آٹہوین

التَّرْوِيَةِ وَكَانَ سَبَبُ خُرُوْجِهِ اَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيْلٍ كَانَ قَدْ

ذی حجہ کو اور سبب روانگے کا یہہ ہوا کہ مسلم بن عقیل نے بتاکید

كَتَبَ اِلَيْهِ يَلْتَمِسُ قُدُوْمَهُ وَلَمَّا تَجَهَّزَ بِالْخُرُوْجِ مَنَعَهُ عَنْ

لکہا تہا کہ یہان تشریف لائیے ف اور جب آپ نی تیاری کی چلنی کی منع کیا اونکو

ذٰلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ وَجَابِرٌ وَاَبُوْ سَعِيْدٍ الْخُدْرِيُّ

اس سفر سے عبداللہ بن عباس اور عبداللہ بن عمر اور جابر اور ابو سعید خدری

وَاَبُوْ وَاقِدٍ اللَّيْثِيُّ فَلَمْ يَمْتَنِعْ بِمَنْعِهِمْ وَقَالَ اِنِّيْ سَمِعْتُ اَبِيْ

اور ابو واقد لیثی نی ف سو نہ مانا امام نی اونکے منع کو اور فرمایا کہ سناہی مینی اپنی والد علی مرتضی کو کہ

يَقُوْلُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ اِنَّ كَبْشًا

کہتے تہے کہ سنا ہی مین نے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سی کہ ایک مینڈہا ہی کے سبب

يستحل به مكة فلا اكون انا ذلك الكبش وسار مع اثنين

بی حرمتی کعبہ کی ہوگی سو کہیں میں نہ ہوں وہ مینڈھا اور کوچ کیا امام نی

وثمانين نفسا من اهل بيته وشيعته ومواليه فسمع

بیاسی آدمیوں کی ساتھہ کہ وہ آپ کے گھر والے اور خادم اور غلام تھے پھر امام نی

في اثناء الطريق بقتل مسلم وتفرق جماعته فقصد

راہ میں خبر سنی شہادت مسلم کی اور پھوٹ انکے گروہ کی تو آپ نی

الرجوع فقال بنو عقيل والله لا نرجع حتى نصيب ثارنا

پلٹنی کا ارادہ کیا سو کہنی لگے مسلم کی بھائی کہ واللہ ہم نہیں پلٹنی کی یہاں تک کہ ہم اپنا بدلا پاویں

او نقتل فقال الحسين عليه السلام لا خير في الحيوة بعدكم

یا مارے جاویں تب فرمایا امام حسین علیہ السلام نے کہ کچھہ خوبی نہیں زندگی میں تمہاری بعد

ثم سار نحو العراق حتى اذا كان على مرحلتين من الكوفة

پھر امام چلے عراق کی طرف یہاں تک کہ جب دو منزل رہ گیا کوفہ

لقيه الحر بن يزيد الرياحي ومعه الف فارس من اصحاب ابن زياد

آملا امام کو حر بن یزید ریاحی اور اوسکی ساتھہ ہزار سوار تھی ابن زیاد کی ساتھہ والی

شاكي السلاح فقال للحسين عليه السلام ان عبيد الله بن

ہتھیار بند سو کہا حر نی امام حسین علیہ السلام سے کہ مجکو عبید اللہ بن

زياد قد ارسلني اليك وامرني ان لا افارقك حتى اقدم

زیاد نے بھیجا ہے آپ کی پاس اور مجکو حکم دیا ہی کہ نہ چھوڑوں آپ کو یہاں تک کہ اوسکے

بك اليه وانا والله كاره فقال الحسين عليه السلام

پاس لیجاؤں اور واللہ میں مجبور ہوں تو فرمایا امام حسین علیہ السلام نے

اني لم اقدم هذا البلد حتى اتتني كتب اهله وقدمت

کہ میں نہیں آیا اس شہر کو یہاں تک کہ میری پاس بہت سی خط اور پیغامی

عليّ رسلهم وانتم من اهل الكوفة فان دمتم على بيعتكم

اس شہر کے پہنچے اور تم کوفے کے رہنے والے ہو سو اگر تم قائم رہو اپنی بیعت اور اقرار پر

دخلت مصركم والا انصرفت فقال له الحر والله ما اعلم

تو میں چلوں تمہاری شہر میں اور نہیں تو پلٹ جاؤں حُر نے کہا واللہ مجھکو خبر نہیں

هذه الكتب ولا الرسل ولا يمكنني الرجوع الى الكوفة

ان خطوں کی اور نہ پیغامیوں کی اور میں پلٹ ہی نہیں سکتا کوفے کی طرف

فلا افارقك او اقدم بك اليه وطال الكلام بينهما

سو میں اب نہیں چھوڑونگا یہانتک کہ آپ کو اوسکے پاس لیجاؤں اور بہت سی گفتگو درمیان میں رہی

فانحرف الحسين عن طريق الكوفة ونزل بكربلاء

تو مڑے امام حسین کوفے کی راہ سے اور کربلا میں جا کر اوترے

فى اليوم الثانى من المحرم سنة احدى وستين ولما

دوسری تاریخ محرم سنہ اکسٹھ ہجری میں اور جب

نزل بها سأل عن اسمها فقيل هذا موضع يقال له كربلاء

وہاں اوترے پوچھا اس جگہہ کا کیا نام ہے لوگوں نے کہا اسکو کربلا کہتے ہیں

فقال هذا موضع كرب وبلاء فنزل القوم وحطوا الاثقال

فرمایا یہہ جگہہ ہے رنج اور بلا کی پھر اوترے سب لوگ اور اوتار رکھے بوجھ

ونزل الحر وجيشه قبالة الحسين عليه السلام بارض

اور اوترا حر مع اپنے لشکر روبرو امام حسین علیہ السلام کی زمین

كربلاء ثم كتب ابن زياد كتابا الى الحسين عليه السلام

کربلا پر پھر لکھہ بھیجا ابن زیاد نے ایک خط امام حسین علیہ السلام کو

يطالبه الى بيعة يزيد فلما ورد الكتاب على الحسين

کہ بیعت کر لیجیے یزید کی پھر جب خط پہنچا امام حسین علیہ السلام کے پاس

فقرأه وألقاه وقال عليه السلام للرسول ما له عندي جواب

اور آپ نے اوسے پڑھا ہاتھہ سے ڈال دیا اور فرمایا ایلچی سے کہ اسکا میری پاس کچھہ جواب نہین

فرجع الرسول إلى ابن زياد فاشتد غضبه وجمع الناس

سو پھر گیا ایلچی ابن زیاد پاس تو یہہ جواب سنکر ٹہر گیا غصہ ابن زیاد کا اور لوگونکو جمع کیا

وجهز العساكر وجعل مقدمها عمر بن سعد وكان واليا

اور فوجین تیار کین اور اونکا سپہ سالار بنایا عمر بن سعد کو اور تھا عمر بن سعد

على الري فاستعفى من خروجه إلى قتال الحسين فقال

ملک ری کا حاکم سو اوسنے پہلو تہی کی امام کی طرف جانی سے واسطی لڑائی کے تو کہا

له ابن زياد إما أن تخرج وإما أن تترك ولاية الري

ابن زیاد نی یا تو لڑنے کو جا یا چھوڑ دے حکومت ری کی

وتقعد في بيتك فاختار ولاية الري وطلع إلى قتال الحسين

اور بیٹھہ رہ گھر مین اپنی سو اوسنے حکومت ری کی اختیار کی اور امام حسین علیہ السلام سی لڑنے کو چلا

بالعساكر فما زال ابن زياد يجهز مقدما ومعه طائفة من

فوج لیکر سو ابن زیاد بد نہاد بھیجتا گیا ایک ایک سردار اور اوسکی ساتھہ تھوڑا

الناس إلى أن اجتمع عند عمر بن سعد اثنان وعشرون

لشکر یہان تک کہ جمع ہو گئے عمر بن سعد کے پاس بائیس

ألفا ما بين فارس وراجل فنزلوا بشاطئ الفرات وحالوا

ہزار سوار اور پیادے اور اوترے کنارے دریای فرات کی اور حائل ہو گئے

بين الماء وبين الحسين عليه السلام وأصحابه وكان أكثر

پانی مین اور امام حسین علیہ السلام کی لوگون مین اور اکثر

من خرج معه لقتال الحسين عليه السلام هم الذين كاتبوا

عمر بن سعد کی ہمراہ امام حسین علیہ السلام سے لڑنے کو وہی آئی تھی جن لوگون نی آپ کو خط لکھے

وَبَايَعُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تَيَقَّنَ اَنَّ الْقَوْمَ مُقَاتِلُوهُ

اور بیعت کی تھے — پھر جب امام کو یقین ہوا کہ لوگ آپ سے لڑیں گے

اَمَرَ اَصْحَابَهُ فَاحْتَفَرُوا حُفْرَةً شَبِيْهَةً بِالْخَنْدَقِ حَوْلَ الْعَسْكَرِ

حکم دیا اپنے یاروں کو تو انہوں نے کھودا گڑھا بطور خندق گرد لشکر کے

وَجَعَلُوا لَهَا جِهَةً وَاحِدَةً يَكُوْنُ الْقِتَالُ مِنْهَا وَرَكِبَ عَسْكَرُ

اور اس کا صرف ایک دروازہ رکھا کہ اس سے لڑیں اور سوار ہوا لشکر

ابْنِ سَعْدٍ وَاَحْدَقُوا بِالْحُسَيْنِ وَزَحَفُوا وَاقْتَتَلُوا وَلَمْ يَزَلْ

ابن سعد کا اور گھیرا امام حسین کو اور ہجوم کر کے قتل کرنا شروع کیا

يُقْتَلُ مِنْ اَهْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَصْحَابِهِ وَاحِدٌ بَعْدَ

اور شہید ہونے لگی امام حسین علیہ السلام کی گھروالی اور ساتھی ایک دوسرے کے بعد

وَاحِدٍ اِلٰى اَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنِيْفُ عَلٰى خَمْسِيْنَ رَجُلًا فَعِنْدَ

یہاں تک کہ شہید ہو گئے ان میں زیادہ پچاس آدمیوں سے پھر

ذٰلِكَ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَا مِنْ مُغِيْثٍ يُغِيْثُنَا

تو چلائے امام حسین علیہ السلام کہ کیا کوئی فریادرس ہے کہ اللہ کے واسطے ہماری فریاد

لِوَجْهِ اللّٰهِ اَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

کوئی ہے بچانے والا کہ بچاوے حرم رسول اللہ صلی اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيْدَ الرِّيَاحِيِّ الَّذِيْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ

علیہ وسلم کو سو یکایک ناگہاں حر بن یزید ریاحی جس کا ذکر آگے ہو چکا

قَدْ اَقْبَلَ عَلٰى فَرَسِهِ اِلَيْهِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِنِّيْ كُنْتُ اَوَّلَ

آگے بڑھ کر آیا اپنے گھوڑے پر سوار امام حسین علیہ السلام کے پاس اور کہنے لگا اے فرزند رسول اللہ میں سب سے پہلے

مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ وَاَنَا الْاٰنَ فِيْ حِزْبِكَ فَمُرْنِيْ لِاَنْ اَكُوْنَ

نکلا تھا آپ سے لڑنے کو اور اب میں اس وقت سے آپ کی گروہ میں آگیا سو مجھ کو اجازت دیجیے کہ میں

مَقْتُولًا فِي نُصْرَتِكَ لَعَلِّيْ أَنَالُ شَفَاعَةَ جَدِّكَ غَدًا ثُمَّ كَرَّ

مارا جاؤن آپ کی مدد مین شاید اس جانثاری سی تمہاری نانا کی شفاعت قیامت مین مجکو نصیب ہو پہر حملہ کیا

عَلَى عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتّٰى قُتِلَ وَقُتِلَ

لشکر عمر بن سعد پر پہر خوب لڑتا رہا اوس گروہ بیدین سی یہان تک کہ وہ آپ شہید ہوا اور

مَعَهُ أَخُوهُ وَابْنُهُ وَمَوْلَاهُ أَيْضًا فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتّٰى قُتِلَ أَصْحَابُ

اوسکی ساتہہ اوسکا بہائی اور بیٹا اور غلام سب شہید ہوئی پہر خوب لڑائی ہوئی یہان تلک کہ مدی گئی ہمراہی

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْرِهِمْ وَوَلَدُهُ وَإِخْوَتُهُ وَبَنُو عَمِّهِ

امام حسین علیہ السلام کی اسباب کے سب اور اونکے صاحبزادی اور بہائی اور چچیری بہائی

وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَبَارَزَ بِنَفْسِهِ وَسَيْفُهُ مُصْلَتٌ فِي يَدِهِ فَلَمْ

اور آپ تنہا رہ گئی پہر خود مقابل آئی اور ننگی تلوار آپ کے ہاتہہ مین تہی پہر

يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيَقْتُلُ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتّٰى قَتَلَ مِنْهُمُ الْكَثِيرَ فَأَثْخَنَتْهُ

لڑتے رہے اور جو صف سی نکلتا تہا اوسکو آپ مارڈالتی تہی یہان تک کہ مارا اونمین سے بہت لوگونکو پہر تو چور چور کرڈالا

الْجِرَاحَاتُ وَالسِّهَامُ تَأْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأَقْبَلَ الشِّمْرُ

زخمون نی اور تیر برسنی اسکے چارون طرف سے اور سامنے آیا شمر

ذُو الْجَوْشَنِ السَّكُونِيُّ فِي كَتِيبَتِهِ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ وَ

ذی الجوشن سکونی اپنی فوج کے ساتہہ سو حائل ہوگیا درمیان امام اور درمیان خیمہ

حَرَمِهِ فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيْحَكُمْ يَا شِيعَةَ

اہل بیت کی پہر للکاری امام حسین علیہ السلام کہ خرابی ہو تمہاری ای گروہ

الشَّيْطَانِ أَنَا الَّذِي أُقَاتِلُكُمْ فَمَا لَكُمْ تَتَعَرَّضُونَ لِلْحَرَمِ فَإِنَّ

شیطان مین تمسے لڑتا ہون تمکو گہروالون سے کیا کام

النِّسَاءَ لَمْ يُقَاتِلْنَكُمْ فَقَالَ الشِّمْرُ لِأَصْحَابِهِ كُفُّوا عَنِ النِّسَاءِ

بیبیان تو تمسے نہین لڑتین ف یہہ سنکر شمر نی اپنی لوگون سی کہا نہ جاؤ عورتون کی طرف

سکون بالفتح نام قبیلہ ایست از یمن ۱۲ صراح

ف یعنی یہہ کیا نامردی ہی کہ بیبیون بیگناہ سی تم متعرض ہوتی ہو ۱۲ منہ

وَاَقْصَدُوْا الرَّجُلَ فِیْ نَفْسِہٖ فَمَا لُوْا بِالسِّہَامِ وَالرِّمَاحِ حَتّٰی

تو اسی شخص کو سو وہ ظالم پہر پڑی امام پر تیر اور نیزہ لیکر یہانتک کہ

سَقَطَ عَلَی الْاَرْضِ شَہِیْدًا وَجَزَّ رَاْسَہٗ نَصْرُ بْنُ خَرْشَۃَ

گر پڑے آنحضرت زمین پر شہید ہوکر اور سر مبارک کو کاٹنی لگا نصر بن خرشہ

فَلَمْ یَقْدِرْ عَلٰی قَطْعِ رَاْسِہٖ فَنَزَلَ خَوْلِیُّ بْنُ یَزِیْدَ فَقَطَعَ

سو نہ کاٹ سکا تب اوترا خولی بن یزید تو اوسنی کاٹا

رَاْسَہٗ وَفِیْ رِوَایَۃٍ فَقَالَ الشِّمْرُ لِاَصْحَابِہٖ وَیْلَکُمْ مَا تَنْتَظِرُوْنَ

اور ایک روایت مین یون ہی کہ کہا شمر ملعون نی اپنی ساتہیون کو کمبختون اب کیا راہ دیکہتی ہو

بِالرَّجُلِ وَقَدْ اَثْخَنَتْہُ الْجِرَاحَاتُ فَتَوَالَتْ عَلَیْہِ السِّہَامُ وَ

اب تو چور چور کیا ہی اس شخص کو زخمون نی پہر پہنسنی ہی تار بندگیا امام حسین علیہ السلام پر تیر اور

الرِّمَاحُ حَتّٰی وَصَلَ سَہْمٌ شَقِیٌّ مِنَ الْاَشْقِیَاءِ اِلٰی حَنَکِہٖ

نیزونکا یہان تک کہ پار ہوگیا ایک ظالم کا تیر تالو مبارک سے

فَسَقَطَ عَنِ الْفَرَسِ ضَرَبَہٗ شِمْرٌ عَلٰی وَجْہِہٖ فَاَدْرَکَہٗ سِنَانُ

پہر گر پڑی آنحضرت گہوڑی سی اور اوسی حال مین تلوار ماری شمر نامردنی چہرہ مبارک پر پہر آ پہونچا سنان

بْنُ اَنَسِ النَّخَعِیُّ فَطَعَنَہٗ بِرُمْحٍ وَنَزَلَ خَوْلِیُّ بْنُ یَزِیْدَ

بن انس نخعی نے نیزہ مارا اور اوترا خولی بن یزید

لِیَقْطَعَ رَاْسَہٗ فَارْتَعَدَتْ یَدَاہُ فَنَزَلَ اَخُوْہُ شِبْلُ بْنُ یَزِیْدَ

سر کاٹنے کو سو کانپنی لگے اوسکے ہاتہ پہر اوترا اوسکا بہائی شبل بن یزید

فَقَطَعَ رَاْسَہٗ وَدَفَعَہٗ اِلٰی اَخِیْہِ خَوْلِیٍّ ثُمَّ دَخَلُوْا عَلَی الْحَرَمِ

اوسنی کاٹا سر مبارک کو اور حوالہ کیا اپنے بہائی خولی کو بعد اسکی گہس پڑی اہل بیت کی خیمہ مین

وَاَسَرُوْا اثْنَیْ عَشَرَ غُلَامًا مِنْ بَنِیْ ہَاشِمٍ وَمَنْ کَانَ مِنَ النِّسَاءِ

اور قید کر لیے بارہ لڑکے بنی ہاشم سی اور جتنی بیبیان تہین

ف ۱ نصر — بعض نسخ مین نصر بن خرشہ کی جگہ یہی ہی کہ نصر بن خرشہ نی سر مبارک کی کاٹنی کا ارادہ کیا لیکن صحیح روایت یہی ہی کہ یہ شقی و ملعون شمر ذی الجوشن تہا کذا فی کتب السیر

ف ۲ یزید کی تقدیر مین کہی تہی ولید سی صادر ہوئی ۱۲ تحریر — اگرچہ امام حسین کا قتل یزید سی ملعون شمر کی ہی ہاتہ سی ہوا ہی لیکن صحیح یہی ہی کہ سنان بن انس نی نیزہ مارا — کذا فی الصحیح

ف ۳ ابن زیاد — ۱۲ تحریر

وأمر عمر بن سعد وشمر نفراً فركبوا خيولهم وأوطئوا

اور حکم کیا عمر بن سعد اور شمر ذوالجوشن نے لوگوں کو سو گھوڑوں پر چڑھکے گھوڑوں سے روندھ ڈالا

الحسين عليه السلام وأرسلوا الرأس المكرم مع بشير

امام حسین علیہ السلام کو اور بھیجا سر مبارک بشیر

بن مالك وخولي بن يزيد إلى ابن زياد واستشهد مع

بن مالک اور خولی بن یزید کے ساتھ ابن زیاد پاس اور شہید ہوئے

الحسين عليه السلام من أهل بيته العباس وعثمان

امام حسین علیہ السلام کے ساتھ آپ کے اہل بیت میں سے عباس اور عثمان

ومحمد وعبد الله وجعفر بنو علي بن أبي طالب والقاسم و

اور محمد اور عبد اللہ اور جعفر پانچ بیٹے حضرت علی بن ابی طالب کے اور قاسم ابو

عبد الله وعمر وأبو بكر بنو الحسن بن علي وقتل معه

عبد اللہ اور عمر اور ابو بکر چار بیٹے امام حسن علیہ السلام کے اور

ابناه علي الأكبر فإنه قاتل بين يدي أبيه حتى قتل

دو بیٹے خود امام حسین علیہ السلام کے ایک علی اکبر کہ وہ اپنے باپ کے سامنے خوب لڑے یہاں تک کہ شہید ہوئے

شهيداً وعبد الله قتل صغيراً بكربلاء جاءه سهم شقي

دوسرے عبد اللہ بچے ہی مارے گئے کربلا میں اپنے باپ کی گود میں تھے کہ ناگہاں تیر آلگا ایک شقی کا

وهو في حجر أبيه فقتله وقتل معه محمد وعون ابنا عبد الله

سو شہید ہوئے اور امام حسین کے ساتھ شہید ہوئے محمد اور عون دو بیٹے عبد اللہ

بن جعفر وعبد الله وعبد الرحمن وجعفر بنو عقيل بن

بن جعفر طیار کے اور عبد اللہ اور عبد الرحمن اور جعفر تین بیٹے عقیل بن

أبي طالب رضي الله تعالى عنهم وكانت شهادته يوم

ابی طالب کے راضی ہوا اللہ تعالے ان سب سے اور امام شہید ہوئے دسویں تاریخ

عاشوراء سنة احدى وستين من الهجرة وله يومئذٍ

محرم سنہ اکسٹھ ہجرے مین اور جب آپ کی عمر تہے

ستة وخمسون سنة وخمسة اشهر وخمسة الايام

چہپن برس اور پانچ مہینے اور پانچ دن کی

وامر الشقي ابن زياد بالراس المكرم فدار به في سكك

اور ابن زیاد بدنہاد کی حکم سی سر مبارک کو پہرایا کوچی کی گلیون مین

الكوفة ثم ارسله مع رؤس سائر الشهداء وسبايا

پہر بہیج دیا سر مبارک اور شہیدون کی سرون کی ساتہہ اور

اهل البيت الى يزيد بن معاوية مع شمر ذي الجوشن

اہل بیت کے قیدیون کو یزید بن معاویہ پاس ساتہہ شمر ذی الجوشن کی

وكان بدمشق ثم وجه ذرية الحسين عليه السلام

شہر دمشق مین پہر روانہ کیا یزید نی اہل بیت اور سر مبارک حسین علیہ السلام کو

وراسه مع علي بن الحسين الى المدينة انا لله وانا اليه

ساتہہ امام زین العابدین کی مدینہ کی طرف ہم سب اللہ ہی کی ہین اور ہم سب کو اوسی کی طرف

راجعون واما اخبار النبي صلى الله عليه وآله وسلم

پہر جانا پر خبر دینا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کا

بهذه الواقعة الهائلة من جهة الوحي بواسطة جبرئيل

اس واقعہ ہولناک سے بواسطہ وحے جبرئیل

وغيره من الملائكة فمشهور متواتر ومن ذلك ما اخرجه ابن

وغیرہ فرشتون کے سو مشہور اور متواتر ہی از انجملہ وہ حدیث ہی کہ روایت کی ابن

سعد والطبراني عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله

سعد اور طبرانی نے حضرت عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا سی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ

عليه وآله وسلم قال اخبرني جبرئيل ان ابني الحسين يقتل

عليه وآله وسلم نے فرمايا كہ مجكو خبر دى جبرئيل نے كہ ميرا بيٹا حسين مارا جائيگا

بعدي بارض الطف وجاءني بهذه التربة فاخبرني انها

ميرے بعد زمين طف مين ف١ اور ميرے پاس يہہ مٹى لائى جبرئيل اور مجھسے كہا كہ يہى اونكے

مضجعه ومنه ما اخرجه ابو داود والحاكم عن ام الفضل

ليٹنے كى جگہہ ہى ف٢ اور ازانجملہ وہ حديث ہى كہ روايت كى ابو داود نے اور حاكم نے ام الفضل

بنت الحارث ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اتاني

بيٹى حارث سے ف٣ كہ رسول خدا صلے اللہ عليه وآله وسلم نے فرمايا كہ ميرے پاس آئى

جبرئيل فاخبرني ان امتي ستقتل ابني هذا يعني الحسين

جبرئيل عليه السلام پھر مجھے خبر دى كہ ميرى امت قريب ہى كہ قتل كرے ميرے اس بيٹے كو يعنى امام حسين ع كو

واتاني بتربة من تربته حمراء واخرج احمد ان النبي صلى الله

اور مجھے دى تھوڑى مٹى سرخ اوس زمين كى ف٤ اور روايت كى امام احمد بن حنبل نے كہ فرمايا رسول خدا صلے الله

عليه وآله وسلم قال لقد دخل على البيت ملك لم يدخل

عليه وآله وسلم نے كہ بيشك ميرے گھر مين آيا ايك فرشتہ كبھى ميرے پاس آيا تھا

على قبلها فقال لي ان ابنك هذا يعني حسينا مقتول وان

اس سے پہلے [illegible] كہا مجھسے كہ آپ كا يہہ بيٹا يعنى حسين ع مارا جائے گا اور اگر آپ

شئت اريتك من تربة الارض التي يقتل بها فاخرج تربة

چاہيے تو دكھاؤن آپ كو اوس زمين كى مٹى جہان يہہ مارا جائے گا پھر نكالى تھوڑى مٹى

حمراء واخرج البغوي في معجمه من حديث انس رضي الله تعالى

سرخ اور روايت كى امام محى السنہ بغوى نے اپنى معجم مين ف٥ حضرت انس رضے اللہ تعالے

عنه قال استاذن ملك المطر ربه ان يزور النبي صلى الله

عنہ كى حديثون مين كہ كہا انس نے اذن مانگا مينہہ كے موكل فرشتے نے اپنے پروردگار سے تاكہ زيارت كرے رسول خدا صلے الله

عليه وآله وسلم فاذن له والنبي صلى الله عليه وآله وسلم

عليه وآله وسلم کو سو اوسکو اجازت ہوئی اور او سوقت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

في بيت ام سلمة فقال يا ام سلمة احفظي علينا الباب

حضرت ام سلمہ کی گھر مین تھی سو فرمایا رسول خدا نی ای ام سلمہ دروازے سے خبردار رہو

لا يدخل احد فبينا هي على الباب اذ دخل الحسين عليه

کوئی نہ آنی پاوی پھر اسی اثنا مین کہ وہ دروازی پر نگاہبان تھین یکایک آگیا امام حسین علیہ

السلام فاقتحم فوثب على رسول الله صلى الله عليه وآله

السلام بزور اندر چلے گئے پھر کود گئی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ

وسلم فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يلثمه

وسلم پر سو رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اونکو گود مین لیکر

ويقبله فقال له الملك اتحبه قال نعم قال ان امتك ستقتله

چومنے لگی تب کہا آنحضرت سے فرشتے نے آپ انکو پیار کرتی ہین فرمایا ہان فرشتے نے کہا آپکی امت عنقریب انکو مار ڈالی گی

وان شئت اريتك المكان الذي يقتل به فاراه فجاء بسهلة

اور آپ چاہین تو آپ کو وہ مکان دکھلا دون جہان یہہ ماری جائین گی سو آپ کو لا کی دکھائی ریت بالو

او تراب احمر فاخذته ام سلمة فجعلته في ثوبها قال ثابت كنا

یا مٹی سرخ پھر اوس بالو کو حضرت ام سلمہ نی اپنے کپڑے مین لیا ثابت نی کہا ہم

نقول انها كربلاء واخرجه ايضا ابو حاتم في صحيحه وفي رواية

کہا کرتی تھی کہ وہ زمین کربلا کی اور اسی کو روایت کیا ہے ابو حاتم نی اپنے صحیح مین اور امام

ابن احمد في زيادة المسند قال ثم ناولني كفا من تراب احمر واخرج

احمد کی بیٹی نی کتاب زیادۃ المسند مین یون روایت کی ہے کہ فرمایا رسول خدا نی پھر مجھے ایک مٹھی دی سرخ اور روایت کی

الحاكم والبيهقي عن ام الفضل بنت الحارث قالت دخلت على

حاکم اور بیہقی نے ام الفضل بیٹی حارث کی کہ مین گئی پاس

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً بالحسين فوضعته في

جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ایک دن حسین علیہ السلام کو لیکر سو رکھدیا میں نے

حجره ثم جئت منى لتفاتة فاذا عينا رسول الله صلى الله عليه

حسین کو حضرت کی گود میں پھر جو میں دیکھوں تو رسول خدا صلے اللہ علیہ

وآله وسلم تهرقان من الدموع فقال اتاني جبرئيل فاخبرني ان

وآلہ وسلم کی آنکھوں سے آنسو بہتے ہیں پھر فرمایا حضرت نے کہ مجکو جبرئیل نے خبر دی ہے کہ

امتي تقتل ابني هذا واتاني بتربة من تربته حمراء واخرج ابن

میری امت شہید کریگی اس میری بیٹے کو اور دی مجکو جبرئیل نے اسکی مقتل کی مٹی سرخ اور روایت کی اسحق بن

راهويه والبيهقي وابو نعيم عن ام سلمة ان رسول الله صلى الله

راہویہ اور بیہقی اور ابو نعیم نے حضرت ام سلمہ سے کہ حضرت پیغمبر خدا صلے اللہ

عليه وآله وسلم اضطجع ذات يوم فاستيقظ وهو خاثر وفي يده

علیہ وآلہ وسلم کروٹ سے سو تے تھے ایک دن سو جاگ پڑے اور آپ غمگین ہیں اور آپ کی ہاتھ میں

تربة حمراء يقلبها قلت ما هذه التربة يا رسول الله قال اخبرني

سرخ مٹی تھی کہ اسکو الٹتے پلٹتے تھے میں نے پوچھا یہ کیا مٹی ہے یا رسول اللہ حضرت نے فرمایا کہ خبر دی مجکو

جبرئيل ان هذا يعني الحسين يقتل بارض العراق وهذه تربتها

جبرئیل نے کہ حسین مارا جائیگا عراق کی زمین پر اور یہ مٹی وہیں کی ہے

واخرج البيهقي وابو نعيم عن انس قال استاذن ملك المطر ربه

اور روایت کی بیہقی اور ابو نعیم نے انس سے کہ کہا اجازت مانگی فرشتہ مینہ برسانے والے نے

ان ياتي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذن له فدخل

رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کی پاس آنے کو سو اسکو اجازت ہوئی پھر آئے

الحسين فجعل يقع على منكب النبي صلى الله عليه وآله وسلم

حسین تو جھونکنے لگے مونڈھے پر نبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کی

خصائص کبریٰ کی

پڑھنے اور کام میں مشغول ہو گئے

پیغمبر ﷺ کو دیکھوں کہ آپ کی آنکھوں سے آنسو بہتے ہیں

فقال الملك اتحبه قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نعم قال

سو پوچھا اس فرشتی نی کہ آپ اس لڑکی کو پیار کرتی ہین فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نی ہان اسنے کہا

فان امتک تقتله وان شئت اریتك المكان الذی یقتل فیه

آپ کی امت اس کو قتل کریگی اور اگر آپ چاہین تو مین آپکو دکھلا دون وہ مکان جہان مارا جائیگا

فضرب بیده فاراه ترابا احمر فاخذته ام سلمة فصرته فی ثوبها

پھر اوسنی اپنا ہاتھہ مارا اور حضرت کو مٹی سرخ دکھلائی پھر لیا مٹی کو حضرت ام سلمہ نی پھر اپنی کپڑی مین پوٹلی باندہ رکھی

فكنا نسمع انه یقتل بكربلاء واخرج ابو نعیم عن ام سلمة قالت

انس نے کہا ہم سنا کرتی تہی کہ حسین شہید ہون گی کربلا میں اور روایت کی ابو نعیم نی کہ حضرت ام سلمہ نی کہا کہ

كان الحسن والحسین یلعبان فی بیتی فنزل جبرئیل فقال

حسن اور حسین میری گہر مین کہیلتے تہے پہر اوتری جبرئیل ع سو کہی گی

یا محمد ان امتک تقتل ابنك هذا من بعدك واومی الی الحسین

یا محمد ص آپ کی امت شہید کریگی آپکی اس بیٹی کو آپ کی بعد اور اشارہ کیا طرف حسین ع کی

واتاه بتربة فشمها ثم قال ریح كرب وبلاء وقال یا ام سلمة اذا

اور دی آپ کو تہوڑی مٹی سو حضرت ص نی اسکو سونگھا پہر فرمایا اسمین بو آتی ہی رنج اور بلا کی اور فرمایا ام سلمہ جب

تحولت هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل فجعلتها فی قارورة

ہو جاوی یہہ مٹی خون تو جانیو کہ میرا بیٹا شہید ہوا پہر مین نی اوس مٹی کو شیشی مین بند کر رکہا

واخرج ابن عساكر عن محمد بن عمر بن حسن قال كنا مع الحسین

اور روایت کی ابن عساکر نی امام حسن کی پوتی محمد سے کہا اونہون نے کہ ہم تہی ساتہہ امام حسین ع کی

بنهر كربلاء فنظر الی الشمر ذی الجوشن فقال صدق الله و

کربلا کے دو نہرون پر پہر دیکہا امام نی شمر ذی الجوشن کو سو فرمایا سچا ہی اللہ اور

رسوله قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم كانی انظر الی

او سکا رسول فرمایا جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نی کہ گویا مین دیکہتا ہون

كلب ابقع يلغ في اهل بيتي وكان شمر ابرص واخرج ابن السكن

کہ کتا ابلق منہ ڈالتا ہے میری اہلبیت کی خون میں اور تہا شمر ذی الجوشن کوڑہی ف۱ اور روایت کی ابن سکن

والباوردي في الصحابة وابو نعيم من طريق سحيم عن انس بن

اور باوردی نی کتاب الصحابہ میں اور ابو نعیم نے سحیم سے کہ انس بن

الحارث قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول

حارث نے کہا کہ میں نے سنا جناب رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرماتی تہی

ان ابني هذا يقتل بارض يقال لها كربلاء فمن يشهد ذلك منكم

کہ یہہ بیٹا میرا ف۲ مارا جاویگا اوس زمین میں جسکا نام کربلا ہے سو جو شخص کہ تم لوگون میں سے وہان موجود ہو

فلينصره فخرج انس بن الحارث الى كربلاء فقتل بها مع الحسين

اوسکی مددگاری کری سو گئی انس بن حارث کربلا کو اور شہید ہوئے امام حسین کی ساتھ ف۳

واخرج البيهقي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان الحسين دخل

اور روایت کی بیہقی نے ابو سلمہ بن عبد الرحمن سے کہ حسین علیہ السلام آئی پاس

على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعنده جبرئيل في مشربة

نبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کے اور آپ کی پاس جبرئیل تہے حضرت

عائشة فقال له جبرئيل ستقتله امتك وان شئت اخبرتك

عائشہ کی بالاخانہ پر تو کہا جبرئیل نے قریب شہید کریگی اسکو آپ کی امت اور اگر آپ چاہیں تو میں بتادون

بالارض التي يقتل فيها واشار جبرئيل بيده الى الطف بالعراق

وہ زمین جسمین یہہ شہید ہوگا اور جبرئیل نے ہاتہہ سے اشارہ کیا طرف جنگل میدان عراق کی

فاخذ تربة حمراء فاراه اياها واخرجه من طريق اخر عن

پہر لیکر وہانکی مٹی سرخ دکہلائی حضرت کو اور بیہقی نی یہہ حدیث

ابي سلمة عن عائشة موصولا واخرج البيهقي عن الشعبي قال

ابی سلمہ سے آخر نہون نی عائشہ سے موصول بہی روایت کی ہی ف۵ اور روایت کی بیہقی نی شعبی سی کہا اونسی کہ جناب

ف۱ ... شمر قاتل اہلبیت کا سپید داغ ... سے ... ابرص ...
ف۲ ... خون اور شیعون کی ... اہلبیت ...
ف۳ ... امام حسین علیہ السلام ...
ف۴ ... حدیث ...
ف۵ جس حدیث میں اوس صحابی ...

إِنَّ ابنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَأُخْبِرَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ

ابن عمر آئی مدینہ میں پھر خبر پائی کہ جناب امام حسین جاتی ہیں عراق کی طرف

فَلَحِقَهُ فِي مَسِيرَةِ لَيْلَتَيْنِ مِنَ الرَّبَذَةِ فَقَالَ إِنَّ اللّٰهَ خَيَّرَ

سو جا ملی عبداللہ بن عمر امام سی اوس مقام میں جہاں سی ربذہ دو منزل تہا پھر کہا عبداللہ نے امام سی کہ اللہ تعالی نی

نَبِيَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَلَمْ يُرِدِ الدُّنْيَا وَإِنَّكُمْ

اپنی پیغمبر کو اختیار دیا تہا دنیا اور آخرت میں سو اختیار کیا حضرت نی آخرت کو اور نہ چاہا دنیا کو اور تم حضرت کی

بَضْعَةٌ مِنْهُ وَاللّٰهِ لَا يَلِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ أَبَدًا وَمَا صَرَفَهَا اللّٰهُ تَعَالَى

جگر پارہ ہو واللہ نہ ملی گی دنیا کسیکو تم میں سی کبہی اور جدا جو کی ہی حکومت دنیا کی اللہ تعالی نی

عَنْكُمْ إِلَّا لِلَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَارْجِعُوا فَأَبَى فَاعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ

تمسی تو اسے میں کچھ بہتری چاہی ہی تمہاری واسطی سو پلٹ چلو پھر امام نی پلٹنی کا ارادہ نکیا تب امام سی گلی ملی

وَقَالَ أَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ تَعَالَى مِنْ قَتِيلٍ وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنِ ابْنِ

اور کہا تمکو سپرد کرتا ہوں اللہ تعالے کی ای شہید ہونی والی اور روایت کی حاکم نی عبداللہ بن

عَبَّاسٍ قَالَ مَا كُنَّا نَشُكُّ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ

عباس سی کہا کہ ہمکو شک نہ تہے اور اہل بیت بکثرت تہے اسمیں کہ حسین شہید ہونگے

بِالطَّفِّ وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ يَحْيَى الْحَضْرَمِيِّ أَنَّهُ سَافَرَ مَعَ عَلِيٍّ إِلَى

کربلا میں اور روایت کی ابو نعیم نے یحیی حضرمی سے کہا یحیی نی کہ میں نی سفر کیا حضرت علی کی ساتھ

صِفِّينَ فَلَمَّا حَاذَى نِينَوَى نَادَى صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ بِشَطِّ

صفین کی طرف پھر جب برابر پہنچی نینوی کی تو حضرت امیر نی پکار کر فرمایا کہ صبر کیجیو ای ابا عبداللہ کنارے

الْفُرَاتِ قُلْتُ مَاذَا قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ

فرات کی میں نی عرض کیا یہ کیا ہی فرمایا کہا کہ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نی فرمایا

حَدَّثَنِي جِبْرَئِيلُ أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ وَأَرَانِي قَبْضَةً

کہ کہا ہی مجہسی جبرئیل نے کہ حسین شہید ہوگا کنارے پر فرات کی اور دکھلائی مجکو مٹھی بھر

من تربته واخرج ابو نعيم عن اصبغ بن نباتة قال اتينا مع علي

مٹی وہان کی اور روایت کی ابو نعیم نے اصبغ بن نباتہ سے کہ کہا ہم آئے تھے حضرت علی

عليه السلام على موضع قبر الحسين فقال ههنا مناخ ركابهم

علیہ السلام کے ساتھ قبر گاہ حسین ع پر سو کہا جناب امیر نے کہ یہہ شہیدون کی اونٹ بٹھنے کی

وموضع رحالهم ومهراق دمائهم فئة من آل محمد يقتلون

مقام ہے اور یہہ کجاوی رکھنے کی جگہہ ہے اور یہہ اونکی خون بہنے کا مقام ہے کتنی جوان محمد کی اہل بیت اس میدان میں قتل کی جاوینگے

بهذه العرصة تبكي عليهم السماء والارض واخرج الحاكم وصححه

جن پر رووے گا آسمان اور زمین اور روایت صحیح کی حاکم نے

عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال اوحى الله تعالى الى محمد

عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالے عنہما سے کہا کہ بہیجی اللہ تعالی نے حضرت رسالت پناہ

صلى الله عليه وآله وسلم انى قتلت بيحيى بن زكريا سبعين

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کو کہ مین نے مارے یحیی بن زکریا کی عوض ستر

الفا واني قاتل بابن بنتك سبعين الفا وسبعين الفا واخرج

ہزار ف١ اور میں مارونگا تیری نواسی کی عوض ستر ہزار اور ستر ہزار ف٢ اور روایت کی

احمد والبيهقي عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال

احمد اور بیہقی نے ابن عباس رضی اللہ تعالے عنہما سے کہ اونہون نے کہا

رايت النبي صلى الله عليه وآله وسلم في النوم ذات يوم نصف

دیکہا مین نے نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو خواب مین ایک دن دو

النهار اشعث اغبر بيده قارورة فيها دم فقلت ما هذا

پہر کو بال بکھری ہوئی گرد آلودہ آپ کی ہاتہ مین شیشہ تہی اوسمین خون بہرا تہی مین نے کہا یہہ کیا ہے

قال دم الحسين واصحابه لم ازل التقطه منذ اليوم فاحصي

حضرت نے فرمایا یہہ خون حسین اور اوسکی ساتہیون کا ہے مین اوٹہاتا ہون اوسی آج صبح سی ابن عباس کہتے ہین

ف١ قوم یہود مین سی ١٢ تحریر

ف٢ یعنی یحیی کے بدلہ چالیس ہزار چنانچہ بہوا بخت نصر کے ہاتہ سے اور صلح عباسی کی ہاتہون ظالم ہوا اور اوس سے عظمت اور وجاہت جناب سید المرسلین کی اور شدت عذاب اخروی قاتلین حسین علیہ السلام کی معلوم کیا جاتی ہے ١٢ تحریر

ذلك الوقت فوجدت قد قتل ذلك اليوم واخرج الحاكم

کہ یاد رکہا مین نی اوس وقت کو پہر خبر پہنچی مجکو کہ حسین شہید ہوئی اوسی دن اور روایت کی حاکم

والبیہقی عن ام سلمۃ قالت رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ

اور بیہقی نی ام سلمہ سے کہا اونہون نے کہ مین نی دیکہا حضرت رسول اللہ علیہ وآلہ

وسلم فی المنام وعلی راسہ ولحیتہ التراب فقلت ما لک یا رسول

وسلم کو خواب مین کہ آپ کا سر اور داڑہی خاک آلودہ ہی مین نی کہا کہ کیا حال ہی یا رسول

اللہ قال شہدت قتل الحسین انفا واخرج البیہقی وابو نعیم

اللہ حضرت نی فرمایا کہ مین گیا تہا مقتل حسین پہ ابہی اور روایت کی بیہقی اور ابو نعیم نی

عن بصرۃ الازدیۃ قالت لما قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا

بصرہ ازدیہ سی کہا جب شہید ہوئی حسین تو برسا آسمان سی خون پہر جب صبح کی ہمنی

وحبابنا وجرارنا وکل شیء لنا ملان دما واخرج البیہقی وابو

تو ہماری مٹکی اور گہڑی اور تمام برتن ہماری لبالب تہی خون سی اور روایت کی بیہقی اور

ابو نعیم عن الزہری قال بلغنی انہ یوم قتل الحسین لم یقلب حجر

ابو نعیم نی زہری سے کہا زہری نی مجکو خبر پہنچی ہی کہ جس دن شہید ہوئی حسین تو جو پتہر کہ اوٹہایا

من احجار بیت المقدس الا وجد تحتہ دم عبیط واخرج البیہقی

جاتا تہا بیت المقدس مین اوسکے تلی نکلتا تہا خون تازہ سرخ اور روایت کی بیہقی نی

عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین اظلمت علینا ثلاثا ولم یمس

ام حبان سی کہا جس دن شہید ہوئی حسین علیہ السلام اندہیرا رہا ہم پر تین دن اور ملے

منا احد من زعفرانہم شیئا یجعلہ علی وجہہ الا احترق ولم

جسنے زعفران منہہ پر اوس کا منہہ جل گیا اور جو

یقلب حجر بیت المقدس الا وجد تحتہ دم عبیط واخرج البیہقی

اوٹہایا پتہر بیت المقدس کا نکلا اوسکے نیچے خون تازہ سرخ اور روایت کی بیہقی جسنے

عن جميل بن مرة قال اصابوا ابلا في عسكر الحسين يوم قتل فنحروها

جمیل بن مرہ سی کہا کہ پکڑے گئی یزید کی لشکر و اسطی لئی اونٹ لشکر حسین سی جسدن شہید ہوئی حسین ع پہر ذبح کیا اونکو

وطبخوها فصارت مثل العلقم فما استطاعوا ان يسيغوا منها

اور پکایا سو وہ ایسی کڑوے ہوئی جیسے اندراین کا پہل پہر انکو کوئی نہ کہا سکا

شيئا واخرج البيهقي وابو نعيم عن سفيان قال حدثتني جدتي

اور روایت کی بیہقی اور ابو نعیم نی سفیان سی کہا یون نقل کیا مجہسی میری دادی نی

قالت لقد رأيت الورس عاد رمادا ولقد رأيت اللحم كأن فيه النار

کہ دیکہا مین نی ورس کو کہ ہوگئی راکہ ف۱ اور دیکہا مین نی گوشت جیسی اوسمین آگ بہری ہی

حين قتل الحسين واخرج البيهقي عن علي بن مسهر قال حدثتني

جسدن شہید ہوئی حسین ع اور روایت کی بیہقی نی علی بن مسہر سے کہا اوسنی سنا مین نی

جدتي قالت كنت ايام قتل الحسين جارية شابة فكانت السماء

اپنی دادی سی کہا کہ تہی مین جب شہید ہوئی تہی حسین ع لڑکی نوجوان سو چندروز آسمان

اياما تبكي له واخرج ابو نعيم من طريق سفيان عن جدته قالت

رو یا کیا امام پر ف۲ اور روایت کی ابو نعیم نی کہ سنا سفیان نے اپنی دادی سی کہ اوسنی کہا

شهد رجلان قتل الحسين فاما احدهما فطال ذكره حتى كان

دو آدمی جو قتل حسین ع مین شریک تہی سو ایک کا اتنا بڑہ گیا تہا آلہ تناسل کہ اپنی کمر سی باندہ

يلفه واما الآخر فكان يستقبل الراوية بفيه حتى يأتي على آخرها

لیتا تہا ف۳ اور دوسرا ایسا اتنی پیاس تہی کہ پیتا تہا ساری پکہال کی پکہال اور پیاس نہ بجہتی تہی

فما يروى واخرج ابو نعيم عن حبيب بن ثابت قال سمعت الجنة

اور روایت کی ابو نعیم نی حبیب بن ثابت سی کہا اوسنی کہ مین نی سنا جنونکو

تنوح على الحسين وهي تقول شعر * مسح النبي جبينه * فله

روتی تہی حسین پر ۔ شعر ۔ پیہر بڑہ کے اوسنی جبین کو نبی نی چوما تہا + تہا

بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ * أَبُوهُ فِي عُلْيَا قُرَيْشٍ * وَجَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ * وَأَخْرَجَ

چمک گیا ہی اوسکی چہری پر + اوسکی ماباپ تہی قریش کی جان + اوسکا نانا جہان سی بہتر + اور روایت

أَبُو نُعَيْمٍ مِنْ طَرِيقِ حَبِيبِ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ مَا سَمِعْتُ نَوْحَ

ابو نعیم نے طریق حبیب بن ثابت سے کہ حضرت ام سلمہ نے کہا مین نے نہین سنا رونا

الْجِنِّ مُنْذُ قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا اللَّيْلَةَ وَمَا أُرَى

جنون کا جب سے انتقال ہوا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا مگر آج رات تو مین نے جانا

ابْنِي إِلَّا قَدْ قُتِلَ تَعْنِي الْحُسَيْنَ فَقَالَتْ لِجَارِيَتِهَا اخْرُجِي فَاسْأَلِي

کہ میرا بیٹا حسین شہید ہوا پہر کہا حضرت ام سلمہ نے اپنی لونڈی سی تو گہر سے نکل کر پوچہہ تو

فَأَخْبَرَتْ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ وَإِذَا الْجِنَّةُ تَنُوحُ * شعر * أَلَا يَا عَيْنُ فَانْهَمِلِي

پہر معلوم ہوا کہ حسین شہید ہوئی اور جن یہہ کہکر رونی لگی + شعر + ہو سکی جتنا رولی تو ای

بِجُهْدٍ * فَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي * عَلَى رَهْطٍ تَقُودُهُمُ

چشم + کون روئیگا پہر شہیدون کو + پاس ظالم کے کہینچتی

الْمَنَايَا * إِلَى مُتَجَبِّرٍ فِي مُلْكِ عَهْدِي * وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ مَزِيدَةَ

لائی + موت ای وای ان عزیزون کو + اور روایت کی ابو نعیم نے مزیدہ

بْنِ جَابِرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ سَمِعْتُ الْجِنَّ تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ

بن جابر حضرمی سے اونے اپنی ماسی کہ اونسی کہا سنا مین نے جنون کو روتی حسین پر

وَهِيَ تَقُولُ * شعر * أَنْعِي حُسَيْنًا هَبِلًا * كَانَ حُسَيْنًا جَبَلًا *

اور وہ کہتی تہے + شعر + ہوئی شہید سناؤن تمہیں بدیدہ تر + حسین کو رضا اور حسن کے انتہر

وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ أَنَا وَاللّٰهِ رَأَيْتُ رَأْسَ

اور روایت کی ابن عساکر نے منہال بن عمرو سے کہا کہ مین نے واللہ دیکہا سر مبارک

الْحُسَيْنِ حِينَ حُمِلَ وَأَنَا بِدِمَشْقَ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّأْسِ رَجُلٌ يَقْرَأُ

حسین کو کہ اوسکو لے جاتی تہی نیزہ پر اور مین شہر دمشق مین تہا اور آگی سر مبارک کی ایک شخص پڑہتا تہا

سُورَةُ الكَهفِ حَتّٰی بَلَغَ قَولَهُ تَعَالٰی اَم حَسِبتَ اَنَّ اَصحَابَ الکَهفِ

سورۂ کہف جب اس آیت پر پہنچا کہ کیا تو نے جانا کہ اصحاب کہف

وَالرَّقِیمِ کَانُوا مِن اٰیَاتِنَا عَجَبًا فَانطَقَ اللّٰهُ الرَّاسَ بِلِسَانٍ ذَرِبٍ

اور رقیم ہماری نشانیوں قدرت سی اعجوبہ تہی تو گویا کردیا اللہ نی سر مبارک کو بزبان فصیح

فَقَالَ اَعجَبُ مِن اَصحَابِ الکَهفِ قَتلِی وَحَملِی وَاَخرَجَ اَبُو نُعَیمٍ

پہر کہا سر مبارک نی کہ عجب تر ہی اصحاب کہف کی قصی سی قصہ قتل میرکا اور اوٹہالی لی پہرنا اور روایت کی ابو نعیم نی

مِن طَرِیقِ ابنِ لَهِیعَةَ عَن اَبِی قُنبُلٍ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الحُسَینُ احتَزُّوا

طریقی ابن لہیعہ سے اوسنی ابی قنبل سی کہا کہ جب شہید ہوئی حسین ع اور سر مبارک کو

رَاسَهٗ وَقَعَدُوا فِی اَوَّلِ مَرحَلَةٍ یَشرَبُونَ النَّبِیذَ فَخَرَجَ عَلَیهِم

کاٹ کر شام کی طرف روانہ ہوئی اور پہلی منزل پر بیٹہی پیتی تہی خرمے کا شیرہ کہ اتنی میں نمود ہوا عجیب

قَلَمٌ مِن حَدِیدٍ وَکَتَبَ سَطرًا بِدَمٍ * شعر

ایک آہنی قلم اور سنے لکہا خون سے یہہ شعر

اَتَرجُو اُمَّةٌ قَتَلَت حُسَینًا ❊ شَفَاعَةَ جَدِّهٖ یَومَ الحِسَابِ

شبیر سے قاتل کیا فردای قیامت میں + امید ہی رکہتی ہیں نانا کی شفاعت کی

خاتمة الطبعة

ہزاران ہزار شکر پروردگار کہ باہتمام سراپا عصیان محمد مصطفی خان ولد حاجی محمد روشن خان اور تصحیح
کمترین امت خیر البشر سعد الدین حیدر کی مطبع مصطفائی مین کہ بیت السلطنت لکھنو کی محلہ محمود نگر
مین قریب اکبری دروازی کی واقع ہی مہینی جمادی الاولی سنہ ۱۲۶۵ ہجری مین اختتام کو پہنچا چھپنا
رسالہ شریف سر الشہادتین تصنیف افضل المتکلمین اشرف المتاخرین مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی
قدس اللہ سرہ العزیز کا ساتھہ ترجمہ مشمول عنایت ازلی مولوی خرم علی بلہوسی کی مگر جہان اکثر نسخہ مین
عبارت متن کی کم تہی وہان موافق شرح تحریر الشہادتین تالیف عارف باللہ مولانا شاہ سلامت اللہ
کی ترجمہ کر دیا اور واسطی توضیح مطالب رسالہ کی عوام کی سمجھہ کی موافق عبارت شرح اور صواعق محرقہ کی
زبان اردو مین ترجمہ کر کی بطریق فائدون کی حاشیہ پر لکھہ دی اور اس رسالہ کو بعد اسکی کہ
مسخ ہو گیا تہا کمر سعی باندہ کی پہر درجہ صحت کو پہنچایا ورحم اللہ امرءا انصف و لم یتعسف
فائدہ جب یزید پلید قتل امام حسین اور ہتک حرمت اہلبیت نبوی سی فارغ ہوا تو اوس غرور
سی اوسکی شقاوت اور قساوت اور زیادہ ہوئی چنانچہ زنا اور لواطت اور بہائی کا بہن سی نکاح اور سود
وغیرہ منہیات شرعیہ کو بیچ اپنی عہد مین علانیہ رواج دیا اور مسلم بن عقبہ کو بارہ ہزار یا بیس ہزار آدمیون
کی ساتہہ واسطی تاخت تاراج مدینہ منورہ کی بہیجا تین دن تک اوس شہر مطہر کی رہنی والی
قتل اور لوٹ مین گرفتار رہی اور بہات سو صحابی قریشی صاحب وجاہت اور عوام الناس اور لڑکی
ملا کی دس ہزار آدمیون سی زیادہ شہید کیے اور لڑکون کو بندی کر لیا اور عورتون کو لشکر والون پر
مباح کر دیا اور ام المومنین حضرت ام سلمہؓ کا گہر لوٹ لیا اور مسجد نبوی کی ستونون مین گہوڑی
باندہی چنانچہ گہوڑون نی منبر اور قبر شریف کی درمیان کا مکان پیشاب اور لید سی نجس کیا اور تین
دن تک مسجد شریف مین لوگ نماز سی مشرف نہوئی فقط سعید بن مسیب دیوانہ بنکی وہان حاضر رہی
اور کیا کیا کچہہ اعمال قبیح کہ اوس مسجد مقدس اور شہر معظم مین یزید والون نی نہین کیی کہ زبان قلم کی
اوسکی تفصیل سے عاجز ہی اور منجنیق سے کعبہ معظمہ کو سنگسار کیا کہ صحن حرم محترم کا پتہرون
سی بہر گیا اور ستون مسجد الحرام کی ٹوٹ گئی اور لباس خانہ کعبہ کو جلا دیا اور دروازہ کعبہ شریف کو

اوتار کی تنور میں جلادیا کتی دن بیت اللہ بی لباس اور وہان کی رہنی والی نہایت ایذا اور ہراس مین
تہی بالجملہ وہ بدبخت تین برس اور سات مہینی تخت حکومت پر سلطنت کرکی پندرہوین ربیع الاول ۶۴ہ
چوسٹہہ ہجری مین جسدن اوس پلید کی حکم سی کعبہ کی بیحرمتی ہوئی اوسی دن شہر حمص مین شام کی
شہرون مین سنی اونتالیس برس کی عمر مین واصل جہنم ہوا **فائدہ** جب مختار بن ابی عبید
ثقفی عبد الملک کی سلطنت مین کوفہ پر غالب ہوا پہلی اپنی خواص خاص کو عمر بن سعد کی بلانی کو بہیجا
ابن سعد کا بیٹا حفص نامی حاضر ہوا مختار نی پوچہا کہ تیرا باپ کہان ہی اوسنی کہا خانہ نشین ہی مختار نی
کہا کہ اب کیونکر حکومت ری سی دست بردار ہو کی گہر مین بیٹہا امام حسینؑ کی قتل کی دن کیون خانہ نشینی
نہ اختیار کی بعد اوسکی حکم دیا کہ عمر بن سعد اور اوسکی بیٹی اور شمر کی گردن ماریں اور اونکی سرون کو
حضرت محمد بن حنفیہ پاس بہیج دیا پہر حکم عام دیا کہ جو کوئی معرکہ کربلا مین شریک عمر بن سعد کا تہا
اوسکو جہان پاؤ مار ڈالو یہہ حکم سنکی سب کوفی والی بصری کو بہاگی اور لشکر مختار نی اونکا تعاقب
کیا جسکو پایا مار ڈالا اور اوسکی لاش کو جلادیا اور اوسکا گہر لوٹ لیا جب خولی بن یزید کو
قید کرکی مختار پاس لائی اوسنی پہلی اوسکی چارون ہاتہہ پیر کاٹ ڈالی پہر اوسکو سولی چڑہایا
پہر اوسکی بدن کو آگ مین جلادیا اسی طرحسی ہر ایک لشکر ابن سعد کو طرح طرح کی عذاب سی مارا
صواعق محرقہ مین لکہا ہی مختار نی چہہ ہزار کوفی والون کو جو شریک امام حسینؑ کی قتل مین تہی طرح طرح
سی عذاب کرکی مارا **فائدہ** جب مختار ابن سعد اور شمر اور خولی بن یزید اور اونکی ہمراہیونکو
قتل کرچکا عبید اللہ بن زیاد کی فکر مین ہوا اور ابن زیاد اون دنون موصل مین جارہا تہا او
اوسکی ساتہہ تیس ہزار سوار اور پیادی تہی چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر کو فوج ہمراہ کرکی
ابن زیاد کی مقابلہ کو بہیجا جب ابراہیم سرحد موصل مین پہنچا ابن زیاد نی دریا کناری پندرہ کوس
موصل سی اوس سی مقابلہ کیا صبح سی شام تک خوب لڑائی ہوئی قریب شام کی ابراہیم کی فوج نے
لشکر ابن زیاد کو شکست دی جب ابن زیاد کی ہمراہی بہاگی ابراہیم نی حکم کیا کہ جس کسیکو فوج مخالف سے
پاوین زندہ نہ چہوڑین چنانچہ بہتون کو جلا سی مار ڈالا اور ابن زیاد بہی مارا گیا ابن زیاد کا سر کاٹ کے

لشکر والون نی ابراہیم پاس حاضر کیا ابراہیم نی مختار پاس کوفی مین بہجوا دیا جب سر ابن زیاد کا
کوفی مین پہنچا مختار نی دارالامارۃ کوفی مین محفل کو آراستہ کر کی کوفی والون کو جمع کیا اوسوقت سر نامبارک
ابن زیاد بد نہاد کا منگوا کی کہا ای اہل کوفہ دیکہو کہ خون ناحق امام حسین علیہ السلام نی ابن زیاد کو
زندہ نہ چہوڑا تاریخ کی کتابون مین لکہا ہی کہ مختار کی لڑائی مین ستر ہزار اہل شام ماری گئی اور یہہ
واقعہ ستنہ ہجری مین چہہ برس واقعۂ کربلا کی بعد عاشوری کی دن واقع ہوا **فائدہ** ترمذی کی صحیح روایت
مین وارد ہی کہ جب ابن زیاد اور اوسکی سردارون کی سر مختار پاس لاکی رکہی گئی یکایک ایک
سانپ بڑا سا ظاہر ہوا کہ لوگ اوسی دیکہہ کی ہٹ گئی سانپ سب سرون مین سی عبیداللہ ابن زیاد
کی سر پاس آ کی اوسکی نتہنی مین گہسا اور تہوڑی دیر ٹہہر کی اوسکی منہہ سی نکلا پہر اوسکی منہہ مین گہسا اور نتہنی
سی نکلا اسیطرح تین بار سانپ نی آمد و رفت کی پہر غائب ہوگیا الحاصل ابن زیاد اور ابن سعد اور شمر
ذی الجوشن اور قیس بن اشعث کندی اور خولی بن یزید اور سنان بن انس نخعی اور عبداللہ بن قیس اور یزید بن مالک
وغیرہ باقی اشقیا طرح طرح کی عقوبتون سی قتل ہوئی اور اونکی لاشون کو اسطرح کہوڑون کی سمو سی رونداکہ
ہڈیان چور چور ہو کر خاک سی برابر ہوئین پر تاریخ والون کو اس امر مین اختلاف ہی کہ ابن سعد اور شمر
وغیرہ ابن زیاد سی پہلی ماری گئی یا پیچہی ہر نہج سی جو حاکم کی حدیث مین وعدۂ منتقم حقیقی کا گذرا کہ
امام حسین علیہ السلام کی عوض ستر ہزار اور ستر ہزار شقی ماری جاوینگی سو محقق ہوا آخر آخر مختار کی
عقیدی مین فساد آیا اور اوسکو یہہ خبط ہوا کہ اوسکی طرف وحی آتی ہی اور حضرت محمد بن الحنفیہ وہی مہدی موعود
ہین اور جب قبضہ اوسکا کوفی اور اوسکی اطراف اور جوانب پر خوب ہوگیا تو اوسکو داعیہ لڑائی کا
عبداللہ بن زبیر رضی اللہ تعالی عنہ کی ساتہہ پیدا ہوا جب عبداللہ بن زبیر کو یہہ حال معلوم ہوا
اونہون نی بہی اپنی بہائی مصعب بن زبیر کو جو بصرہ کی حاکم تہی اوسکی مقابلہ کی واسطی معین کیا
جب مصعب بصری سی لڑائی کی ارادہ پر روانہ ہوی تو مصعب اور مختار مین خوب جدال اور قتال
ہوا آخر الامر فتح مصعب بن زبیر کو نصیب ہوئی اور مختار اس معرکہ مین مارا گیا اور مصعب بن
زبیر کوفہ پر قابض ہوئے آخر کو عبدالملک مصعب بن زبیر پر چڑہ آیا اور مصعب بن زبیر

لعزر ابراہیم بن مالک اشتر کو ۶۷ ہجری مین قتل کیا فائدہ عبد الملک بن عمر ولیثی سے
روایت ہی کہ عجیب اتفاق ہی کہ مینی دار الامارت کوفی مین پہلی امام حسین علیہ السلام کا سر مبارک
دیکھا کہ عبید اللہ بن زیاد کی سامہنی داہنی طرف ایک سپر پر رکہا تہا پہر وہین ابن زیاد کا سر دیکہا
کہ آگی مختار کے رکہا تہا پہر وہین مختار کا سر دیکہا کہ مصعب بن زبیر کے سامہنے
رکہا تہا پہر وہین مصعب بن زبیر کا سر دیکہا کہ عبد الملک کی رو برو رکہا تہا ابن عمر ولیثی
نی کہا جب مینی یہ حال عبد الملک کی آگی بیان کیا وہ کہنی لگا خدا تجکو یہان پانچوان سر نہ دکہلوی
اور اوس دار الامارت کی نشانسی ڈر کر اوسی وقت اوسی کہود وا ڈالا قصہ کوتاہ جب عبد الملک نی
مصعب بن زبیر پر فتح پائی چاہا کہ فوج عبد اللہ بن زبیر کی مقابلی کو مکی مین بہیجی لوگون نی عذر
کیا کہ حرم محترم مین جدال اور قتال حرام ہی وہان جاکر کیونکر لڑین آخر ایک دن حجاج بن یوسف نے
عبد الملک کی سامہنی آکی بیان کیا کہ مینی خواب مین دیکہا ہی کہ عبد اللہ بن زبیر کا سر مینی کاٹ لیا
عبد الملک نی جانا کہ حجاج مکی جانی کو عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ مین تیار ہی اوسنی ایک لشکر
حجاج کی پای نام کر کی مکہ معظمہ کے طرف روانہ کیا حجاج اہل طائف کا رہنے والا تہا اوسنے
وہان آکے اور فوج جمع کر کے متوجہ مکہ کا ہوا اور وہان سرگرم قتال اور جدال کا ہوا
ور بالکل آداب مکہ معظمہ اور حرم محترم کی چہوڑ کی نہایت بی ادبیون اور گستاخیون پر کمر باندہی
یہان تک کہ تمام حرم محترم کو شہیدون کی خون سی رنگین کیا اور عبد اللہ بن زبیر کو بہی
۷۳ سنہ بہتر یا تہتر ہجری مین شہید کیا بعد اوسکی سولی چڑہایا پہر سولی سے اوتروا کی یہودیون کے
قبرون مین ڈلوا دیا بعد طی کرنی اس مرحلہ کی حکومت مروانیون کی شام اور عراق اور حجاز مین
جم گئی اور مدت سلطنت اونکی تراسی برس چار مہینی رہی ** تحریر الشہادتین ارصواعق محرقہ

اور ابن شاہ عدلا شراط الساعۃ